# دلایل عقلی ونقلی امامت و مهدویت

رحیم لطیفی



بسم الله الرحمن الرحیم

# دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت


نویسنده:

رحیم لطیفی



ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود ( علیه السلام )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت

## مشخصات کتاب


سرشناسه : لطیفی، رحیم، ۱۳۴۷ -

عنوان و نام پدیدآور : دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت/ رحیم لطیفی.

مشخصات نشر : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود( عج)، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۲۶۶ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ ؛س م.

شابک : ۱۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۰-۶۷-۵ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : عنوان عطف: خاتمیت، امامت و مهدویت.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۷] - ۲۳۹ ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان عطف : خاتمیت، امامت و مهدویت.

عنوان دیگر : مهدویت و مسائل جدید کلامی (خاتمیت و مهدویت).

عنوان دیگر : : مهدویت و مسائل جدید کلامی.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- خاتمیت

موضوع : Muhammad, Prophet -- *Finality of prophethood

موضوع : کلام

موضوع : *Islamic theology

موضوع : مهدویت

موضوع : Mahdism

شناسه افزوده : بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

ص:۱

## اشاره

دلایل عقلی و نقلی امامت و مهدویت

مؤلف: رحیم لطیفی

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ویراستار: زینب احمدیان

طرح جلد و صفحه آرا: عباس فریدی

نوبت چاپ: چهارم/ زمستان ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۴۵-۳

شمارگان: دو هزار نسخه (تاکنون: هشت هزار نسخه)

قیمت: ۶۰۰۰ تومان



- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار(۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹ - ۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و ۷۷۳۷۸۰۱( داخلی ۱۱۷و۱۱۶))/۷۸۴۱۱۳۰ (فروش)/ ۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس:۷۷۳۷۱۶۰ و ۷۷۴۴۲۷۳

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ:۳۵۵-۱۵۶۵۵

- www.mahdi۳۱۳.com

کد فایل: ۷-۰۹۰۵۶

ص:۲

بسم الله الرحمن الرحيم

این اثر که از یادگار هابیلیان، عصاره خلقت

و ذخیره خداوند در عالم، سخن می گوید؛

تقدیم به همسرم تا سپاسی باشد از همه

زنان مهدی باور و مهدی یاور.

ص:۴

## فهرست مطالب

ص:۵

ص:۶

## پیشگفتار

پژوهش حاضر، حاصل سلسله مقالاتی است که طی سال های ۱۳۸۰ش در شمارگان ۶ تا ۱۸ مجله تخصصی انتظار و شماره ۲ مجله مشرق موعود منتشر شده بود، که در این اثر با اصلاحات به صورت یک کتاب درسی در آمده است.

نگارنده باور دارد، تا نهایی شدن این اثر فاصله بسیار است، از همین رو از اساتید و دانش پژوهان می خواهیم تا با بیان نظرات و انتقادات خویش، کاستی های این پژوهش را برطرف و موجبات خرسندی ما را فراهم سازند.

بر خود وظیفه می دانم از همه عزیزانی که در آماده سازی این آثار سهیم بوده اند به ویژه از جناب حاج آقای کلباسی ریاست محترم مرکز و سرور عزیزم جناب آقای کیانی مدیر انتشارات مرکز تشکر و قدردانی کنم.

امیدوارم این متاع ناچیز مقبول عزیز دلها قرار گیرد تا سختی فراقش اندکی بر ما آسان گردد.

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» (یوسف/۸۸)

## مقدمه

باور به امامی که تداوم بخش جریان نبوت، برخوردار از عصمت و علم برتر و نیز منصوص و منصوب از جانب خداوند است، نقطه آغاز اختلاف در حوزه عقاید و کلام اسلامی محسوب می شود؛ به گونه ای که می توان ادعا کرد قبول یا رد چنین عقیده ای، منشأ دیگر عقاید و احکام متفاوت مذاهب اسلامی است.

کسی که باور دارد از جانب خداوند، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جانشینانی معصوم معرفی شده است، به یقین، اصول دین (عقاید)، فروع دین (احکام) و مبانی اخلاق خود را از آن ها می آموزد و راه خود را از کسانی که چنین عقیده ای ندارند، جدا خواهد کرد؛ پس امام باوری در هندسه معرفتی، عقیدتی و فقهی انسان، تأثیر مستقیم دارد و از همین رو، بحث امامت از مباحث بسیار حساس حوزه دین اسلام به شمار می آید؛ چنان چه به گفته عبدالکریم شهرستانی، در تاریخ اسلام برای هیچ مسأله ای به اندازه مسأله امامت، شمشیر کشیده نشده و خون ریخته نشده است.(۱)

اگرچه در حیطه مکتب اسلام، مذاهب و فرقه های گوناگونی - چون امامیه، اشاعره، معتزله و ماتریدیه از مذاهب کلامی؛ جعفری، شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی از مذاهب فقهی؛ و فرقه های کیسانیه، اسماعیلیه، زیدیه، فطحیه، یزیدیه، اباضیه، خوارج و...- پدید آمده، ولی مهم ترین انشعاب فرق گوناگون اسلامی، از ناحیه مسأله امامت است که تمام این صف بندی ها را به دو صف اصلی اهل تشیع و اهل تسنن تقسیم می کند.

اختلاف این دو مذهب اصلی جهان اسلام در مسأله امامت به دو موضوع، مرتبط است؛ یکی ماهیت امام و دیگری مصداق آن. از منظر اهل سنت، امام، در امور دین و دنیا جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و به همین جهت، مهم ترین شأن و وظیفه او، سرپرستی امور سیاسی و اجتماعی و یا به عبارت دیگر، «حکومت» است. به اعتقاد ایشان، انتخاب امام، جزء وظایف و تکالیف مردم می باشد و از این رو، امامت، نه از اصول، که از فروع دین محسوب می شود. هم چنین از منظر اهل سنت،



---

۱- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۴.

مفهوم امامت در قالب خلفای راشدین، مصداق یافته است.

اما به اعتقاد اهل تشیع، امام، تداوم بخش راه انبیاء – به ویژه راه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم –و برخوردار از موهبت عصمت و علم برتر است و از آن جا که شناخت و معرفی چنین شخصی، می بایست از جانب خدا صورت بگیرد، بحث امامت – چونان اصل نبوت– در دایره اصول دین قرار می گیرد.

در دیدگاه این مکتب، امام در قالب دوازده تن از اهل بیت پیامبر علیهم السلام تجسم یافته که دوازدهمین آنان، غایب است. در این نگاه، تمام شئون و وظایف پیامبر– جزء دریافت وحی و کسب مقام نبوت– برای امام نیز مطرح می باشد. به اعتقاد ایشان، مسأله نبوت و دریافت وحی، پس از رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم پایان یافته است؛ اما وظایف دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم – چون مرجعیت دینی(۱) (تفسیر معصومانه از دین)، هدایت و ارشاد امت(۲) و نیز ولایت و تصرف در امو ر مردم(۳) و سرپرستی و حکومت بر آنان(۴) و تزکیه، تعلیم و الگوی عملی(۵)– هم چنان جاری است؛ چه، پذیرفتنی نیست که شأن حکومت، تعطیل نشود و انتخاب رهبر سیاسی، حتی بر خاک سپاری جنازه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مقدم شود، اما دیگر شؤون تعطیل گردد.(۶)

شیعه برای اثبات الهی بودن منصب امامت و نیز خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام و یازده فرزندش علیهم السلام، دلایل عقلی و نقلی فراوانی دارد؛ هم چنان که بر اساس دلایل متقنی، به وجود امام حی اما غائب، ایمان آورده است.

این نوشتار، در دو بخش به بررسی برخی ادله عقلی و نقلی اثبات مهدویّت می پردازد؛ که امید است، مورد رضایت حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.



---

۱– مائده /۱۵ و۱۹ ؛نحل / ۴۴ و ۶۴.

۲– مائده/ ۱۶ ؛ نور /۵۴ ؛ احزاب/ ۴۴ و۴۵؛ نحل/ ۱۲۵؛ انبیاء/ ۷۳؛ سجده/ ۲۴

۳– مائده/ ۵۵ ؛ احزاب/ ۶و۳۶ ؛ نساء /۶۵.

۴– تمام آیاتی که د ستور اجرای حدود و امر به معروف و نهی از منکر و بر پایی عدالت را می دهد اثبات شأن حکومت برای رسول اکرم می کند مانند: آل عمران /۱۰۴، نساء/۱۴۱ مائده/۸ توبه/۱۰۳ حدید/۲۵ شوری/ ۷

۵– بقره / ۱۵۱؛ آل عمران / ۱۶۴ ؛ احزاب / ۲ و ۴۵؛ نور / ۵۴؛ نحل / ۱۲۵ ؛ انبیاء / ۷۳ ؛ جمعه / ۲

۶– رک: شیعه در اسلام، علامه طباطبائی، ص ۱۷۰، وظایف امام و گستره آن و لزوم نصب و معرفی امام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم .

## بخش اول: دلایل عقلی اثبات مهدویّت

### اشاره

ص:۱۳

## مقدمه

از آن جا که درک کلیات بر عهدهٔ عقل، و درک جزئیات، در حوزهٔ حواس پنج گانه است، طبیعتاً برای اثبات امور جزئی، برهان عقلی اقامه نمی شود؛ چراکه به گفتهٔ منطقیون، امور جزئی نه کاسب اند و نه مکتسب. عقل، تنها می تواند حکم کند که مجموعه زوایای یک مثلث، ۱۸۰ درجه است و یا این که هر معلولی علتی می خواهد؛ اما برای فهم این مسأله که فلان شکل، مثلث است یا دایره، و یا فلان پدیده، علت است یا معلول، باید سراغ منابع حسی و شهودی رفت.

در موضوعِ امامت نیز عقل به همین مقدار حکم می کند که معرفی، نصب و وجود راهنمایی الهی برای بشر، حسن و لازم است؛ و لذا خداوند برای حفظ هدفمندی و به کمال رساندن انسان ها حتماً چنین راهنمایی را می فرستد؛ اما تشخیص و تطبیق امام بر مصادیق خارجی، کار عقل صرف نیست.

درست مانند بحث نبوت؛ که ابتدا عقل با مطالعه جهان و انسان، به حسن و لزوم ارسال نبی از جانب خداوند رأی می دهد و آنگاه شخص با به کارگیری حسّ، دنبال مصداق نبی می رود؛ که یا با حس بینایی، معجزات او را می بیند و یا در کتب پیشین، علائم و مشخصات نبی بعدی را می خواند و یا از زبان نبی موجود، نصب نبی بعدی را می شنود.

به همین طریق، برای شناخت امام و جانشین پیامبر نیز - پس از آن که

عقل به حسن و لزوم آن رأی داد - به کتاب و سنت پیامبر و نیز به کرامات مدّعی منصب امامت، مراجعه می کند.

پس، برای تعیین و تشخیص مصداق امام، دلیل عقلی صرف، قابل اقامه نیست. هرچند از شیوه های عقلی نیز به نوعی می توان در تعیین مصداق امام کمک گرفت؛ بدین گونه که اگر عقل، لزوم و ضرورت امامت را تشخیص دهد، می تواند مصداق آن را در افراد امت، جستجو و با بهره گیری از برهان سبر و تقسیم، او را پیدا کند.(۱)

از این مقدمه، معلوم می شود که ادله عقلی اثبات مهدویّت نیز در صدد اثبات لزوم و وجود فعلی امام است و رسالت اثبات یک شخصیت الهی - که در جایگاه بلند هستی قرار دارد و باید همواره در جهان باشد- را بر عهده دارد؛ اما تطبیق آن بر وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، امر دیگری است که باید در خاتمه هر بحث، به نحوی انجام شود.

اثبات لزوم و استمرار وجود امام علیه السلام دلایل عقلی فراوانی دارد؛ هر چند مؤلف، تا به امروز، کتاب و یا نوشته ای پیدا نکرده است که تمام این دلایل را یک جا و به صورت منظم، بحث کرده باشد. بخشی از این دلایل، قرار ذیل است:(۲)

۱. دلیل جامعه شناختی با نگاه زمینی: جامعه و انسان ها برای رسیدن به سعادت و کمال، نیازمند قانون صحیح و حاکم مقبول اند؛ پس، باید امامی باشد تا این نقش را به سامان رساند. این همان دلیل فرشی است که از طرف اشاعره و معتزله هم اقامه شده است و محصول آن، اثبات امام در چهره یک حاکم



---

۱- استاد ربانی گلپایگانی، طی یک مقاله، این روند را این گونه توضیح داده اند: «در میان مدعیان مقام امامت و خلافت، اوصاف و مراتب علمی و عملی هر یک مورد بررسی قرار می گیرد که پس از آن معلوم می شود در میان آنان، تنها امامان اهل بیت علیهم السلام هستند که از علم عالی و مقام عصمت برخوردارند و اجماع امت بر این است که در حق غیر آنان، کسی ادعای عصمت نکرده است». رک: علی ربانی گلپایگانی، گفتمان سوم مهدویّت، مؤسسه فرهنگی انتظار نور، ص ۷۷.
۲- برای مطالعه دیگر دلایل عقلی، رک: شماره های متعدد مجله تخصصی انتظار .

سیاسی است. فلاسفه نیز برای اثبات لزوم بعثت، همین راه را انتخاب کرده اند.

۲. نیاز به مفسّر کلام وحی: همه هستی- از جمله انسان ها- برای هدفی آفریده شده اند. رسیدن به سعادت معنوی و کمال مطلوب، هدف خلقت انسان ها است و راهنمای این سعادت و کمال، تنها وحی است؛ پس، باید همواره حقیقت وحی در اختیار انسان باشد و امام معصوم علیه السلام چنین مسئولیتی را عهده دار است.

۳. برهان هدفمندی: انسان، مرکب از جسم و روح است و روح او نیز مانند جسمش در تکامل است. لازمه نیل به تکامل، وجود یک راهنما است که او را کمک نماید. اگر چه عقل، وظیفه راهنمایی را بر عهده دارد، اما به خاطر محصور بودنِ آن به عالم جسمانیات، و نیز به خاطر وجود دشمنانی -چون هوا و هوس و تمایلات حیوانی- باید راهنمای دیگری هم باشد تا به کمک عقل بشتابد. این راهنما در عصر رسالت، وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ و به یقین، پس از ایشان نیز راهنمایانی وجود خواهند داشت؛ چراکه نسل انسان ها تداوم یافته است و اگر راه، برنامه و راهنمایی الهی موجود نباشد، خلقت انسان ها، لغو و بی غایت خواهد بود. علاوه بر این، خطر تحریف دین و وجود گروه های معاند نیز این ضرورت را تأکید می کند.(۱)

۴. دلیل استقرائی: همه انبیاء از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، پس از خودشان، اوصیاء و جانشینان منصوب و منصوص داشته اند؛ پس چرا این شیوه در عصر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم جاری نباشد؟!(۲)

۵. برهان لطف: این برهان، خود به دو دسته تقسیم می شود؛ لطف



---

۱- روح هر سه استدلال به قاعده لطف بر می گردد که بر اساس هدفمندی و حکمت خداوند استوار است. رک: علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۲۴ و امینی، مسائل کلی امامت، صص ۱۱۱- ۱۳۶.

۲- علی بن بابویه، الامامه و التبصره، باب الوصیه من لدن آدم علیه السلام، ص ۲۱ و ۲۳. درهمین رابطه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: «لکل نبی وصی و وارث و أن علیاً وصیی و وارثی». رک: علامه حلی، کشف الیقین، ص ۲۶۲؛ همو، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۱۴.

محصِّل و لطف مقرِّب. در تـبیین لطف محصِّـل گفته انـد که خداونـد در خلقت عـالم و آدم، هـدف و حکمتی دارد. از جمله، انسان را برای رسیدن به مقام عبودیت آفریده و حتی بسیاری از موجودات را در خدمت انسان قرار داده است. بی تردید تأمین این هدف، در گرو ارسال رسل و امامان علیه السلام می باشد؛ پس اگر امامی نفرستد، خلقت عبث می شود.

در رابطه بـا لطف مقرّب نیز گفته می شود که هـدف خداونـد از بعثت و تکلیف، امتثـال بنـدگان است و این هـدف، بـا انجـام الطافی ماننـد وعـده و وعیـد، نصب امام و... انجام می شود. پس همواره بایـد امامی باشـد وگرنه هدف در تکلیف، نقض می شود.(۱)

۶. برهـان عنـایت: جهـان، در دایره علـم الهی اسـت و در نـتیجه، خداونـد، در نهـایت حسـن و اتقـان، نسبت به تمـام نیازهـای موجودات و انسان، اهتمام و عنایت دارد. از آن جا که مهم ترین نیاز انسان، هدایت و راهنمایی است، حتماً خداوند برای انسا ن ها راهنمایی قرار می دهـد؛ چرا که در غیر این صورت، نظام خلقت، احسن نخواهـد بود. به عبارت دیگر، خداوند برای همه موجودات، نظم و هـدف قرار داده است و آنان را با هـدایت تکوینی، از راه طبیعت یا غریزه، به هـدف مطلوب راهنمایی کرده است؛ پس، از عنایت او به دور است که اشرف مخلوقات (انسان) را بدون هادی بگذارد.(۲)

۷. قاعـده امکان اشـرف: طبق داده های قطعی فلسـفی، رونـد آفرینش به گونه ای است که از وجود اشـرف آغاز می شود و به ترتیب، به وجود شـریف، خسیس و اخسّ می رسد. پس، هرگاه در نظام خلقت، افراد شریف، خسیس یا اخسّ مشاهده شوند، قطعاً وجـود اشـرف نیز موجـود خواهـد بود. مسـلم است که وجود حجت و اولیـاء الهی، در مراتب اشـرف قرار دارنـد؛ پس تا مادامی که



---

۱- این برهان به صورت مشروح با تمام پیش فرض ها و شبهات آن، در این درس نامه بحث خواهد شد.

۲- برای مطالعه مشروح این برهان، رک: مجله تخصصی انتظار، شماره ۹ - ۸، صص ۱۰۵- ۱۳۴.

یک فرد از انسان های عادی باشد، حجت الهی نیز وجود دارد.(۱)

۸. برهان واسطه فیض: طبق داده های دانش فلسفه، خداوند در نهایت تنزه و تقدس است و عالم مادی، در نهایت تسفل و تکدر؛ لذا میان این دو، واسطه ای لازم است تا قابلیت عالم مادی را برای دریافت فیض بالا ببرد. پس، در روند خلقت و تداوم آن، واسطه ای نیاز است؛ که دارای دو جنبه خدایی و دنیایی باشد تا بتواند ایفای وظیفه کند. چنین موجودی، همان خلیفه الهی و امام است.(۲)

۹. برهان انسان کامل: اسماء و صفات خداوند، تجلی دارند؛ و لذا، هر کدام، مجلی و مظهری می خواهند. عوالم هستی- چون عالم عقل، مثال، طبیعت و.. - هر کدام در حد توان، آینه و مظهر این صفات اند. در میان اسماء الهی، «الله»، اسم جامع است؛ و بر همین اساس، مظهر جامعی می خواهد؛ و در این میان، تنها انسان کامل است که به خاطر جامعیت عقل و طبیعت در او، آینه اسم «الله» است؛ و از آن جاکه اسم اعظم «الله»، خلیفه و واسطه فیض الهی به دیگر اسماء و صفات است، انسان کامل نیز -که مظهر آن اسم است- مقام خلافت و امامت را دارد.(۳)

لازم به تذکر است که دیگر دلایل عقلی ادعا شده در این زمینه، سرانجام به یکی از این دلایل نه گانه می انجامند. هم چنین باید توجه داشت که چهار دلیل آخر، بیشتر به جنبه وجودی امام علیه السلام توجه دارد؛ لذا به مباحث هستی شناسی نزدیک شده و از سیاق مباحث کلامی صرف، فاصله گرفته اند.

در این درس نامه، چهار نمونه از این دلایل، به صورت مشروح پرداخته خواهند شد.

ص:۱۸

---

۱- مشروح این برهان، در همین درس نامه بیان خواهد شد.

۲- مشروح این برهان، در همین درس نامه بیان خواهد شد.

۳- برای مطالعه مشروح این برهان، رک: مجله تخصصی انتظار، شماره ۱۲ و ۱۸.

## برهان لطف و اثبات مهدویّت

### صورت برهان لطف محصّل

در عالم هستی، خدایی یگانه، حکیم، لطیف، علیم، جواد، قدیر و ... وجود دارد؛

از آن جا که خداوند، حکیم می باشد، از خلقت عالم، هدف و غرضی داشته است؛

هدف خلقت عالم، خدمت رسانی به اشرف مخلوقات (انسان) بوده است؛

هدف خلقت انسان نیز رسیدن به سعادت، کمال نهایی و مقام معرفت و عبودیت بوده است؛

رسیدن به هدف، در گرو وجود راه، برنامه و راهنما است؛

خداوند، عقل را به عنوان حجت باطنی، به انسان عطا کرده است؛ اما عقل به خاطر کاستی هایی که دارد، برای راهنمایی انسان کافی نیست؛

خداوند لطیف و جواد، در طول حیات بشری و به ویژه در عصر جدید، افزون بر موهبت عقل، راه (دین)، برنامه (کتاب آسمانی) و راهنما (پیامبر و امام) را در اختیار انسان ها قرار داده است؛

کتاب، هیچ گاه نمی تواند کار راهنما را انجام دهد؛ چنان که عقل نمی توانست کار حجت ظاهری را به عهده بگیرد؛

ص:۱۹

از آن جا که تمامی انسان ها دارای هوا، هوس و نفس اماره هستند و ابلیس کماکان حضور دارد و ابتلاء الهی نیز همواره برقرار است، امکان ندارد که انسان ها در برهه ای از زمان، بدون حجت الهی رها شوند؛

پس، تا عالم و آدم موجود است و آزمایش الهی، برقرار، نیازمندی به راه، برنامه و راهنما نیز مستمرّ است.

### صورت برهان لطف مقرّب

هدف خدای حکیم، لطیف و جواد از خلقت عالم و آدم، رسانیدن انسان به کمال مطلوب بوده است؛

تحقق این هدف، در گرو جعل تکلیف (عقلی و سمعی) از سوی خداوند و انجام آن، توسط بندگان است؛

خدای حکیم و لطیف، تکلیف را به وسیله پیامبران فرستاده است؛

هرآن چه زمینه انجام تکلیف را فراهم می کند نیز باید مهیا شوند، تا نقض غرض لازم نیاید؛

از آن جا که وجود امام و راهنمای الهی، مهم ترین تدبیر و مقدمه انجام تکالیف است، خدای حکیم و لطیف، او را در اختیار انسان ها قرار می دهد؛

پس، در حال حاضر امام و راهنمایی الهی موجود است تا در سایه وجود او، تکالیف، امتثال شوند.

برهانی ساختن تمام مقدمات بیان شده، خارج از رسالت این کتاب است- چرا که مربوط به مباحث خداشناسی و صفات او می شوند- ؛ اما مقدمات مربوط، ذیل بحث بیان خواهند شد.

### مشروح برهان لطف و اثبات مهدویّت

یکی از اصول و قواعد مهم در کلام عدلیّه، «قاعده لطف» است که پس از قاعده «حُسن و قبح عقلی» از بنیادی ترین قواعد کلامی به شمار می رود؛ زیرا بسیاری از مسائل اعتقادی - مانند وجوب تکلیف، بعثت، امامت،

عصمت رهبران الهی و ...ـ به این قاعده، مستند هستند. البته باید توجه داشت که کاربرد این قاعده، منحصر در مباحث کلامی نیست؛ بلکه دامنه آن، مباحث علم اصول ـ مانند حجیّت اجماع(۱)ـ را در نوردیده و به مسائل مطرح در علم فقه ـ چون امر به معروف و نهی از منکر(۲)ـ نیز نفوذ کرده است.

از ویژگی های دیگر این قاعده، آن است که علاوه بر علمای شیعی، دانشمندان معتزلی(۳) و اشاعره(۴) نیز آن را پذیرفته و بر آن، اقامه برهان کرده اند و حتی در مباحث کلامی دانشمندان مسیحی نیز مورد گفت وگو قرار گرفته است؛ تا آن جا که در قرون وسطی، مفهوم لطف (Grace)، از جمله مفاهیم بسیار مهم و کلیدی در کلام مسیحیّت بوده و موجب پیدایش نظام کلامیِ ویژه ای به نام «الهیات لطف» شده است.(۵)

### تعریف لطف

لطف در لغت یعنی مجرد ارفاق، احسان، مهربانی، اکرام و شفقت(۶)؛ اما

ص:۲۱

---

۱- قال المحقق التستری: «الثالث من وجوه الإجماع أن یستکشف عقلاً رأی الامام علیه السلام من اتّفاق من عداه من العلماء علی حکم، و عدم ردهم عنه، نظراً إلی قاعده اللطف التی لأجلها وجب علی اللّه نصب الحجه المتصف بالعلم والعصمه...»، کشف القناع، ص ۱۱۴.

۲- سیوری حلیّ، اللوامع الإلهیه، ص ۱۵۴، باب الأمر بالمعروف واجب عقلاً وکذا النهی عن المنکر للطفیّه .

۳- حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۸؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۵ و قوشبحی، شرح تجرید، چاپ سنگی، ص ۳۷۶.

۵- رک: مجله نقد و نظر، سال سوم، شماره اول (زمستان ۱۳۷۵)، مقاله «لطف در نزد آکویناس و در کلام شیعه»، حسین واله؛ دایره المعارف فارسی، غلام حسین مصاحب، ج ۲، ص ۱۹۷۰ و مجله تخصصی انتظار، مسلسل ۶، صص ۷۶ - ۸۲.

۶- خوری، أقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۱۴۴، ذیل مادّه لطف؛ راغب اصفهانی، المفردات، ص ۴۵۰، کتاب اللام و فیومی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۲۴۶.

هیچ یک از دانشمندان کلام، لطف را در این معانی برای خداوند، واجب نشمرده اند.(۱)

در اصطلاح متکلّمان، لطف به نعمات، خیرات، مصالح و گاه، بلایا و آلامی گفته می شود که برای کمال معنوی و نیل به سعادت اخروی از جانب خداوند به بندگان می رسد و در صورت نبود آنان، نظام آفرینش، لغو و اصل تکلیف، عبث می شود.(۲)

اگر این گونه امور، مربوط به نظام معاش و دنیای انسان ها باشد و بیش ترین بهره اش به جسم و بُعد مادی آنان برسد، در اصطلاح متکلّمان، «الاصلح» نامیده می شود(۳)؛که، از موضوع بحث حاضر خارج است.

## اقسام لطف

### اشاره

به منظور تبیین مسأله «نیاز همیشگی بشر به پیشوای الهی» و نیز اثبات مبحث مهدویّت در سایه قاعده لطف، ضروری است به بیان اقسام لطف پرداخته شود؛ چراکه پاره ای از شبهاتی که بر اصل قاعده لطف و یا استناد به آن در اثبات مسئله امامت وارد می شود، ناشی از کم توجّهی به اقسام لطف و ارائه نکردن تعریف روشنی از آن ها است. هم چنین، کسانی که به دفاع از این قاعده برخاسته اند نیز به این مهم، کم تر توّجه کرده و به همین جهت، در مقام جواب، دچار مشکل شده اند.



---

۱- طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، صص ۵۰۵-۵۰۶ و سبحانی، المحصول، ج ۳، ص ۱۹۴.

۲- حمصی رازی، المنقد، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳- طوسی، قواعد العقاید، حاشیه ص ۸۲ و حمصی رازی، المنقذ من التقلید، ج ۱، ص ۲۹۸.

لطف، به اعتبار نحوه تأثیرگذاری و بهره مند سازی انسان ها، به دو نوع تقسیم می شود: لطف محصّل و لطف مقرّب؛ که لزوم وجود پیشوای الهی در هر عصر و به تبع آن، مبحث مهدویّت، از طریق هر دو نوع، قابل اثبات است.

### لطف محصّل

### اشاره

لطف محصّل، عبارت است از ایجاد برخی زمینه ها از سوی خداوند که تحقّق هدف و غرض خلقت و آفرینش، بر آن ها متوقّف است؛ به گونه ا ی که اگر خداوند، این امور را در حقّ بندگان انجام ندهد، کار آفرینش، لغو و بیهوده می شود.(۱) برخی از مصادیق این نوع لطف، بیان تکالیف شرعی، توانمند ساختن انسان ها برای انجام دادن تکلیف، نصب و معرفی حافظ دین و... است(۲) که در این معنا، لطف، محقّق اصل تکلیف و طاعت است.(۳)

ابواسحاق نوبختی، در مقام تعریف لطف محصّل می فرماید: «لطف محصّل، کاری است که خداوند، در حقّ مکلَّف انجام می دهد که ضرری برای مکلَّف ندارد؛ منتها اگر این کار انجام نمی شد، دیگر طاعتی محقق نمی گشت».(۴)

### پیش فرض های قاعده لطف محصّل

تمسک به این قاعده در رفع شبهات، در صورتی نتیجه بخش خواهد بود



---

۱- برای آشنایی با تعاریف دیگر لطف محصل، رک: ربانی گلپایگانی، القواعد الکلامیه، ص ۹۷؛ علامه حلی، الفین، ص ۱۳ و ص۸۹ و عبدالحسین لاری، المعارف السلمانیه، ص ۱۳۰.

۲- سبحانی، الهیات، ج ۲، ص ۴۷ و طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، صص ۵۰۵ - ۵۰۶.

۳- سبحانی، الهیات، ج ۱، ص ۴۸ و طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۵۰۶.

۴- نوبختی، الیاقوت فی علم الکلام، ص ۵۵ و ربانی گلپایگانی، القواعد الکلامیه، ص ۹۸.

که پیش فرض هایی برای طرفین موجود باشد تا این قاعده بر اساس آن ها مطرح شود. باید توجه داشت که این پیش فر ض ها، اگرچه در این قاعده، مسلّم محسوب می شوند؛ اما هر کدام در جای خود، با براهین متقن، اثبات شده اند.

۱. اعتقاد به وجود خداوند و وحدانیّت او: اساساً در صورت عدم پذیرش این مسأله، نوبت به اثبات تکلیف و بعثت نمی رسد. بدیهی است که این موضوع، مورد اتفاق تمامی مذاهب اسلامی است.

۲. اعتقاد به حکمت خداوند و هدف مندی جهان خلقت: اصل این موضوع و به تبع آن، حتمیت ارسال رسل از سوی خداوند به جهت تکامل انسان ها، مورد قبول اکثر مذاهب کلامی، حتّی بزرگان اشاعره است(۱)؛ اگرچه ایشان معتقدند که با فرض عدم انجام این امور، کار قبیحی از خداوند صادر نشده است.(۲)

به اعتقاد ایشان، انجام دادن لطف از سوی خداوند، حتمی و لازم نیست و عقل ناقص انسانی هیچ گاه حق ندارد که بر خداوند حکم کند و انجام کاری را برای او واجب بداند. با این حال، در پی جوابی منطقی -که از مبانی مورد قبول خود آن ها استفاده شده است- آنان نیز چاره ای جز پذیرش کامل این پیش فرض ندارند.

جواب آنان این است که در این بحث، «وجوب» و «باید» از نوع «وجوب فقهی» نیست؛ تا برای خداوند، تکلیف قائل شده باشیم و عقل ما، حاکم و خدای سبحان، محکوم شده باشد؛ بلکه از نوع «وجوب فلسفی» و هستی شناسانه است؛ یعنی «وجوب عنه» است و نه «وجوب علیه»؛ چرا که این وجوب از ناحیه خود خداوند بر خودش مقرر گشته است- چنان چه در



---

۱- فصلنا مه انتظار، سال اول، شماره اول، ص ۷۳.

۲- شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۵، ذیل «واتفقوا علی أنّ ورود التکالیف الطاف للباری تعالی...».

قرآن کریم فرمود: «کَتَبَ عَلی نفْسِهِ الرَّحْمَه»- و یا این وجوب، از مطالعه ذاتش ناشـی می شود- مانند اصطلاح واجب الوجود، که حکما برای ذات او به کار می برند- .

به عبارت دیگر، مناسبت ذات و صـفات خدا با افعالش در این است که هرگز کار بیهوده و قبیح انجام نمی دهد(۱)؛ چنان چه خود اشاعره نیز صفات جمال و جلال خداوند- از جمله علم و حکمت - را قبول دارند.

علاوه بر این، حتی می توان لطف خداوند را به سایر صـفات او نیز مسـتند کرد؛ برای مثال، لطف او می تواند از جود و کرم او نشـأت بگیرد؛ چراکه «جود» یعنی اعطای نعمتی به مسـتحق، بـدون آن که چشم داشتی مطرح باشـد. پس چون خداونـد، جواد است، به نیـاز بنـدگان- مبنی بر ارسـال پیشوای الهی- پاسـخ مثبت می دهـد. بـا این بیان، اشاعره نیز وارد این بحث می شونـد؛ چراکه همه فرقه ها، خداوند را جواد می دانند.

۳. قبول تکامل و نیل به سـعادت، به عنوان هدف و غرض آفرینش انسان(۲): تردیدی نیست که این مهم در گرو تشـریع (ارائه برنامه) و معرّفی



---

۱- جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۱۴۱ و خرّازی، بدایه المعارف، ج ۱، ص ۱۵۰ و ص ۲۳۴.

۲- مطالعه زنجیره غـذایی طبیعت و رونـد بهره وری انسان از هستی به خوبی نشان می دهد که همه طبیعت برای خدمت رسانی به انسـان آفریـده شـده است؛ چراکه انسـان از همه طبیعت، کـام می گیرد و همه را به اسـتخدام خود در می آورد و در مقابل، هیچ خدمت بلاعوضـی به آن نمی کند؛ بلکه خدماتش برای بهره گرفتن بیشتر از طبیعت است. پس، خلقت طبیعت وحیوانات، برای انسان است و خلقت انسان، برای رسیدن به کمال و سعادت. چون انسان از هر نعمت یا مقامی، بهترین و عالی ترین آن را به صورت همیشـگی برای خود می خواهـد؛ و این، همـان کمال مطلق است. قرآن نیز در موارد متعـددی، این معنا را تأییـد می کنـد: «وَلَقَـد کَرَّمْنـا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُم فِی البَرِّ وَ الْبَحْرِ...» (اسـرا/۷۰)، «وَ خَلَقَ لَکُمْ مَـا فِی الأَـرْضِ جَمِیعـاً...» (بقره/۲۹)، «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ والإِنْسَ إلّا لِیَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶). در احـادیث نیز بر این حقیقت، تاکیـد شـده است: «یـابن آدم خلقت الاشـیاء لاجلـک و خلفتـک لاجلی» . به این ترتیب، اگر خـدا در کنار برنامه، راهنمایی نفرسـتد، در قـدم اول، خلقت انسان، و در قـدم دوم، تمام نظام خلقت، لغو می شود.

پیشوا و رهبر معصوم و الهی (نبوت و امامت) تحقق خواهد یافت. اثبات این ادعا از طرق متعددی امکان دارد. در این جا از دو منظر جامعه شناختی و انسان شناختی به آن خواهیم پرداخت.

الف) بیـان جـامعه شـناختی: انسان، بالطبع یا بالعرض، موجودی مـدنی و اجتماعی است و از این رو، بـدون تشـکیل اجتماع، به سختی قـادر به ادامه زنـدگی خواهـد بود و چه بسـا در این صورت از بین خواهـد رفت؛ پس، انسـان در تـداوم هستی خود، به تشکیل اجتماع، محتاج است.(۱)

شـکل گیری یـک اجتماع صالـح، سالم و مانـدگار، پدیـده ای است که ماننـد سایر پدیـده ها، وابسـته به علّت های چهارگانه است. علّت مادّی این پدیده، افراد بشـر هستند که اجتماع را به خاطر بهره برداری و تداوم حیات خود – که علت غایی تشکیل جـامعه است- انتخاب کرده انـد. از طرفی بـدیهی است از آن جا که هر کس به دنبال اسـتفاده بهتر و بیش تر از دیگران است، جامعه دچار برخورد منافع و پراکندگی خواهد شد و لذا برای رهایی از این مشکل، بشر، محتاج قانونی جامع و کامل است که تأمین کننده منافع همه باشد؛ که آن برنامه، علّت صوری خواهد بود.

تجربه عینی تاریخ، گواه این مطلب است که انسان ها به واسـطه وابسـتگی های نژادی، اختلافات طبقاتی، خودخواهی ها و ... به علاوه جهالت به هـدف و سـرانجام زنـدگی دنیایی انسان ها و نیز عـدم شـناخت راه های رسـیدن به آن اهداف عالی (علّت غایی)، کفایت لازم را برای ترسیم قانون و برنامه ای جامع ندارند. پس، از آن جا که برای حفظ نوع بشر، اجتماع،



---

۱- محقـق طوسـی در ایـن رابطه می گویـد: «الـدلیل علی وجـوبه توقـف الغرض المکلّـف علیه فیکـون واجباً فی الحکمه وهو المطلوب» . علامه حلی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، ص ۳۲۴.

و برای حفظ اجتماع، برنامه ای کامل نیاز است و از آن جا که خداوند، لطیف می باشد، باید قانونی منطبق با نیازهای معنوی و مادی انسان ها و مطابق با همه اعصار را در اختیار بشر قرار دهد.

اما آیا این سه عنصر کفایت می کند؟ مسلّماً این طور نیست؛ بلکه هر شریعت و برنامه و آیین اجتماعی و فردی، به علت فاعلی نیز نیاز دارند؛ زیرا قانون - که وجود لفظی یا کتبیِ تفکری خاص است- توان تأثیر در روابط خارجی را ندارد و لاجرم موجودی عینی و توان مند لازم است که مسئول تعلیم، حفظ و اِعمال قانون باشد. چنین فاعل و ناظمی، قهراً، باید از سنخ آحاد جامعه و از متن آنان باشد تا همگان بتوانند برای فهم قانون، رفع مشکلات، رسیدن به رشد، کمال و هدف غایی خود به او مراجعه کنند.

افزون بر آن، از آن جا که کتاب الهی (برنامه) در قالب الفاظ است و در مواردی، عبارات، محتمل چندین معنا هستند، به مفسری معصوم نیاز است تا تفسیری صحیح و معنایی شفاف از آن ارائه دهد. چراکه به همان دلیل که افراد عادی بشر، توان تدوین قانون و برنامه جامع را ندارند، توان تفسیر کامل و اجرا و ساماندهی و پرورش نفوس انسان ها را نیز ندارند. بنابراین، پیشوا و عامل فاعلی باید از قانون، آگاهی کامل داشته و از هر گونه خطا، بر حذر باشد. این ضرورت، ویژه یک نسل و برهه نیست؛ بلکه احتیاجی مستمر و در طول زمان است. لذا از آن جا که مناسبت علت صوری و علت غایی با علت فاعلی، حکم می کند که علّت فاعلی نیز از جانب همان کسی باشد که صورت و غایت را فرستاده است، لطف الهی باید به این نیاز پاسخ گوید.(۱)

بنابراین، محتوای این برهان، دو پندار را باطل می کند؛ یکی، کفایت عقل بشری برای رهبری و رسانیدن انسان به سعادت مطلوب (ردّ اصل



---

۱- جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۲۷.

نبوت)، و دیگری، کفایت کتاب (برنامه) برای تداوم کار پیامبر(ردّ ضرورت استمرار پیشوای الهی).

پس از اثبات لزوم وجود پیشوای الهی، این پرسش جدی مطرح می شود که اگر تا قرن هفتم میلادی، حکمت، جود و لطف الهی، اقتضای ارسال رهبر معصوم و الهی را داشته است، چرا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این گونه نباشد؟! آیا شیطان یا نفس اماره معدوم شده اند؟! آیا انسان ها تغییر کرده اند؟! آیا سنت ابتلاء و آزمایش الهی تعطیل شده است؟!

مسلماً این گونه نیست؛ بلکه بشرِ امروز، با نیرنگ های پیچیده شیطانی رو به رو است و لذا، نیاز به پیشوای الهی، بیشتر از گذشته شده است. پس، پیشوای الهی هم چنان باید باشد. حتی خلفای صدر اسلام -که شعار «حسبنا و کفانا کتاب الله» سر داده بودند- هنگامی که با موج پرسش گری رو به رو می شدند، مردم را به حضرت علی علیه السلام رجوع می دادند.(۱)

ب) بیان انسان شناختی: تردیدی نیست که جریان آفرینش از سوی خداوند حکیم، هدف مند بوده است. هم چنین، خلقت انسان با هدفی صورت پذیرفته، که همانا رسیدن به کمال است؛ و تحقق آن، در گرو شناخت راه و راهنما.

اما عقل انسانی، توان شناخت کامل را ندارد و نمی تواند بر تمام جوانب مادی، معنوی، فردی و اجتماعی انسان ها احاطه پیدا کند؛ چرا که از سویی، انسان، مرکب از روح و جسم است و عالَمی به وسعت دنیا و آخرت دارد، و از سوی دیگر، عقل، معترف است که نمی تواند در ساحت روح و آخرت راه یابد. روند تغییرات حقوقی و قانونی در طول تاریخ بشر و نیز نارسایی قوانین



---

۱- قرآن مجید، این گونه براهمیت و لزوم وجود راهنما در کنار قرآن تأکید می کند: «کَیفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنْتُم تُتْلی عَلَیکُمْ آیاتُ اللهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ» (آل عمران/۱۰۱).

فعلی، بهترین گواه بر این ادعا است.

در نتیجه، حکمت الهی اقتضا می کند که همراه با قانون جامع، رهبر و راهنمایی نیز برای انسان ها فرستاده شود؛ چراکه در غیر این صورت، انسان ها به کمال مطلوب نخواهند رسید و در نتیجه، نقض غرض خواهد شد.(۱)

### طرح برهان لطف محصّل در اثبات اصل امامت

انسان با تدبر در احوالات خود و نظام هستی و نیز با مشاهده نظم جهان خلقت و انواع نعمت ها و اسرار آفرینش و تأمل در آن ها، لاجرم به سوی خداوند متوجه می شود و با شناخت او، به اهداف آفرینش پی می برد و به این حقیقت می رسد که خداوند نعیم و حکیم، بر مبنای هدف و حکمتی، انسان و جهان آفرینش را خلق فرموده است. چراکه اگر خداوند در تمام افعالش- از جمله آفرینش انسان ها- هدف و غرضی نداشته باشد، افعال او لغو و عبث خواهد بود و از آن جا که لغو، قبیح است، خداوند بی نیاز و عالِم علی الاطلاق، هیچ گاه کار قبیح انجام نمی دهد.(۲)

پس از اثبات اصل هدف، باید به دنبال ماهیت آن بود. بی تردید از آن جا که خداوند سبحان، بی نیاز مطلق است، هدف آفرینش از سوی خداوند را نمی توان اقدامی برای رفع نواقص یا رسیدن به کمال، متصور شد؛ بلکه هدف، سعادت و به کمال رساندن مخلوقات و بالاخص، انسان است.

بدیهی است که تحقق این هدف، برای انسان هایی که مرکب از عقل و شهوت، و در انتخاب راه سعادت و شقاوت، مختار هستند(۳)، بدون فرستادن



---

۱- مصباح یزدی، اصول عقاید، ج ۲، ص ۳۶.

۲- ربانی گلپایگانی، القواعد الکلامیه، ص ۱۰۴.

۳- چنان چه خداوند می فرماید: «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکراً وَ إِمَّا کفُورا» (انسان/۳) و «فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها» (شمس/۸).

برنـامه و راهنمـا از جـانب خداونـد ممکن نیست و به همین جهت، خودداری از تشـریع و تکلیف و ارسـال پیشوایان معصوم از سوی او، موجب سـقوط انسـان ها در جهالت و شـقاوت خواهـد شـد؛ و این، نقض غرض خواهـد بود که قباحت و زشتی آن، بـدیهی است. لـذا از آن جا که خدای سـبحان، منزّه از قبایح و زشتی ها است، هم، راه و تکالیف را مشـخص کرده است و هم راهنما را.

پس پشتوانه اصلی این استدلال، حکمت الهی و لغو و عبث نبودن اصل آفرینش است.(۱)

## لطف مقرّب

### اشاره

لطف مقرّب، عبارت است از اموری که خداوند برای بندگان انجام می دهد و در سایه آن، هدف و غرض از تکلیف بر آورده می شود؛ به گونه ای که اگر این امور انجـام نمی شـد، امتثال و اطاعت، برای عـده زیادی از بنـدگان، میسور نبود.(۲) وعده و وعیـدهای خداونـد، ابتلائـات، نعمـات، سـختی ها و... از نمونه ها و مصادیق این نوع لطف است؛ که مکلَّف را به سوی انجام دستورات الهی، ترغیب، و از سرکشی، دور می کند.

علامه حلّی، لطف مقرّب را این گونه تعریف کرده است: «لطف مقرّب، عبارت است از هر آن چه در نزدیک ساختن بنـدگان به طاعت و دور ساختن ایشان از معصیّت، مؤثر است؛ ولی در قدرت دهی آنان بر انجام تکالیف،



---

۱- هر چنـد در نهایت، هـدف خلقت و تکلیف، یکی می شود، لکن غرض و هـدف اوّلی تکلیف، امتثال است و امتثال بر تمام بنـدگان- حتّی بر اولیا و مقرّبان و ره یافتگان کوی دوست- به طور یکسان، واجب می باشـد و هدف ثانوی، کمال و سـعادت است. رک: طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۵۱۰.
۲- شریف مرتضی، الذخیره فی علم الکلام، صص ۱۸۹ - ۱۹۰.

مدخلیّتی ندارد و اختیار را نیز از آنان سلب نمی کند».(۱) ایشان با قید نخست، یعنی عدم مدخلیت این لطف در قدرت دهی بر اصل طاعت و انجام تکلیف، لطف محصّل را از تعریف خارج کرده و با قید دوم، یعنی عدم سلب اختیار، این نکته را بیان داشته است که لطف، منافی اختیار انسان- که ملاک صحّت تکلیف است- نمی باشد.(۲)

این نوع از لطف، مورد بحث و مناقشه علمای کلام است.(۳) چه، گروهی معتقدند که انجام دادن این امور، از آن جا که بیهودگی و عبث بودن تشریع تکلیف را رفع می کند، بر خداوند واجب است؛ و در مقابل،گروهی دیگر، به جهت انکار اصل «هدف دار بودن افعال خدا» و یا به علت نیافتن پاسخ برای برخی اشکالاتی که بر مصادیق این لطف وارد است، به انکار و نفی وجوب آن روی آورده اند.

### تفاوت لطف مقرّب و محصّل

تفاوت این دو قسم لطف، در آن است که مرتبه لطف مقرّب، بعد از اثبات تکلیف است؛ امّا لطف محصّل، خود، محقِّق و مُثبِت تکلیف شرعی محسوب می شود.

به عبارت دیگر، اگر لطف محصّل نمی بود، اساساً اصل وجودِ تکلیف شرعی، محقّق نمی شد و نبوت و امامت، بی معنا می گشت. امّا در صورت عدم وجود لطف مقرّب، اگرچه تکلیف و نصب پیشوا و راهنما مطرح بود و چه بسا تکلیف از سوی برخی اشخاص، امتثال هم می شد، امّا نوع مردم، امتثال تکلیف نمی کردند. مثلاً اگر وعد و وعید نمی بود، عموم بندگان، رغبت انجام دادن دستورهای الهی را نداشتند؛ زیرا اکثریت مردم در صورت نبود



---

۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۲۴.

۲- سبحانی، الاهیات، ج ۲، ص ۴۸.

۳- سبحانی، الاهیات، ج ۲، ص ۴۸ و طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۵۰۶.

تشویق و تنبیه، کم تر به سمت اطاعت و فرمانبرداری می روند.

مقبولیّت لطف محصّل، همگانی تر از لطف مقرّب است؛ زیرا تمام کسانی که به هدفمندی افعال خداوند معتقد هستند، وجوب لطف- به معنای بیان تکلیف و ارسال پیشوای الهی- را قبول دارند.

## پیش فرض های قاعده لطف مقرّب

استفاده از این قاعده نیز مانند قاعده پیشین، مستلزم قبول پیش فرض هایی است که در ادامه به مهم ترین آن ها اشاره می شود:

۱. پذیرش اطاعت، پیروی و امتثال بندگان به عنوان هدف اصلی تشریع احکام: باید دانست که هدف و غرض اصلی خداوند از تشریع تکالیف، پیروی و امتثال بندگان است و نه صرفاً بیان تکالیف ــ تا عدّه اندکی، چون اولیاء، بدون وعد، وعید و یا نصب امام، امتثال کنند و نیازی به لطف نباشد ــ و نه صرفاً امتحان ــ تا اگر خداوند از لطف دریغ کند، نقض غرضی لازم نیاید ــ .

عقل سلیم حکم می کند که پیمودن راه کمال و رسیدن به سعادتِ مقصود، با عمل و پیروی از برنامه هایی است که عقل و شرع آن ها را بیان کرده اند و چون این هدف، مربوط به نوع انسان است، و نوع انسان، بدون لطف الهی به آن نمی رسد، انجام دادن این لطف، واجب است.

علاوه بر این، چون مرتبه لطف مقرّب، بعد از اثبات اصل شریعت و وحی است، می توان در حدّ اجمال و به صورت کلّی، مراد و مقصود شارع از تشریع احکام را از مطالعه قرآن کریم به دست آورد. پس باید دید که نظر قرآن، در این زمینه چیست.

خوش بختانه، قرآن تأیید می کند که هدف از دستورات خداوندی، انجام آن توسط بندگان است. خداوند در آیات متعددی به این موضوع اشاره فرموده است که هدف هر حکم و فرمان یا لطف و ضرری، ترغیب انسان ها به اطاعت، و تحذیر ایشان از معصیت بوده است؛ تا در سایه آن، به کمال

مطلوب برسند. از جمله این آیات، آیه ۱۶۸ سوره اعراف است که می فرماید: «وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُون».(۱)

آیت الله سبحانی در تفسیر این آیه می فرمایند: «مراد از حسنات و سیئات، نعمت ها و ضررهای دنیایی، و هدف از این ابتلا، وادار کردن انسان ها به حق مداری و اطاعت است».(۲)

خداوند، هم چنین در آیه «وَ ما أَرْسَلْنا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَبِیٍّ إِلَّا أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُون»(۳)، به هر دو قسم لطف اشاره فرموده است. بدین ترتیب که پس از تذکر نعمت ارسال پیامبران برای ابلاغ تکالیف و ارشاد بندگان به سوی کمال (لطف محصّل)، به این موضوع تصریح فرموده است که چون رفاه طلبی و سستی و مغرور شدن به نعمت های دنیایی، می تواند سبب سرکشی و رو گردانی انسان از هدف خلقت و اجابت درخواست انبیا شود، حکمت الهی اقتضا می کند تا آنان را گرفتار سختی ها کند تا به سوی خدا و اوامر او برگردند.(۴)

اساساً از آن جا که هدف اصلی، انجام دستورات الهی بوده است، انبیا صرفاً به اقامه حجّت و برهان اکتفا نکرده اند؛ بلکه اقدام به نمایش معجزات، بشارت نیکوکاران و ترساندن بدکاران می کردند. چنان چه قرآن می فرماید: «رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِین»(۵) و تردیدی نیست که این امور، در



---

۱- سوره اعراف، آیه ۱۶۸.

۲- سبحانی، الاهیات، ج ۲، ص ۴۹.

۳- سوره اعراف، آیه ۹۴.

۴- سبحانی، الاهیات، ج ۲، ص ۴۹.

۵- سوره نساء، آیهٔ ۱۶۵.

گرایش مردم به اطاعت و دوری گزیدن از معصیّت، دخالت دارد.(۱)

۲. نصب امـام به عنوان یکی از مصـادیق لطف مقرّب: این پیش فرض، با توجّه به تعریف مقام امامت و وظایف و اوصاف آن، کاملاًـ روشن و قابـل قبول است؛ چراکه تفـاوت امامت با نبوّت، در این مسأله است که پیامبر، مؤسّـِس تکالیف شـرعی است و امام، به نیابت از پیامبر، حافظ و پاسدار آن.(۲)

بدیهی است اگر جامعه ای تحت نظارت رئیسـی باشد که آنان را از تجاوز و نزاع باز دارد و به عدل و انصاف دعوت نماید، به صلاح، نزدیک و از فساد و تباهی به دور خواهـد بود.(۳) حال اگر چنین رئیسـی، معصوم و منصوب از جانب خدا باشد، دیگر تردیدی در لطف بودن آن، نمی ماند.

۳. عـدم وجود مفسـده در نصب امام: تا این جا پـذیرفته شد که خداوند، از افعالش هدفی دارد و نیز غرض از تکلیف، عمل به دسـتور و رسـیدن به سـعادت است و لطـف - به معنـای هر کـاری که مقرِّب بنـدگان به طـاعت است- در حـوزه افعـال حتمی خداونـد است؛ لکن این مقـدار، کفایت نمی کنـد و می بایست مشـخص شود که مسأله امامت، حتماً مقرّب است و هیچ گونه صارف، مانع، مزاحم و مفسـده جانبی نـدارد؛ زیرا اندیشه و عقل بشـری، ناتوان از آن است که در گستره هستی، چنین حکمی برانـد. این جـا است که به بیان پیش فرض سوم می رسـیم و آن، این که نصب پیشوا و امام معصوم الهی، هیـچ گونه مفسـده و مزاحمی ندارد.

البته بایـد در نظر داشت که منکر این پیش فرض، ممکن است اصل وجوب لطف را قبول داشـته باشـد، اما احراز مصادیقِ نبودِ مزاحم و مفسده را

ص:۳۴

---

۱- سبحانی، الاهیات، ج ۲، ص ۵۰.

۲- نراقی، انیس الموحدین، بخش امامت.

۳- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۲.

در مورد لطف بودن امام آشکار نداند.

حل این مشکل نیز با توجه به حد و مرز لطف محصّل و مقرّب، ساده است؛ چراکه اگر مورد، داخل در مصادیق لطف محصّل باشد، مفاد لطف محصّل- که بر گرفته از دلایل حکما، متکلمان و جامعه شناسان است - برای اثبات آ ن کفایت می کند. مثلاً چنان چه گفته شد، اجتماعی بودن انسان، دلالت بر ضرورت لطف محصّل دارد و با توضیحات گفته شده، جای تردید نمی ماند که تشریع یا معرّفی پیشوای الهی، مبتلا به معارض نیست.

هم چنین اگر مورد از مصادیق لطف مقرّب باشد، با توجه به این که مرتبهٔ لطف مقرّب، بعد از اصل تشریع، بعثت و نزول وحی است، از طریق برهان انّی حکم می شود که چون شارع مقدس، این لطف را انجام داده، پس حتماً خالی از جهات مفسده بوده است.

در برخی از منابع اهل سنت، این اشکال بر قاعده لطف و امامت وارد شده است که صرف لطفیت امام، دلیل بر وجوب معرفی و نصب او از جانب خداوند نمی شود؛ بلکه باید انحصار لطفیت نیز ثابت شود. یعنی روشن گردد که رسانیدن انسان به هدف خلقت، تنها با نصب امام، میسور است و نه هیچ راه دیگر.(۱)

این اشکال، پاسخ های متعدد دارد؛ که از جمله آن، برهان سبر و تقسیم است. به کمک این برهان، تمامی گزینه هایی که احتمال دارد به جای نصب امام، کار ساز باشد، بررسی و ردّ می شوند؛ تا در نهایت، درستی مدعا ثابت گردد. مثلاً در بررسی این فرض که خداوند، راهنمایی امت و تفسیر معصومانه از قرآن را به اجماع امت واگذارد، خواهیم دید که چنین فرضی، نه امکان وقوعی دارد و نه سودی؛ چرا که به تجربه شاهدیم که در این حوزه، پیرامون هیچ موضوعی، اجماعی محقق نشده است و به فرض وقوع، اجتماع



---

۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۲ و قاضی عبدالجبار معتزلی، شرح اصول الخمسه، ص ۷۵۱.

انسان های جایز الخطا، مساوی با امکان خطا است. گزینه بعد، نصب ملائک است؛ که اگر این راه نیز جواب گو بود، خداوند از اساس، آنان را به جای پیامبران منصوب می کرد.

باقی شبهات مطرح در این مبحث نیز در سایهٔ بحث و بررسی مبادی و پیش فرض های مهم قاعدهٔ لطف، رفع شده و یا اصلاً زمینهٔ طرح ندارند؛ لذا نیازی به طرح و ارزیابی آن ها نیست. نتیجهٔ نهایی آن که برهان لطف، هم چنان، یکی از براهین مورد پذیرش است؛ که از پشتوانه های عقلی و نقلی نیز برخوردار می باشد.

## طرح برهان لطف مقرّب و اثبات اصل امامت

اگرچه جایگاه و مرتبه لطف مقرّب، بعد از تحقّق و اثبات اصل تکلیف است، اما می تواند در اثبات ضرورت پیشوا و رهبر الهی نیز کارآیی داشته باشد؛ چنان که اکثر دانشمندان کلام نیز، مسأله امامت را در زمره مصادیق لطف مقرّب مطرح کرده اند.

اگر دایره مفهوم تکلیف- اعم از تکالیف عقلی و شرعی- معیّن گردد، مشخص خواهد شد که بیان اصل تکالیف شرعی نیز از مصادیق لطف مقرّب به شمار می آید؛ زیرا عقل، پس از شناخت مبدأ واحد، علیم و حکیم آفرینش، به این نتیجه می رسد که انسان در برابر خداوند و مخلوقاتش، وظایف و تکالیفی- چون شکر منعِم، رد نیکی به نیکی و ... — دارد. با این وصف، قسمتی از تکالیف و احکامی که خداوند، تشریع، و بر بندگان واجب می گرداند، مؤید و مؤکد همان تکالیف عقلی اند و موجب می شوند که بندگان به انجام آنان، نزدیک تر، و از ترک و اهمال در آن ها دورتر گردند؛ و این، همان حقیقت لطف و معنای سخن دانشمندان است که گفته اند: «التکالیف السمعیّه الطاف فی التکالیف

ص:۳۶

العقلیه».(۱)

هدف و غرض خداوند از تکالیفی که بر بندگان واجب نموده، امتثال، اطاعت و پیروی است؛ تا انسان ها در سایه آن، به کمال و سعادت مطلوب نائل شوند. حال اگر این مهم، یعنی امتثال امر، بدون انجام دادن اموری از جانب خداوند ــ چون نصب امام معصوم، وعد و وعید و...ــ محقّق نشود، حتماً خدای حکیم، آن امور را انجام می دهد تا نقض غرض در تکلیف، لازم نیاید.(۲) در این رابطه، دانشمندان کلام، مثال جالبی می آورند. آنان می گویند، هر گاه کسی با هدف دعوت افرادی، غذایی آماده کند و آنان را دعوت نماید، اما با آن که می داند آنان نشانی منزلش را ندارند، برایشان راهنما و یا نشانی نفرستد، مسلماً محکوم به کار عبث و بیهوده خواهد بود.(۳)

### قاعده لطف و اثبات مهدویت

حال که بر اساس قاعده لطف، لزوم استمرار ولی الله و پیشوای الهی که تداوم بخش وظایف انبیاء الهی است، ثابت شد، سخن در این است که چنین فردی کیست و کجاست؟!

شیعه اهل بیت علیهم السلام، پاسخ این سؤال را از لسان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم -که همانا لسان وحی می باشد(۴) -گرفته است. عقیده شیعه بر این مبنا استوار است که خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید دارای خصوصیات و شئون پیامبر – جز دریافت و ابلاغ وحی- باشد؛ و از آن جا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خلیفه و نماینده خدا است، برای هدایت



---

۱- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۲.

۲- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۲۰.

۳- ابن میثم بحرانی، قواعد المرام، ص ۱۱۸ و شیخ مفید، أوائل المقالات، ص ۶۵.

۴- «وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» سورۀ نجم، آیۀ ۳ و ۴.

انسان ها و رسانیدن پیام الهی در قالب کتاب و سنت آمده است، معصوم است[(۱)] و به نص قرآن مجید، دارای وظایف و شئونات متعددی- چون مرجعیت دینی[(۲)] (تفسیر معصومانه از دین)، هدایت و ارشاد مردمان[(۳)]، ولایت و تصرف در امور[(۴)]، سرپرستی و حکومت[(۵)]، تزکیه، تعلیم و الگوی عملی[(۶)]و...- می باشد، خلیفه او نیز چنین است.

اساساً تداوم وظایف نبوی، عصمت خلیفه را ایجاب می کند؛ چرا که در غیر این صورت، نقض غرض و نفی خلافت خواهد بود. از طرف دیگر، در میان امت و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها امام علی علیه السلام و یازده فرزندش علیهم السلام مدعی این مقام بوده اند و گروه زیادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تبعیت از سخنان وی، همین عقیده را نسبت به آنان داشته اند؛ پس تنها مصداق و کاندیدا برای این مقام، علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام هستند که در عصر حاضر، تنها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از آنان زنده است.

قاعده لطف و غیبت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف

بعد از پذیرش مفاد قاعده لطف، سؤالی جدّی مطرح می شود و آن، این که «اگر خداوند از روی لطف، امام را منصوب می کند تا در امور معاش و معاد



---

۱- مائده/ ۸، ۱۵، ۱۶، ۶۷، ۹۹؛ بقره/ ۲۱۳؛ نور/۵۴ ؛ انبیاء/ ۲۵ و...

۲- مائده/ ۱۵ و ۱۹و نخل/۴۴، ۶۴.

۳- مائده/۱۶؛ نور/۵۴؛ احزاب /۴۴، ۴۵ ؛ نحل/۱۲۵؛ انبیاء/۷۳ و سجده/۲۴.

۴- مائده/ ۵۵ ؛ احزاب/۶ و۳۶ و نساء/ ۶۵.

۵- تمام آیاتی که دستور اجرای حدود، امر به معروف، نهی از منکر و بر پایی عدالت را می دهد، شئون حکومت را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اثبات می کنند. مانند آل عمران/۱۰۴؛ نساء/۱۴۱؛ مائده/۸ ؛ توبه/۱۰۳؛ حدید/۲۵ و شوری/۷.

۶- بقره/۱۵۱؛ آل عمران /۱۶۴؛ احزاب /۲، ۴۵؛ نور/ ۵۴؛ نخل/۱۲۵؛ انبیاء/۷۳ و جمعه/۲.

مردم تصرف نماید و زمینه را برای امتثال احکام الهی فراهم سازد، پس چرا دوازدهمین پیشوای الهی، غایب است؟!»

تاریخ این پرسش با طرح اندیشه امامت و مهدویت، هم زمان بوده است؛ آن جا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خلفای اثنی عشر و ائمه دوازده گانه علیهم السلام و غیبت طولانی دوازدهمین آن ها خبر داد؛ و اصحاب، از هدف و فوائد غیبت امام پرسیدند و حضرت، در پاسخ، امام غائب را «کالشّمس تحت السّحاب» معرفی نمودند. دانشمندان حدیث از این تشبیه زیبا، نکات بسیار سودمندی دریافت کرده اند.(۱)

دانشمندان بزرگ کلام نیز پاسخ های روشن و قابل قبولی به این پرسش داده اند(۲)؛ که در ادامه به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱) همان گونه که در بیان اقسام مختلف برهان لطف اشاره شد، لطف بودن امام، منحصر در ظهور و تصرف در زندگی مادی و محسوس انسان ها نمی باشد؛ بلکه وجود امام، فی نفسه و از جهات مختلف، لطف محسوب می شود. توضیح بیشتر آن که امام و پیشوای الهی، دارای مناصب و وظایف متعدّدی است که برخی از آن ها، عبارت اند از:

- پیشوا و مقتدای امّت (ارشاد حیات معنوی انسان)؛

- ولی خدا، حجّت زمان، انسان کامل و واسطه فیض الهی؛

- مرجع دین (بیان احکام و معارف دین)؛

- رهبر جامعه (زعامت و حکومت) و ...(۳)



---

۱- ر ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، جلد ۵۲ و کمال الدین، جلد ۲.

۲- قاضی عبدالجبار معتزلی، شرح اصول الخمسه، ص ۷۵۱ و تفتازانی، شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۴۰.

۳- طباطبایی، شیعه در اسلام، ص ۱۷۵؛ مطهری، امامت و رهبری، صص ۵۰ - ۵۸ و جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری .

اصولاً- پیشوایی که از رهگذر برهان لطف و سایر براهین اثبات امامت، استفاده می شود، دارای تمام اوصاف و وظایف نبی- جز دریافت وحی- است. بنابراین، رهبری ظاهری جامعه و تشکیل حکومت و اجرای حدود الهی، گوشه ای از وظایف رهبر الهی است(۱) و اگر این بخش از وظایف، زمینه اجرا پیدا نکند، لطف بودن چنین رهبری، منتفی نمی شود. چنان چه در سال های اول بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، بسیاری از این وظایف، زمینه اجرا نداشت؛ امّا لطف بودن حضرت، محرز بود.

۲) محرومیت از فیضِ ظهور پیشوای الهی، به جهت موانعی است که خود انسان ها ایجاد کرده اند؛ و از آن جا که فراهم ساختن زمینه برای انجام دادن طاعت و اجرای احکام الهی از سوی امام، از مصادیق لطف مقرّب است و لطف مقرّب نیز اختیار را از مکلّفان سلب نمی کند، پس استفاده از این لطف، به اختیار خود مکلّفان است. لذا اگر آنان، لیاقت و استعداد حفظ و استفاده از این موهبت را نداشته باشند، اصل لطف بودن پیشوای الهی، زیر سؤال نمی رود. چنان چه گفته اند گر گدا کاهل بود، تقصیر حاحب خانه چیست؟!

اصولاً در غیبت امام، هیچ اشکالی متوجه خداوند نیست؛ چون آن چه به خدا برمی گردد، نصب و معرفی امام است که انجام شده؛ لذا اگر کاستی و محرومیتی دیده می شود، از ناحیه مکلَّفان است و احتجاج، علیه خدا، بی مورد.

گنه در بلخ کرد آهنگری     به شوشتر زدند گردن مسگری

مرحوم محقق طوسی در این رابطه می گوید: «اصل وجود امام، لطف است و تصرّف آن حضرت، لطفِ دیگر؛ و این ما هستیم که موجب غیبت آن حضرت شده ایم».(۲) پس هر گاه لطف دوم (تصرف مباشری در جامعه،



---

۱- خرازی، بدایه المعارف الإلهیه، ج ۲، ص ۲۷.

۲- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۶۳.

تشکیل حکومت و ...) به جهت موانع ایجاد شده از سوی انسان ها تعطیل شد، لطف نخست بر فعلیت خود باقی است.

ص:۴۱

## برهان امکان اشرف و اثبات مهدویّت

### اشاره

در دلیـل پیشـین و تحت قاعـده لطف، یکی از ادلّه نیـاز عـالم و آدم به امامِ معصومِ منصوب، طرح و بررسـی شـد. رهاورد آن، پاسخ به مهم ترین شبهات و اثبات کارآمدی آن قاعده بر تأمین مدعا (نیازِ همیشگی انسان به امام و پاسخ مثبت خداوند به آن نیاز) بود.

دلیل حاضـر، بر آن است تا یکی دیگر از ادله ای را که بر مـدعای مـذکور، اقامه شـده و یا واجـد شایسـتگی آن است، طرح و بررسی کند و نتیجه آن را پیش روی دانش پژوهان این رشته قرار دهد.(۱)

پیش از آغاز بحث، یادآوری این نکته لا زم می نمایـد که مراد از امام، مفهوم عامی است که شامل رسول و نبیّ هم می شود؛ و از آن جا که ختم

ص:۴۲

---

۱- ضـمن ارج نهـادن به زحمـات محققانی که پیش از این، قاعـده «امکان اشـرف» را برای اثبات وجود امام به کار بسـته انـد، یادآور می شود که ایشان به پیش فرض ها و پیش شـرط های این قاعده، کم تر توجه کرده اند و لذا از کارایی آن کاسته اند. رک: باقی، مجالس حضـرت مهـدی ؛ سـید محمد تقی رضوی، امام دوازدهـم عجل الله تعالی فرجه الشـریف در نظام آفرینش، مجله مشکوه، مسلسل ۲۲، بهار ۱۳۶۸، صص ۷۰ - ۵۹.

نبوّت، قطعی و مسلّم است، هـدف اصـلی این مبحث، اثبـات مقام امامت، بعـد از ختم رسالت و در نهایت، اسـتمرار این وجود مبارک تا پایان عالَم بشریّت است.

یکی از مهم ترین وظایف امامی که در درجات بالای اقلیم وجود، وطن دارد و به اذن خداوند و نیز اقتضای مقام خلافت الهی، در عالم تکوین، تصرف می کند،(۱) هدایت موجودات امکانی به سوی آفریدگارشان است؛ اگرچه هدایت تشریعی و رهبری سیاسی جامعه، تنها، گوشه ای از وظایف او است.(۲)

مراد از امـام، امـامت شخصـی و یا حاکم سیاسـی جامعه اسـلامی نیست؛ زیرا برهان عقلی بر امور جزئی اقامه نمی شود؛(۳) هر چنـد زمـانی که برهـان، نیاز عمومی موجودات را به چنان وجودی، ثابت کرد، همان برهان و عقل تصـریح می کننـد که چنان موجـودی بـا چنـان ویژگی هـایی- چون عصـمت، هـدایت تکوینی و...- را جز از طریق وحی نمی توان شـناخت؛ پس وحی، حتماً، اقدام به معرّفی آن کرده است.

### صورت برهان امکان اشرف

صغرا: بی شـک، انسانی که همه کمالات انسانی را دارد (امام)، وجودش شـریف تر از انسان های دیگر است که تنها برخی از آن کمالات را دارند؛

کبرا: هر گاه شیء ممکنی تحقّق یابد که کمالات وجودیش، کم تر از



---

۱- حائری، خلافت در قرآن، به کوشش حسین رضوانی، مجله بیّنات، شماره ۱۱، سال سوم، ص ۲۰.

۲- یحیی یثربی، فلسـفه امـامت، ص ۱۲۳ به بعـد. قیصـری (شـارح بزرگ مکتب ابن عربی) در اوصاف خلیفه خـدا می گویـد: «والخلیفه لابد أن یکون موصوفاً بجمیع الصـفات الالهیه إلا الوجوب الذاتی و متحققاً بکلّ اسـمائه لیعطی مظاهر الاسماء کلّها ما یطلبونه و یوصل کلّاً منهم إلی کماله، و إلا لایقـدر علی الخلافه...» . (به نقل از رساله توحیـد و نبوت و ولایت، مقصد ۳، فصل ۳)

۳- جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۳۵.

شیء ممکن دیگری است، آن ممکن شریف تر باید پیش از او موجود باشد؛

نتیجه: از مشاهده انبوه انسان هایی که تنها برخی از کمالات را دارند، به اصل وجود امام پی می بریم.(۱)

### تفاوت دو قاعده لطف و امکان اشرف

یکم. قاعده لطف، بیش تر به بُعد اجتماعی و حکومتی و هدایت تشریعی و ظاهری امام، نظر داشت؛ در حالی که قاعده امکان اشرف، ناظر به بُعد وجودی، تکوینی و باطنی امام است.

دوم. از ویژگی های مهم برهان امکان اشرف، این است که همراه با اثبات اصلِ وجود امام، استمرار وجود مبارك او را در گستره عالم بشریّت تا آخرین فرد انسانی نیز ثابت می کند.(۲) این برهان، با نگاه به کلّ هستی، ساختمان آن را به گونه ای می یابد که جایگاه وجود امام، ذاتاً، پیش از سایر انسان ها است؛ در حالی که قاعده لطف، با نگاه به وجود آفریدگار و ذات و صفات کمالی او، در می یابد که لازمه هدفمندی خلقت و تکلیف، وجود حتمی و مستمرّ امام است.

### پیشینه بحث

سرنخ و ریشه های این قاعده، در سخنان ارسطو به چشم می خورد؛(۳) حکمای اشراقی نیز، توجه خاصی به آن داشته اند؛ اما زمانی که حکمای



---

۱- شالوده برهان، به صورت بالا، در منابع حکمت و فلسفه آمده است. رك: شیروانی، ترجمه و شرح نهایه الحکمه، ج ۳، ص ۳۶۳.

۲- رضوی، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در نظام آفرینش، ص ۶۵.

۳- «و اجماله لامام الباحثین ارسطو من اشاره اشار إلیها فی کتاب السماء و العالم، ما معناه انّه یجب أن یعتقد فی العلویات ما هو الاکرام لها و الأشرف» . شهاب الدین سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۴۳۵.

مشّاء به آن دست یافتند، به شکل برهان در آمد.

شیخ الرئیس،(۱) شیخ اشراق،(۲) میرداماد،(۳) ملاصدرای شیرازی،(۴) ملاهادی سبزواری(۵) و علامه طباطبائی(۶) درباره این قاعده، سخن ها گفته اند؛ شبهات پیرامون آن را پاسخ داده اند و گاهی نیز بر استحکام آن براهینی آورده اند. پس، آوای این قاعده، در گستره فلسفه قدیم یونان و حکمت مشّاء و اشراق و متعالیه، طنین انداخته؛ از دانشمندان فلسفی، عرفانی و کلامی، دل ربایی نموده و در اوج مباحث عمده علوم عقلی و نقلی آشیانه کرده است.

طرح موضوع امکان اشرف در اندیشه فلسفی اسلامی، از دیدگاه تاریخی، به ابن سینا بر می گردد؛ اگرچه وی، آن را به صورت قاعده در نیاورده بود و به عنوان مسأله ای مستقل و یا در ضمن پاسخگویی به مسائل دیگر، به آن نمی پرداخت. اگرچه خود او نیز پس از بیان مفاد قاعده، آن را به ارسطو نسبت می داد.(۷)صد و اندی سال پس از او، شیخ اشراق، صریحاً، اصل قاعده را به ارسطو منتسب کرد.



---

۱- «فکل واحد من العقول الفعاله أشرف ممّا یلیه و جمیع العقول الفعاله اشرف من الأمور المادّیه، ثم السماویات من جمله المادیات أشرف من عالم الطبیعه، و یزید (ارسطو) بالأشرف هنها ما هو اُقدم فی ذاته ولایصح وجود تالیه إلّا بعد وجود متقدمه» . ابن سینا، التعلیقات، ص ۲۱.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۴۳۴.

۳- میرداماد، القبسات، ص ۳۷۲،

۴- «فی قاعده امکان الاشرف الموروثه من الفیلسوف الاوّل (ارسطو)...» . صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۴.

۵- حاجی سبزواری، شرح المنظومه، فن الحکمه، ص ۲۰۳.

۶- طباطبائی، نهایه الحکمه، ص ۳۱۸.

۷- خراسانی، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۲۳۱.

صدر المتألهین، چهارصد و اندی سال پس از شیخ اشراق، در ضمن آن که عین عبارات او را به کار برد، به تفصیل قاعده پرداخت و طبق گفته خودش، به قاعده دیگری، موسوم به امکان اخس(۱) نیز دست یافت.

از این گزارش، اهمیّت تلاش پی گیر دانشمندان اسلامی، در حفظ، گسترش و نوآوری دانش فلسفه، آشکار می شود.

تقریر مفاد قاعده

در رابطه با مفاد این قاعده، هر یک از دانشمندان صاحب نظر در این عرصه، گفتار خاصی دارند:

ارسطو: «باید نسبت به عالم بالا، باور داشت؛ به موجوداتی که با کرامت تر و با شرافت تر هستند».(۲)

ابن سینا: «کمال مطلق، حیثیت وجوب بدون امکان، و وجود بدون عدم، و فعل بدون قوّه، و حق بدون باطل است؛ و هر آن چه از پس آن بیاید، ناقص تر از وجود اوّل است ...».(۳)

سهروروی: «هر گاه ممکن اخس به وجود آمد، مستلزم آن است که ممکن اشرف وجود داشته باشد».(۴)

متأخّرین: «ممکن اشرف در مراتب وجود، اقدم از ممکن اخسّ است. بنابراین، هر گاه ممکن اخسّ موجود شود، باید ممکن اشرف پیش از آن



---

۱- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۵۷.

۲- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۴ (به نقل از ارسطو، السماء و العالم)؛ مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۴۳۵ و میر داماد، القبسات، ص ۳۷۲ (به نقل از السماء و العالم و نیز به نقل از اثولوجیا ).

۳- ابن سینا، التعلیقات .

۴- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۴۳۴.

موجود گشته باشد.(1) پس، در صورتی که وجود اشرف برای ما ثابت نباشد، از وجود غیراشرف می توانیم وجود آن را کشف کنیم».(2)

اساساً وجود، حیات، علم، رحمت و باقی حالات غیرمتناهیه، از مبداء فیّاض به ممکنات اخس و پست تر نمی رسد؛ مگر این که در مرتبه قبل، به موجود اشرف و برتر رسیده باشد؛ چنان چه لامپ لوستر، نخست بدنه لوستر، سپس فضای نزدیک خود، سپس فضای بالایی اتاق، سپس انسان های ساکن اتاق و در آخر، فرش و کف اتاق را روشن می کند و غیرممکن است که نخست، فرش و کف اتاق را روشن کند و سپس، قسمت های بالایی و نزدیک خود را؛ بنابراین، هرگاه کف و قسمت های پایینی اتاق روشن شده باشد، با علم قطعی و وجدانی درمی یابیم که فضای بالایی و نزدیک لوستر نیز روشن است.(3)

## بیان مفردات

### اشاره

قاعده : بیش تر دانشمندان، از این اصل فلسفی - کلامی، تعبیر به قاعده کرده اند؛ که به نظر می آید از این جهت باشد که اثبات مسائل زیادی- از جمله «ترتیب ریزش و فَیَضان هستی (صدور) از مبداء متعال»، «اثبات عقول و نفوس مجرّد از مادّه»، «اثبات اشرف موجودات، به عنوان اوّلین صادر»، «اثبات عقول عرضیه (ارباب انواع و مثل افلاطونی)»(4)، «مسأله



---

1- طباطبایی، نهایه الحکمه، ص ۳۱۹؛ خالقیان، قاعده امکان اشرف، خردنامه صدرا، شماره ۱۴، سال ۱۳۷۷، ص ۷۱.

2- دکتر همایون همتی، عالم مثال از دیدگاه شیخ اشراق، مجله مشکوه، سال ۱۳۷۲، شماره ۳۹، ص ۱۰۱.

3- باقی، مجالس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۴۱.

4- صدر الدین شیرازی، الحمکه المتعالیه، ج ۷، ص ۱۰۹ و ج ۲، ص ۵۸؛ یحیی سهروردی، التلویحات، ج ۱، ص ۵۱ و میرداماد، القبسات، ص ۳۸۰.

جواز اجتماع دو میل به یک سو»(۱)، «اثبات وجود صدا، بو و مزه در افلاک»(۲)، «اثبات عالم مُثُل»(۳)و... - بر این اصل، بنا شده است؛ هم چنان که قاعده فقهی «لاضرر» در ابواب متعدد فقهی، جاری می شود و مسائل زیادی با آن حل می گردد.(۴)

امکان: از آن جا که بستر قاعده، اقلیم وجود است و امکان، ملازم ماهیّت و خارج از حلقه وجود، پس مراد از امکان، «موجود ممکن» است؛ و گرنه، واجب، چیزی نیست که به «اشرف» یا «اخس» توصیف شود؛ چراکه شدت و ضعفی ندارد.(۵)

اشرف: در فضای این قاعده، مراتب وجودی چنین نمودی دارند: اخسّ (پست تر)؛ خسیس (پست)؛ شریف (عالی و بلند) و اشرف (اعلی و بلندتر).(۶)

عالی ترین مرتبه وجودی، همیشه اشرف، و دانی ترین مرتبه وجودی، همیشه اخسّ است؛ امّا مراتب موجود میان این دو، نسبت به مرتبه پائین تر، اشرف و یا شریف، و نسبت به مرتبه بالاتر، اخسّ یا خسیس هستند. بنابراین، مراد از اشرف، تمام این مراتب میانی است که وجود مرحله پایینی، حکایت از وجود مرحله بالایی دارد.



---

۱- «لأن قاعده الامکان الأشرف دلت علی أنها فی أقصی الممکن من قویها الطبیعیه» . صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۴، ص ۸۱.

۲- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۸، ص ۱۷۷.

۳- طباطبایی، نهایه الحکمه، صص ۳۱۸- ۳۱۹. لازم به ذکر است که خود علا مه، بر چنین استنتاجی اشکال دارند.

۴- خراسانی، کفایه الاصول، ص ۴۳۰.

۵- حاجی سبزواری، شرح منظومه، ص۱۰۲.

۶- ابن سینا، التعلیقات، ص ۲۱ و رضوی، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در نظام آفرینش، ص ۶۲.

اشـرف، ممکنی است که دارای شدت وجود است و از باقی ممکنات، به مبداء هستی، نزدیک تر و جلوتر؛ و در مقابل، اخسّ، یعنی دورتر و پست تر به مبداء هستی و دارای وجود ضعیف.(1)

هر یک از عقول فعال، نسبت به آن چه از آن صادر می شود، اشـرف است و همه عقول فعال، از امور مادی شـریف ترنـد. در میان مادّیات نیز موجودات آسمانی، بر عالم طبیعت برتری دارند.

بوعلی سینا می گوید: «مراد ارسطو از اشرف، در این جا، چیزی است که در ذات خود تقدّم دارد و هستی (مرتبه فروتر از آن)، تنها پس از هستی ِ آن امر متقدّم، امکان پذیر است».(2)

### انگیزه طرح و جایگاه قاعده

مبـداء متعالی، برتر از لایتناهی بما لایتناهی است و در حـد اعلای نامحـدودی و بی انتهایی است و در همگی کمال هایش- از جمله فیاضـیت و صـدور مخلوقـات- نیز، کمّاً و کیفـاً، بی حـد و مرز است. از طرفی، مجمـوعه ممکنـات - که زمینه جریـان و صدور فیاضیت الهی اند- همراه با محدودیت اند؛ پس، ممکن نیست که فیض بی حد و مرز الهی، در ظرف محدود ممکنات، به یک باره نمود کند؛ چه، با وجود آن که فاعل، تام و تمام است، قابل، ضعف دارد. پس به ناچار، در استمرار آفرینش الهی، تقدّم، تأخر و تورّد رخ می نماید.

این مسأله در مقام تمثیـل، ماننـد آن است که بخواهنـد اقیـانوس بزرگی را در برکه ای به نمـایش در آورنـد. روشن است که تنگی برکه، مـانع نمودار شـدن یک جا و یک باره اقیانوس است؛ و تنها وقتی عجایب مخلوقات اقیانوس به نمایش در می آید که هر قسمتی را به نوبت و اندک اندک به



---

۱- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۵۷.

۲- ابن سینا، التعلیقات، ص ۲۱.

نمایش درآورند.

در این جا پرسشی مطرح می شود و آن این که «نوبت بندی ریزش موجودات، چه گونه و بر چه پایه ا ی می باشد؟». قاعده امکان اشرف، عهده دار پاسخ به این پرسش است. این قاعده، از مباحث علّت و معلول و از متفرّعات اصل «الواحد لایصدر عنه إلّا الواحد» محسوب می شود؛ که در توجیه چیستی صادر اوّل از مبداء متعال به کار می آید.(۱)

### براهین قاعده

هدف اصلی از طرح این بحث، پاسخ دادن به این سؤال است که «کدامین گواه و برهان، این کبرای کلی (قاعده) را مسلّم و قطعی می سازد؟».

صاحب نظران این مبحث، براهینی را ابداع کرده یا توضیح داده اند؛ که در این جا، به بیان چند دلیل بسنده می شود.

دلیل یکم

مفاد قاعده، یک قضیه فطری است و چندان نیازی به اقامه برهان ندارد؛ چراکه فطرت آدمیان، در صورت درک صحیح آن، به صحتش گواهی می دهد. از این رو می توان این قاعده را مانند یک امر بدیهی، مانند «دو، نصف چهار است»، به شمار آورد.(۲)

نمونه ملموس تر این دریافت عام را می توانیم در رفتار انسان مشاهده کنیم. مثلاً تمایل طبیعی و فطری شخصی که گروهی را به خانه خود دعوت می کند، این است که غذای بهتر و بیشتر را در برابر مهمان بزرگ تر و عزیزتر خود قرار



---

۱- میر داماد، القبسات، ص ۳۷۲.

۲- «و ممّا ینبغی ان تعلَّم انّ من جمله ما حمل القدماء علی اعتقاد الاشرف و الاکرام فی الامور السماویه و غیرها شهاده الفطره بوقوع الأشرف فالاشرف» . سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ص ۴۳۴.

دهـد؛ و بر همین معیار، از دیگران پـذیرایی می کنـد. این خواست، نموداری از اصل مذکور در افاضه و بخشـش است؛ که در ترازی پایین، انجام گرفته است.(۱)

دلیل دوم

اگر میان دو چیز، هیـچ رابطه و مناسـبت ذاتی ای نباشـد، هیچ علاقه و ارتباط علّی و معلولی نیز بین آن ها نخواهد بود؛ امّا اگر مناسبت و ارتباطی باشد، نوعی از ارتباط علّی و معلولی میان آن ها برقرار خواهد گشت و به حکم اصل «سنخیت میان علّت و معلول»، در قدم نخست، معلول هایی صادر می شوند که به علت، نزدیک تر باشند.

حال اگر در عالم امکان و اقلیم ابـداع، ممکنی اشـرف، قابل تحقّق باشـد و هنوز موجود نشـده باشـد، در این صورت، لازم می آیـد امر ابـداع و ایجاد، برخلاف مناسـبت ذاتی (سـنخیت علّی و معلولی) جریان یافته باشـد؛ که این، امر باطلی است. زیرا یقیناً ممکن اشـرف، به حسب مرتبه اش، در شـرافت و فضل، به مبداء متعال، نزدیک تر و به او انسب است. لذا مناسبتی که بین او و بـاری تعـالی برقرار است، تامّ و اولی از مناسـبتی است که بین ممکن اخسّ و واجب تعالی موجود است. پس لا محاله، ابتـدائاً، ممکن اشرف و سپس ممکن اخسّ محقّق خواهد شد.(۲)

دلیل سوم

اگر موجود اشـرف، مقـدّم بر غیراشـرف به وجود نیایـد، سه حالت قابل فرض است؛ یا به همراه آن به وجود خواهد آمد، یا در مرتبه ای متأخّر از آن، و یا اصلاً موجود نخواهد شد.

اگر همراه آن به وجود آیـد- مثلاً جوهر عقلانی، همراه با جوهر جسـمانی از علّت نخستین صادر شوند – قاعده «الواحد» نقض خواهد شد.



---

۱- رضوی، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در نظام آفرینش، ص ۶۱.

۲- میرداماد، القبسات، ص ۳۷۸.

اگر بعد از آن به وجود آید - مثلاً جوهر عقلانی بعد از جوهر جسمانی به وجود آید و جوهر جسمانی، در صدور آن، واسطه باشد- لاجرم، وجود علّت، پست تر از وجود معلول خواهد بود؛ و این، محال است.

و اگر اصلاً به وجود نیاید، معنایش این است که علت اول، صلاحیت صدور معلول اشرف را ندارد؛ و در این صورت، خلف فرض خواهد شد؛ چرا که وجود و تمامیت علت اول، فرض واقعی برهان بود. لذا تنها فرض صحیح، همان است که اشرف، جلوتر از غیر اشرف موجود شود.(۱)

همین بیان را حاجی سبزواری به نظم کشیده است:

الممکن الاخص اذ تحقّقا

فالممکن الاشرف فیه سبقا

لا نه لولاه انّ لم یفضی

فجهه تفضل حقاً یقتضی

و ان اخس فاض قبل الاشرف

علل الاقوی عند ذا بالاضعف

و ان مع الاشرف فی الصدور

بواحدها ما مصدر الکثیر(۲)

### فرزانگان و قاعده امکان اشرف

ابن سینا به قاعده امکان اشرف، کاملاً توجّه داشته و آن را معتبر دانسته است؛ چنان چه گفته است: «الطبیعه مالم یوف علی النوع الاتم شرایط النوع الانقص بکماله لم تدخل فی النوع، الثانی».(۳)

سهروردی نیز برای این قاعده، فواید بسیار عمیق و عظیمی قائل بوده و به وسیله آن، به اثبات بسیاری از مسائل دست یافته است.(۴)



---

۱- مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲- حاجی سبزواری، شرح منظومه، ص ۲۰۳.

۳- دینانی، قواعد کلّی فلسفی، (به نقل از رسایل ابن سینا، ج ۲، ص ۲۴، چاپ ترکیه) و صدر الدین شیرازی، الحمکه المتعالیه، ج ۶، ص ۹۷.

۴- سهروردی، التلویحات، ج ۱، ص ۵۱.

هم چنین، میرداماد شبهات احتمالی پیرامون این قاعده را پاسخ گفته و در مقام دفاع و اثبات، ادله جدیدی نیز اقامه کرده است: «انّ لنا علی اصل القاعده برهاناً آخر ابسط و الطف. الستَ قد دریتَ بما ادرینا...».(۱)

ملاصدرا نیز درباره این قاعده می گوید: «سال ها بر این قاعده، اشکال داشتم تا این که خداوند، دلم را روشن ساخت و آن را حل کردم».(۲) وی، هم چنین، در جای دیگر می فرماید: «هذا اصل شریف، برهانی، عظیم جداوه، کریم مؤداه، کثیر فوائده، متوفر منافعه، جلیل خیراته و برکاته و قد نفعنا اللّه به نفعاً کثیراً...».(۳)

حاجی سبزواری هم به پیروی از حکمای سلف، در کتاب منظومه حکمت و حاشیه بر اسفار، به برهانی کردن مفاد قاعده پرداخت.(۴)

علامه طباطبائی نیز- که یادگار مکتب حکمت متعالیه در عصر حاضر بود- با تقریری ابتکاری و جالب، دست به تحکیم و تبیین مفاد قاعده زد.(۵)



---

۱- میرداماد، القبسات، ص ۳۷۷. وی در صفحه ۳۸۰ همین کتاب می گوید: «واُذتمّ میقات البرهان فی تأسیس الاصول القوانین فقد حان حین تفریع ما یتفرّع علیها من اثبات جواهر عالم القدس...» .

۲- «اَنه قد وقع لنا فی سالف الزمان اشکال معضل علی قاعده امکان الاشرف... و هذا الاشکال ممّا عرضتُه علی کثیر من فضلاء العصر، و ما قدر أحد علی حلّه الی ان نور اللّه قلبی و هدانی ربی الی صراط مستقیم...» . صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، صص ۲۵۴ — ۲۵۵.

۳- میرداماد، القبسات، ص ۲۴۴.

۴- حاجی سبزواری، شرح المنظومه، ص ۲۰۳ و صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ص ۲۵۰، حاشیه «س» قده.

۵- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۵، حاشیه «ط» مد ظله و دینانی، قواعد کلّی فلسفی، ص ۲۱.

با توجه به براهین سه گانه و سخنان بزرگان فن، هر گونه شک و تردیدی از اعتبار و اتقان قاعده، برداشته می شود و جایی برای طرح و نقد شبهات و توهمات احتمالی نمی ماند؛[(۱)] به ویژه آن که رسالت اصلی این نوشتار، اثبات وجود امام با استفاده از قاعده مذکور است.

### اثبات وجود امام از طریق برهان امکان اشرف

در ابتدای فصل، صورت اصلی برهان ذکر شد؛ و مشخص گشت که به اقتضای قاعده، محال است که افراد انسان، وجود، حیات، علم، جمال و... را از مبداء فیّاض دریافت کرده باشند، لکن در مرتبه پیشین، انسان کامل، آن را دریافت نکرده باشد.[(۲)]

هر یک از مشرب های فکری، این وجود پیشین را به یک نام خوانده اند؛ مثلاً فلاسفه اشراق، آن را «کلمه قدیسه الهیه»، حکمای مشّاء، «عقل فعّال»، حکمای پهلوی، «کدبانوی عالم»، عرفا، «انسان کامل» و ادیان الهی، «حجت اللّه» می دانند.

بنابراین، اگر یک فرد از افراد بشر، روی زمین باشد، باید فرد دیگری نیز باشد که انسان کامل، حجت اللّه و... در او متظاهر شود؛ چراکه زمین، هرگز نمی تواند از وجود حجّت، خالی باشد. پس، جرگه عالم بشریّت، بدون انسان کامل، طفره و محال است.[(۳)] چنان چه صدر الدین شیرازی می گوید: «اگر ترتیب بالذات موجودات را تفحّص کنی، همواره کامل و شریف را پیش از ناقص و خسیس می یابی».[(۴)]



---

۱- آشتیانی، اساس التوحید، صص ۱۳۰-۱۵۰. لازم به تذکر است که ایشان، اشکالات وارد بر قاعده امکان اشرف را مشروحاً پاسخ داده اند.

۲- باقی، مجالس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۴۱.

۳- باقی، مجالس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۴۲ و دینانی، نیایش فیلسوف، ص ۱۳۷.

۴- «و انک لو تصفحت الاشیاء و ترتیبها بالذات لا بالعرض لوجدت ان الشریف متقدم دائماً علی الخسیس... و الخیر علی الشرّ و الصدق علی الکذب» . صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۹.

محقّق طبرسی نوری (متوفای ۱۳۲۱ ق) با بیانی شیوا و کوتاه، ضمن اقامه برهان، اصل صغرا و کبرا را نیز برهانی کرده است. وی معتقد است: «شکی نیست که هر کسی، قابل تلقّی وحی از حضرت آفریدگار نخواهد بود و هر فردی از افراد انسان را تحمّل اتیان به اوامر و نواهی ربانی نمی باشد و این مطلب، ثابت است به وجدان و عیان؛ چه، تفاوت مراتب انسان، امری است ظاهر و هویدا (بیان صغری). پس [از آن جا که مراتب پایینی، شایستگی دریافت وحی و... را ندارند] وجود شخصی که به قابلیت امور مذکوره، ممتاز و ذوجهتین باشد، لازم است تا از جهتی، تلقّی وحی الهی نماید و به جهتی دیگر، تبلیغ اوامر و نواهی به مکلفین (بیان کبری و نتیجه)». (۱)

### کارایی قاعده بر اثبات مدعا

بازیابی علمی مدعا (اثبات وجود امام) از دل این قاعده شریف، وابسته به تجزیه و تحلیل پیروزمندانه یک پیش فرض و دو شرط است؛ که خبرگان فن، آن دو را در مورد و مجرای قاعده، معتبر دانسته اند.

پیش فرض: هر چند امام از لحاظ ماهیت با سایر انسان ها یکسان است، امّا در مرتبه وجودی، برخوردار از ویژگی هایی است که موجب تقدم و تشدید قوت او، در میان افراد ماهیت می شود. (۲)

شرط اول: قاعده در موردی جاری می شود که ممکن اشرف و اخسّ، تحت یک ماهیت باشند؛ چنان چه صدرالمتألهین می فرماید: «المشهور عند المعتبرین لهذه القاعده ان یراعی فی



---

۱- طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۵۱۱ و الکرمانی، المصابیح فی اثبات الامامه، ص ۶۰.

۲- آن چه مورد تأیید عقل و نقل است، برتری وجود امام بر بسیاری از ماهیات و موجودات است؛ امّا اثبات برتری امام در حد سایر افراد ماهیت (انسان های غیر امام) نیز برای اقامه و صحت برهان مورد بحث، کافی است.

جریانها شرطان، احدهما استعمالها فی متحدی الماهیه للشریف و الخسیس دون غیره».(۱)

شرط دوم: دانشمندان این فن، قاعده مذکور را در عالم ابداعیات، که عالم امر و خارج از عالم کون و فساد است، جاری کرده اند؛ نه در عالم حرکات و طبیعت و کائنات.(۲) هم چنان که ملاصدرا می فرماید: «و [الشرط] الثانی، استعمالها فیما فوق الکون و الابداعیّات دون ما تحت الکون و ما فی عالم الحرکات».(۳)

## اثبات پیش فرض

دقت در نظم پدیده های جهان طبیعت، به سادگی، ترتیب وجودیِ انواع این قلمرو را روشن می کند؛ مثلاً ـ وقتی آثار موجودات بی جان با گیاهان سنجیده می شود، این نتیجه به دست می آید که گیاهان، نمودهای برتری دارند؛ پوسته سخت دانه را می شکافند، با جوانه لطیف و نازک، نور خورشید را شکار می کنند و با تکیه بر ریشه های باریک در دل خاک تاریک، به فراهم آوردن مواد کانی می پردازند تا برایند این همه تلاش، تناوری و افراشتگی اش باشد.

همین طور، زمانی که جانوران با گیاهان سنجیده می شوند، برتری وجودی آن ها ملموس و مشهود است؛ بهره برداری جانوران از باد، جنگل، آب و کوهستان، نگهداری از لانه و نوزاد، تبعیت محض از سرگروه و... همه و همه، حکایت از سطح بالاتر آگاهی های آن ها دارد.

با این وصف، اگر انسان با آن دو گروه، سنجیده شود، روشن خواهد شد



---

۱- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۷.

۲- سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، صص ۴۳۴ ــ ۴۳۵ و میرداماد، القبسات، ص ۳۷۲.

۳- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ح ۷، ص ۲۴۷.

که او موجودی است کاملاً برتر؛ که تمام موجودات طبیعت را اسیر و رام خود کرده است و بی آن که به آن ها خسارتی پس دهد، بر آن ها فرمانروایی می کند.

در میان نوع انسانی نیز، افرادی به چشم می خورند که در زمره رهبران الهی، امامان معصوم، نوابغ روزگار و... قرار می گیرند. اینان، اگرچه همانند دیگر افراد این نوع هستند، امّا به سبب ویژگی خاصشان از تمایزی ویژه برخوردارند؛ چراکه هم با سرچشمه اصلی وجود و هم با حلقه های پایینی آن مرتبط هستند؛(۱) معلّم ملائکه(۲) و واسطه فیض به تمام عالم اند؛ و رویی به سوی خالق دارند و رویی به سوی خلق. به همین جهت، قافله هایی از دل و جان آدمیان به دنبال آنان است و چه بسیارند در میان کاروان بشریت، که برای امیر کاروان، فداکاری و ایثار می کنند(۳)و این همه، با شهود باطنی و تجربه ظاهری، قابل لمس است.

اثبات شرط یکم

فراهم بودن این شرط در اثبات مدعا، بسیار روشن است؛ چراکه ذات مبارک امام، مانند ذات سایر افراد، تحت یک ماهیت نوعی -که همانا انسان است- داخل هستند. از این گذشته، تقریر برهان امکان اشرف، بنا بر حکمت صدرایی - که تکیه بر تشکیک وجود دارد- تمام موجودات را شامل می شود.



---

۱- لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۶۴ و علامه حلی، انوار الملکوت، ص ۱۸۷. علامه حلی، دلیل خوبی برای اشرفیت رهبران الهی ارائه کرده است.

۲- کسار، بحث حول الامامه، ص ۱۲۸. این مطلب از آیه ۳۱ سوره بقره (وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كلَّهَا... يَا آدَمُ أَنبِئْهُم...) استفاده شده است.

۳- طبرسی نوری، کفایه الموحدین، ج ۱، ص ۵۱۱ و یثربی، فلسفه امامت، ص ۱۲۳ (به نقل از ابن عربی و قیصری) و نیز ص ۱۱۲. بر مبنای اصول و قواعد صدرایی، رابطه وحی و اعجاز یا علم و قدرت را بر اساس یک حقیقت عینی می توان استوار ساخت. آن حقیقت عینی، همان وجود امام است که از لحاظ درجه کمال در حد برتر و فوق العاده بوده و در نتیجه، منشأ آثار فوق العاده هم قرار می گیرد که یکی از آن ها، وحی و دیگری، اعجاز است.

در این تقریر، صحبت از ماهیت واحد نیست، بلکه صحبت از وجود و مراتب آن است که مرتبه نازله آن، حکایت از تحقّق مرتبه عالی می کند.

به بیان روشن تر، در تطبیق قاعده امکان اشرف بر اثبات امامت، دو راه، پیش رو است:

الف) وصول از وجود افراد اخسّ و یا خسیسِ ماهیّت انسانی به تحقّق فرد اشرف؛

ب) وصول از وجود مراتب اخسّ یا خسیس به وجود مراتب اشرف.

طبق بیان اوّل، شرط مذکور، تأمین شده است و طبق بیان دوم، اصولاً، شرط مذکور، لازم و لحاظ نشده است.

اثبات شرط دوم

با وجود آن که به نظر می رسد سرنوشت نهایی اثبات مدعا با قاعده امکان اشرف، در گرو تأمین و فراهم شدن همین شرط باشد، سؤالات زیادی پیرامون آن مطرح است. این که آیا می توان مفهوم این شرط را به گونه ا ی تعمیم داد که در عالم عنصری و بشریّت نیز پیاده شود؟ آیا از وجود مطلق عالم مادی، نمی توان به وجود عالم برتر -که وجود امام از آن عالم است- رسید؟ اساساً علت وضع چنین شرطی در اجرای این قاعده چیست؟ آیا در صورت کشف علّت، نمی توان در شمول قاعده تعمیم داد؟ آیا طرح این قاعده بر اساس محوریت مراتب تشکیکی وجود و با تقریر صدرایی و اضافه کردن قاعده امکان اخسّ، نمی تواند ره به جایی برد؟

کنکاش کامل و بررسی دقیق پرسش های پیشین، از توان نگارنده و حوصله این نوشتار بیرون است؛ امّا به عنوان گشودن روزنه ای جدید و ارزیابی نسبی از کارایی قاعده بر اثبات مدعا، به صورت اجمالی به ارائه پاسخ خواهیم پرداخت.

۱. تعارض این دو شرط و نتیجه آن

گفته می شود که ظهور این مطلب که افراد ممکن (اشرف، شریف، خسیس و اخس)، حتماً تحت یک ماهیّت نوعی باشند، در عالم طبیعت و حرکات و

مادیـات قابل تصور است؛ چون انواع ممکنات، مفارق از ماده (عالم امر، ابـداع و مجردات) نوع منحصـر به فردی دارنـد و طبعاً در هیچ ماهیت مجرده ای، دو فرد را نخواهیم یافت که در یک ماهیت نوعی، مشترک باشند و بین آن ها تقدّم و تأخر بالشرف برقرار باشد.(۱) در حالی که شـرط دیگر، این قاعده را تنها در عالم ما فوق کون- یعنی مجردات- جاری می داند و لذا، از آن جا که تقریر کنندگان مفاد و برهان قاعده امکان اشـرف، در مقام طرح و توضـیح، پا را از دایره مجردات پایین تر گذاشته اند، لاجرم شـرط دوم را در عمل فراموش کرده و نادیـده انگاشـته اند.(۲) پس حـداقل نـتیجه این است که می توان به شـرط دوم، پایبند نبود و این، راه را برای اجرای قاعده در عالم طبیعت و حرکات، باز می کند.

۲. تعمیم شرط دوم

می گوینـد چون عـالم مادّه، آلوده به انواع تزاحمات، تنازعات و موانع است، نمی توان به طور حتم و قطعی، از وجود اخسّ به وجودهای شریف و اشرف پی برد؛ چون ممکن است وجودهای شریف و اشرف، به علت برخورد با مزاحمات و موانع، موجود نشده باشند.

علامه طباطبـائی در ایـن رابطـه می فرماینـد: «نهـایت چیزی که این علّت ثـابت می کنـد، این است که در عـالم کـون و فسـاد (مادیاتِ تنها) قاعده جاری

ص:۵۹

---

۱- طباطبایی، نهایه الحکمه، ص ۳۱۶.

۲- مثلاً ملاصـدرا در توضـیح چگونگی تقـدم اشـرف می گویـد: «لو تصـفحت الاشـیاء و ترتیبها بالذات لابالعرض لوجدت ان الشریف متقدماً دایماً علی الخسیس... والاتصال علی الانفصال و الوجود علی العدم و الخیر علی الشّر...» . صفحه گردانی، اشیا، اتصال، انفصال، شرّ و... همه ظهور دارند که عالم طبیعت و مادّه نیز مراد وی است. (صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۹)؛ سـهروردی نیز می گویـد: «... وقـد وجـد الاجسـام و المادّیـات و الماهیـات المجرده عـن المـادّه غیر ممتنعه...» . (سهروردی، التلویحات، ضمن مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۵۱)

نمی شود، نه در مطلق عـالم کون؛ چون از دیـد حکمـا، اجرام عـالی، دائم الوجود و منزه از کون و فسادنـد و در عین حـال، از عالم ابداع هم نیستند. پس قاعده امکان اشرف، فی الجمله، در این عالم نیز جاری است».(۱)

و شاید بر همین اساس باشد که استاد مصباح فرموده اند: «برخی از فلاسفه، با قاعده امکان اشرف، این عالم را نیز ثابت کرده اند».(۲)

ابن سینا نیز آن جا که چهره کلّی قاعده امکان اشرف را بیان می کند، می گوید: «... پس هر یک از عقول فعال، نسبت به آن چه از آن ها صادر می شود، اشرف هستند و همه آن ها از امور مادّی شریف ترند. در میان مادیات نیز موجودات آسمانی، بر عالم طبیعت برتری دارند».(۳)

ملاصدرا، علّت اعتبار شرط دوم را رفع یک مشکل می داند؛ و آن مشکل این است که در میان اشخاص و افراد مادّی (مانند انسان) کسانی هستند که از رسیدن به مرتبه شرافت باز مانده اند؛ در حالی که اگر قاعده امکان اشرف در مورد آن ها جاری می بود، باید همگی آن ها به مرتبه شرافت می رسیدند؛ حال آن که وجود افراد خسیس و ناقص جسمی و معنوی، قابل انکار نیست.

اما باید گفت رفع مشکل، تنها به جاری نکردن قاعده امکان اشرف در جهان مادّیات وابسته نیست؛ چراکه اگر پایه های این قاعده، برهانی شده باشد- که چنین است- دیگر به سادگی نمی توان از سریان یک حکم کلّی عقلی، جلوگیری کرد؛ به ویژه آن که رفع این مشکل، راه دیگری دارد و آن، این است که همان گونه که ماهیات و افراد اشرف در عالم ابداع و مجردات، دارای تقدم و تفضل ذاتی هستند، در جهان ماده و عنصریات نیز،



---

۱- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۸، حاشیه «ط» مد.

۲- مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج۲، ص۱۷۹.

۳- ابن سینا، التعلیقات، ص ۲۱.

همین گونه اند؛ و صدورشان، ذاتاً، مقدم بر ماهیات و افراد اخسّ است؛ همان طور که خداوند، ابتدائاً آدم را بدون پدر، مادر، تقدم نطفه و... آفرید.

اما این که در تداوم هستی مادی، چهره کار، وارونه می شود، به علت تنگنای طبیعت و جهان مادی است؛ لذا تأخر افراد و ماهیات شریف، تأخر زمانی است؛ نه ذاتی. به قول صدر المتألهین: «اگر صفحه وجود و مراتب ذاتی موجودات را ورق بزنی، در می یابی که شریف، همیشه بر خسیس مقدم است، وجوب بر امکان، ... اتصال و پیوستگی بر انفصال و جدایی، وجود بر عدم، خیر بر شر و راستی بر دروغ...». (۱)

شاید با استفاده از همین مطلب، پاسخ آن پرسش معروف که «آیا اول، تخم مرغ بود و بعداً مرغ از او پدید آمد؛ یا این که اول، مرغ بود و بعد تخم مرغ به وجود آمد؟!» را بتوان داد؛ زیرا آن چه در دار هستی، ذاتاً، سبقت گرفته و با دست قدرت پروردگار ایجاد شده است، همان نوع کامل، اشرف و متکامل تر است؛(۲) و تظاهرات وجودی، بعد از آن و به علت وجود تنگنا و به خاطر استمرار نوع در جهان حرکات، در دار ماده و عناصر پدید آمد؛ به همین جهت، بعد از آفرینش اولین نوع کامل و تولید تخم آن، توسط همان نوع، دیگر افراد تکثیر یافتند.

کوتاه سخن این که، تقدم و تأخر زمانی-که در میان پدیده های طبیعی نمایان می شود- ناشی از سببیت اعدادی (زمینه سازی) انواع اخسّ نسبت به انواع اشرف است؛ امّا سببیت ذاتی تملیك وجودی، همواره از نوع عالی به دانی است؛ یعنی نظام وجود یافتن انواع طبیعی، هم چون ساحت ایجاد گشتن ابداعیات است.

آشکارا دریافت می شود که در فعل و انفعال های وجودی، فاعلیت واقعی



---

۱- صدر الدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۷، ص ۲۴۹.

۲- خالقیان، قاعده امکان اشرف، ص ۷۵.

وجودی، میان نوع عالی به نوع دانی است؛(۱) مثلاً درخت، سبب ذاتی بذر و حیوان، بنیاد نمود یافتن نطفه است.

استاد حسن زاده آملی در مورد دلیل و حکمت اعتبار شرط مذکور می فرمایند: «از آن جا که مشاهده می شود در جهان مادی، گاهی موجود اشرف، متأخر از موجودات اخس، لباس هستی می پوشند و وجود نازنین اشرف الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سایر انبیاء و حتی انسان های معمولی، به اقلیم طبیعت گام نهادند، می توان گفت، قاعده امکان اشرف، در جهان مادیات قابل تطبیق نیست».(۲)

این بیان نیز در جریان و اعتبار قاعده امکان اشرف (حداقل در مورد اثبات مدعای ما) مشکلی ایجاد نمی کند؛ چون بحث در اثبات شخصی و وجود خاص یک امام نیست؛ بلکه مدعا این است که وجود مبارک و اشرف امام، در میان قافله موجودات انسانی، مقدم و جلوتر بوده و هست؛ و از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم و در اعصار پس از ایشان، همواره، ولیّ، نبی و امامی بوده است و هم اینک نیز وجود مستمرّ آخرین امید برقرار است. پس، وجود امامان، ذاتاً و رتبتاً، مقدّم اند؛ هر چند در دار مادیات، نمودشان به ترتیب باشد.(۳)

۳. علت و دلیل شرط، عمومیت ندارد

نکته مهمی که در تبیین مبنای شرط دوم باید یادآوری شود، این است که تنازع و تزاحم در جهان ماده، بالجمله نیست؛ بلکه مواردی هستند که



---

۱- رضوی، امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف در نظام آفرینش، صص ۶۲ _ ۶۳ و آشتیانی، اساس التوحید، ص ۱۴۵: «اخسّ، مقدمه وجودی، و به وجهی، علت اعدادی اشرف است و اشرف فاعل ما به الوجود اخسّ است».

۲- حاجی سبزواری، شرح المنظومه، ج ۳، ص ۷۳۰.

۳- حاجی سبزواری، شرح المنظومه، ج ۳، ص ۷۳۱.

بـدون برخورد بـا موانع، راه سـعادت و تکامل نهایی خود را پیش گیرنـد. به عبارت دیگر، وجود اسـتثنا، موجب بر هم خوردن کلیت این شـرط می شود و می توان گفت در مورد وجود امـام، این تزاحم و تنازعات (حـداقل در اصل بودن، نه نمود) منتفی است؛ و وجود انسان های عادی موجود در مراتب پایینی، کشف از وجود مبارک او می کند.

اسـتاد آشتیانی، بعد از تجزیه و تحلیل این شرط، صریحاً می فرمایند: «لزوم اعتبار این شرط به مذاق حکما و فلاسفه است؛ ولی برخی از اهل مکاشفه و شهود، این شرط را اعتبار نمی نمایند».(۱)

آن چه بنیان علت شـرط مـذکور را سـست می کنـد، این نکته است که تنازعات و تزاحماتِ پدیـد آمـده در جهان طبیعت، بی ضابطه نیست؛ بلکه از آن جایی که کشـمکش ها و برخوردهای انواع طبیعی، مقدمه رسـیدن به کمال و در جهت تعالی آن ها است،(۲) تحت یک ضابطه حکیمانه هستند؛ لذا این تصادمات، هیچ گاه، به نابودی انواع نمی انجامد.

### نتیجه گفتار در آینه روایات

دسـتاورد تحلیـل و تطبیق قاعـده امکان اشـرف بر موضوع امامت، این شـد که در سـرای آفرینش، همواره وجود اشـرف، انسان کامـل و ولیّ خـدا - یعنی همـان امام زمان - جاری است؛ پرتو افشانی می کنـد و وجود و آرامش این قافله، مرهون وجود آن قافله سالار است.

روایات شـریف نیز چنین مقام و منزلتی را برای امام معصوم ثابت می دارد. محقّق لاهیجی، در توضیح یک فقره از همین گونه روایات،



---

۱- آشتیانی، اساس التوحید، ص ۱۳۴.

۲- طباطبایی، نهایه الحکمه، مبحث شرور، ص ۳۱۲.

یعنی«ثُمّ ثَبَتَ ذالک فی کلّ دَهرٍ و زمان»(۱)، می فرماید: «و بالجمله، واجب است بودن پیغمبر یا امامی در هر زمان؛ تا حجّت خدای تعالی باشد بر خلق. و بباید دانست که این کلام شریف با این وجازت، مشتمل است بر خلاصه افکار و انظار حکمای سابقین و علمای لاحقین؛ بلکه اشاره است به حقایقی که غایت فکر و نظر اکثر متکلمین به آن نرسیده. و اگر فلاسفه اقدمین را استماع این کلام مقدس ممکن می شد، هر آینه، اقرار می نمودند به معجز بودن این کلام قدسی؛ که جان تشنه داند قیمت آب».(۲)

نیز امام فرمود: «الحجه قبل الخلق، مع الخلق و بعد الخلق»(۳) و «لو بقیت الارض بلاحجه لساخت بأهلها»(۴)؛ یعنی ساختار وجودی این جهان بدون وجود امام، بر هم می ریزد؛ پس، از بر هم نخوردن و برقراری این جهان، پی به وجود با ارزش امام و حجت خدا می بریم.

اکنون نیز که هنگامه غیبت حجت خدا است، خورشید وجودیشان از پشت ابرها نورافشانی می کند و وجود ابرها، مانع کار خورشید نمی شود. چنان چه امیرالمؤ منین علی علیه السلام فرمودند: «اللهم بلی لاتخلو الارض من قائم للّه بحجه امّا ظاهراً مشهوراً او خائفاً مخموراً»(۵).

حسن ختام این نوشته را یادی از «هنری کربن» قرار می دهیم. گفته اند،



---

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، باب الاضطرار الی الحجه، ص ۱۶۸، ح ۱.

۲- لاهیجی، گوهر مراد، ص ۳۵۷.

۳- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، باب ۱، ص ۳۸، ح ۶۶.

۴- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، باب ۱، ص ۳۷، ح ۶۴.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

او- که استاد دانشگاه فرانسه بود و سال ها با علامه فرزانه، طباطبایی رحمه الله مذاکراتی داشت- در یکی از کنفرانس های خود، مذهب شیعه را بر سایر ادیان و مذاهب ترجیح داده و آن را اختیار کرده است؛ به جهت این که تنها، مذهب شیعه است که اساس آن بر ادامه فیض از جانب پروردگار، بنا شده و این، بر طبق عقل سلیم است.

علامه طباطبایی نقل می کردند که او می گفت: «در موقع راز و نیاز با باری تعالی، دعاهای منقول از امام زمان و خلیفه الرحمن را می خوانم». علی الظاهر، ایشان، اعتقاد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پیدا کرده و از راه اعتقاد به وجود مقدس ایشان، شیعه شده اند. «ذلک فضل اللّه یؤ تیه مَن یشاء و اللّه ذو الفضل العظیم».(۱)

### رد پای قاعده امکان اشرف در کلا م و فلسفه مسیحیت

هر چند عین اصطلا ح و ترکیب «امکان اشرف» در کلا م و فلسفه مسیحیت به دست نیامده است، اما دانشمندان این رشته، در مقام ترجمه و تبادل اطلا عات علمی، معادل سازی کرده اند و از عبارت هایی چون:

«Principle of the most Noble Contingency»(۲)

(Doctrine of the Nobler Contingent(۳

بهره گرفته اند. البته از آن جا که ریشه این قاعده در سخنان ارسطو و فلوطین(۴) موجود بوده است، بی گمان، بود و نمود و نفس این قاعده، در



---

۱- حائری، خلافت در قرآن، مجله بیّنات، سال سوم، شماره ۱۱، ص ۲۱.

۲- Suhrawardi. the philosophy of Illumination , ۹۹۹۱۰ P. ۱Brigham Young univity Prouo, .Utoh

۳- Misbah Yazdi. Philosophical INSTRUCTIONS ,. ۳۷۰ Brigham. Young University ۹۹۹۱ P .

۴- اثولوجیا (افلوطین عند العرب)، به کوشش عبد الرحمن بدوی، کویت، ۱۹۷۷ م، صص ۱۳۴- ۱۳۹.

گستره فرهنگ کلامی و فلسفی مسیحیت نیز می درخشد.

به نظر می رسد برهان «درجات کمال» - که در کلا م مسیحیت برای اثبات وجود خدا اقامه شده است- تا حد زیادی با تبیین صدرایی قاعده امکان اشرف هم خوانی دارد. این برهان-که گاه، برهان «هنولوژیک»(۱) نیز خوانده می شود- طبق بیان «توماس آکوئیناس» چنین است: «در میان اشیاء، مشاهده می شود که بعضی چیزها خوب تر، راستین تر و نجیب تر هستند. برخی بیشتر واجد یک صفت، به نظر می رسند و بعضی کم تر. صفات تفصیلی، درجات تقرب و نزدیک شدن به صفات عالی را بیان می کنند؛ چنان که فی المثل، گرم و گرم تر در جهت نیل به گرم ترین معنی دارد. بنابراین چیزی هست که واقعی ترین، خوب ترین، نجیب ترین و شریف ترین است و لذا تام الوجودترین موجودات است. چه، ارسطو می گوید: "هنگامی که بسیاری چیزها، خاصه یا خاصیتی را مشترکاً واجد باشند، آن که بیش از همه واجد آن است، آن را به دیگران سرایت می دهد"».(۲)

همان طور که گفته شد، در این مقایسه، قاعده امکان اشرفی مراد است که صدرالمتألهین بر روی اصالت الوجود و تشکیکی بودن آن، استوار کرد و طی آن، از مراتب پایینی (خسیس و اخسّ) به مراتب بالا ـ یی (شریف و اشرف) پی برده می شود. مشاهده می گردد که در برهان درجات کمال نیز همین روند در جریان است.

البته تفاوت هایی نیز میان ظاهر و محتوای این دو شیوه وجود دارد که در این جا، مجال بیانش نیست. لذا تنها به همین مقدار اشاره می شود که قاعده امکان اشرف، با هدف و رسالت اثبات مراتب میانی وجودها و حداکثر اثبات و کیفیت صادر اول، طرح می شود؛ در حالی که برهان درجات، با هدف اثبات



---

۱- Hernological Argument

۲- مجتهدی، فلسفه در قرون وسطی، ص ۲۴۵و خرمشاهی، خدا در فلسفه، ص ۱۶۵.

مرتبه نهایی وجود (خداوند) طرح و اقامه می شود.

نوشتار بعدی به طرح و بررسی یکی دیگر از دلا یل عقلی -که برای اثبات اصل وجود امام، اقامه شده است- می پردازد.

ص:۶۷

## برهان واسطه فیض و اثبات مهدویّت

### صورت برهان واسطه فیض

خالق یگانه هستی در نهایت تنزه، تقدس، تعالی، فوق تجرد و بی نهایت است؛

عالم – و به ویژه طبیعت– مرکب و در فرود و محدودیت است؛

خدا خالق فیاض است؛ لذا هستی، پیوسته و بدون دریافت عوض و بدون غرض زاید، از او می جوشد؛

از خالق یگانه مجرد بسیط – مباشرتاً – تنها یک معلول و یک مخلوق، شایستگی صدور را دارد؛

براساس قاعده سنخیت میان علت و معلول، این نخستین صادر در میان دیگر مخلوقات، بیشترین نزدیکی را به خالق دارد؛

پس، نظام خلقت از یک واسطه بی نظیر آغاز شده است؛

بهترین کاندیدای این مقام، وجود نوری و حقیقت ختمی مرتب صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام است؛

چون روند خلقت (فیض) پیوسته است، وجود واسطه نیز همیشگی است.

ص:۶۸

## تفصیل برهان واسطه فیض

از نگاه حکیمان مسلمان، خداوند، تنها وجود هستی بخش است و از آن جا که هستی، از او فرا نمی گذرد، باقی اشیاء، هیچ اند. پس برای خداوند، هدف و غرضی جز ذات خودش نیست و از آن رو که ذات هستی، پیوسته بوده و هست، فاعلیت او نیز جاودانه و همیشگی است. این ویژگی را «فیض» خداوند می نامند.

از آن جا که خداوند، مراتب عالی توحید ذاتی و صفاتی را داراست و بسیط و بی تکثر است، نخستین صادرش، بیش از یکی نمی تواند باشد و آن، نخستین خلیفه و واسطه تداوم فیض او بر دیگران است و چون فیض، همیشگی است، واسطه نیز چنین می باشد.

بنابر متون دینی و نوشته های دانشمندان حوزه دین، نخستین صادر که صلاحیت واسطه شدن میان خالق و خلق را دارد، حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم و نور اهل بیت علیهم السلام است.

مستند و برهانی ساختن پیش فرض های این موضوع، نیازمند بررسی دقیق آموزه فیض در لغت، اصطلاح و نیز در آینه آیات و روایات است. علاوه بر این، فهم دقیق مفهوم واسطه در فیض و تطبیق آن بر وجود حضرت حجت علیه السلام نیز با بررسی تاریخچه و سیر بحث و معانی صحیح واسطه، امکان پذیر است. تفکیک درست حوزه براهین «انسان کامل»، «غایت مندی» و «واسطه فیض» -که هر سه برای اثبات وجود و استمرار امام علیه السلام اقامه شده- و نیز پاسخ به اشکالاتی که متوجه این براهین است، استحکام و کارآمدی چنین براهینی را بالا می برد. چنان که جست وجوی نظایر این براهین در کلام و فلسفه غرب نیز به همگانی شدن آن کمک می کند.

### فیض در لغت

«فیض»، مصـدر باب «فاض، یفیض» و به معنای فزونی و جاری است که در مقابل آن، «غیض» به معنای اندک مطرح است.(۱) «فـاض المـاء» یعنی آب آن قـدر زیـاد شـد که در بیابان، جاری گردیـد. «حوض فایض» نیز به معنای حوض پر از آب و «رجل فیّاض» به معنای مرد جواد و بخشنده است.

فوران، دفع، سرریزی و فزونی نیز از معانی جوهری ریشهٔ فیض به شمار می آیند.(۲)

### فیض در متون دینی

واژه فیض و مشـتقاتش، یـازده بـار در قرآن کریم به کـار رفته که در اکـثر موارد، معنـای لغوی آن، مورد نظر بوده است. برای مثـال، راغـب در ذیـل آیه «تَرَی أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنْ الـدَّمْعِ»(۳) می گویـد: «أفاض إناءَه»؛(۴) «ظرفش تـا آن جـا پر شـد که لبریز گردید».

در متون روایی نیز فیض، به همـان معنـای زیادی، پُری و لبریزی می باشـد؛(۵) اگرچه به معـانی دیگری نیز به کـار رفته است. چنان چه در دعای نماز وتر آمده است: «أیّ محتفر من فضلک لم یهمه فیض جودک؟»(۶)

ص:۷۰

---

۱- فراهیدی، کتاب العین، ج۷، ص۶۵.

۲- ابن منظـور، لسـان العرب، ج۱۱، ص ۲۵۰؛ تهـانوی، موسـوعه کشـاف اصـطلاحات الفنون و العلوم، ج۲، ص۴۸۵ و۱۲۹۳ و طریحی، مجمع البحرین، ج۳، ص ۴۳۱.

۳- چشم های آن ها را می بینی که [از شوق] اشک می ریزند. (مائده/۸۳)

۴- راغب، المفردات فی غریب القرآن، ص۳۸۷.

۵- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج۳، ص۴۸۵ و طریحی، مجمع البحرین، ج۳، ص ۴۳۱.

۶- ابن اثیر، مصباح المتهجد، ص۱۵۷.

### فیض در اصطلاح

فیض، اصطلاحی عرفانی- فلسفی است و دو کاربرد اصلی دارد؛ یک بار به معنای اسم مصدر و حاصل کار، و یک بار به معنای روند و فرایند کار آمده است، مانند خلق که به معنای مخلوق و نتیجه فعل است و یک بار به معنای روند آفریدن و صفت فعل خداوند است که در منابع عرفانی و فلسفی تعاریفی با اشاره به این تفکیک وجود دارد. در تحقیق حاضر معنای دوم مراد است یعنی در روند افاضه، وجود واسطه لازم است.

فیض در منابع عرفانی، به چهار معنای اصلی به کار رفته است که معنای نخست، چندان ارتباطی به موضوع بحث (تبیین فاعلیت خدا) ندارد؛ اما معنای دوم و سوم تا حدودی ارتباط دارند؛ و بالاخره، معنای چهارم کاملاً با موضوع مرتبط است. این معانی عبارت اند از:

۱. القاء الهی در برابر القاء شیطانی (وسوسه)؛(۱)

۲. جود و بخشش الهی؛(۲)

ز فضلش هر دو عالم گشت روشن

ز فیضش خاک آدم گشت گلشن(۳)

۳. چیزی که از تجلی خداوند پدید می آید و بر حسب دریافت کننده فیض، محدود و معین می شود؛(۴)

۴. فعل فاعل دائم الوجودی که بدون دریافت عوض، پیوسته و همیشه انجام می شود. (الفیض هو التجلّی الدائم الذی لم یزل و لا یزال)(۵)



---

۱- کفوی، الکلیات و الفروق اللغویّه، ص ۶۹۱.

۲- ابن عربی، فتوحات المکیّه، ج۴، ص ۹۸.

۳- لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۵۷.

۴- تهانوی، موسوعه کشاف اصطلاحات، ص ۱۲۹۴.

۵- ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۱۳ و ۱۶؛ و لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۵۷.

فیض در معنای اخیر، به دو گونه تعریف می شود؛ فیض اقـدس و فیض مقـدّس. فیض اقـدس، همان تجلی حق به حسب اولیت ذاتی و باطنیت است؛ تجلّی حبّی ذاتی که موجب وجود اشیاء و استعدادهای آن ها در حضرت علمیه می شود و در آن، شائبه کثرت اسما و کاستی امکانی، راه ندارد. به همین جهت نیز آن حضرت را اقدس خوانده اند.(۱)

دیگر، فیض مقـدس است که همان تجلی وجودی است؛ و موجب ظهور و پیـدایش اشـیا در عالم خارج و بر اساس اسـتعدادی که در فیض اقدس داشته اند، می شود.(۲) از این فیض به «نَفَس رحمانی» و «وجود منبسط» نیز تعبیر می کنند.(۳)

فیض مقـدس، مترتب بر فیض اقـدس است؛ یعنی بـا فیض اقـدس، اعیـان ثـابته و اسـتعدادهای آن ها در عالم علم، حاصل، و با فیض مقدس، اعیان و لوازمشان، در عالم خارج موجود می شوند.(۴)

فیض در نگاه فلاسفه و حکما، بیشتر متوجه تفسیر اخیر عرفا و در مقام تبیین فاعلیت خدا و کیفیت صدور آفرینش است. سخن فارابی و ابن سینا، آینه تمام نمای نظرات حکمای متقدم و متأخر در باب فیض است.

برای مثال، فارابی می گویـد: «واجب الوجود، مبـدأ کل فیض و هو ظاهر علی ذاته بذاته فله الکل من حیث لا کثره فیه، فهو من حیث هو ظاهر فهو ینال الکل من ذاته فعلمه بالکل بعد ذاته و علمه نفس ذاته فیکثر علمه بالکل کثره بعد

ص:۷۲

---

۱- تهانوی، موسوعه کشاف، ص۱۲۹۳ و کفوی، الکلیات و الفروق، ص۶۹۲.

۲- کفوی، الکلیات و الفروق، ص۶۹۲ و صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۳۵۴.

۳- صدرالدین، الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۳۵۷ و کیاشمشکی، ولایت در عرفان، ص۱۸۸.

۴- جرجانی، التعریفات، ص۲۱۷.

ذاته».

و ابن سینا معتقد است: «الفیض انما یستعمل فی الباری تعالی و فی العقول لا غیر، لانه لما کان صدور الموجودات عنه علی سبیل اللزوم لا لاراده تابعه لغرض، بل لذاته و کان صدورها عنه دائماً بلا منع و لا کلفه تلحقه فی ذلک، کان الأولی ان یسمی فیضاً».(۱)

باید توجه داشت که صدور موجودات از مبدأ اول، نه از راه قصد و اراده است، و نه از نوع فاعل های طبیعی- چون جوشش آب از چشمه- ؛ بلکه صرفاً از تعقّل ذات باری تعالی به ذات خویش - که عقل محض و خیر مطلق است – نشأت می گیرد. چراکه از سویی، قصد و اراده، مستلزم نقص و نیز موجب تکثر ذات باری تعالی است و از سوی دیگر، آفرینش بر منوال طبیعی، ملازم با عدم رضای صانع، عدم معرفت صانع به مصنوع و هم چنین سلب اختیار از صانع می باشد؛ و حال آن که خداوند، عالم، راضی و مختار به همه افعال خود است.(۲)

پس فیضان و فیض جوشش، بارش سرریز و لبریز وجود و خیرات از مبدأ متعال است؛ بدون آن که کسی یا چیزی موجب این لبریزی و صدور شده باشد؛ و حتی گفته اند که اصولاً واژه فیض چنین معنایی را می رساند.(۳) از این رو، تفاوت مهم میان جوشش آب از چشمه و جوشش وجود از خدا روشن می شود؛ چراکه جوشش هستی از خدا مسبوق به علم و اراده و رضا است؛ اما جوشش و فیضان چشمه، طبیعی و بدون علم و اراده است.

ص:۷۳

---

۱- فارابی، النصوص الکلم، شرح النصوص الحکم (المجموع للمعلم الثانی)، ص۱۳۳ و صدرالدین شیرازی، الرساله العرشیه، ص۴.

۲- مقدمه موسی عمید (رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات).

۳- برخی منابع از این جوشش و لبریزی به انبجاس تعبیر کرده اند. رک: افوطین عند العرب، ص۱۳۴.

غزالی، این معنا را با دقت بیشتری گفته است: «سزاوار نیست که مفهوم فیض در رابطه با خداوند، همان مفهومی باشد که از فیضان و لبریزی آب از ظرف فهمیده می شود؛ چرا که روشن است اجزاء آب از آب ظرف، جدا شده و به دست، می پیوندند. بلکه باید گفت مفهوم فیض، مانند فیضان نور خورشید بر دیوار... یا مانند فیضان تصویر بر آینه است... چنان چه جود الهی نیز همین گونه می باشد؛ که از آن به فیض تعبیر می شود»(۱).

موسی ابن میمون (۶۰۳ق) نیز در این رابطه می گوید: «اسم فیض در زبان عبرانی هم بر خداوند اطلاق می شود؛ چون بهترین تشبیه برای فاعلیت خداوند همین است که او را به چشمه جوشان آب تشبیه کنیم».(۲)

### انگیزه طرح مباحث فیض

در حقیقت، مسأله حدوث و قدم عالم -که تا اکنون، ذهن بشر را مشغول کرده- موجب طرح نظریه فیض گشته است؛ چراکه میان مورخان، مشهور است که رأی ارسطو بر ازلیت و قدم عالم، و رأی افلاطون (در رساله تیمائوس) بر حدوث و خلقت زمانیِ جهان بوده است.(۳)

نظریه فیض به این معنا تصریح دارد که اقتضای ذات حق و اسماء و صفات او، دوام فاعلیت و عدم تعطیل فیض است؛ زیرا از سویی، صفات سلبی- مانند بخل، امساک و...- در باری تعالی راه ندارد و از سوی دیگر، زمان و زمانیات نیز از متفرّعات عالم است و بر فعل خداوند، حاکم نیست،(۴) و نیز به اقتضای اصل ضرورت ایجاد معلول از علت تامه، معلول خداوند نیز

ص:۷۴

---

۱- رفیق عجم، موسوعه مصطلحات الامام الغزالی، ص۵۶۷. (به نقل از الاجوبه الغزالیه، ص۳۴۹، چاپ اول ناشرون، بیروت)

۲- ابن میمون، دلاله الحائرین، ص۳۰۳.

۳- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۲۲۲.

۴- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۲۲۶.

همراه با او بوده است؛ چرا که در غیر این صورت، علت، تام نخواهد بود؛ که این خلف است پس افاضه و فیض او دایم است.

در نظریه فیض، فاعلیت خداونـد، برتر از فاعل های بالقصدی است که غایت مندی بر آن ها حکومت می کند؛ بلکه فاعلیت او بالذات است و احتیاج به ضمیمه ندارد؛ چراکه ذات او سِمَت فاعلیت و غائیت را توأم داراست.(۱)

بـا توجه به نظریه فیض، پاسـخ سؤالاتی از قبیـل «آغـاز و پیـدایش عالم، چگونه بوده است؟»، «آیا عالم، از عـدم به هستی گام نهـاده، یـا از وجودی دیگر به این هیأت درآمـده است؟»، «آیـا وجود دهنـده عـالم، ماننـد فاعل های طبیعی، بر اثر وجود دهی کاهش می یابـد؟» و ... روشن می شود؛ چراکه بنابراین نظریه، فیض، نوعی ایجاد است که طی آن، منشأ ایجاد و پدیدآورنـده به حال خود می مانـد و علی رغم صدور معلول، او در کمالات و وحدت خود، ماندگار است؛ آن چه از او می آید، از او جدا نمی شود و در عین حال، خود او نیز نیست.(۲)

دیگر انگیزه طرح مباحث فیض، پاسخ به یکی از پرسـش های مهم، درباره نحوه و کیفیت پیدایش این عالم است. پرسـش این است که «آیا انتشار عالم آفرینش، دفعی و یک باره بوده، یا با ترتیب خاصی به انجام رسیده است؟»

علاوه بر این، فلاسفه، اهل کلام و بسیاری از حکما، تبیین وساطت بین خداوند و خلق او و نیز، توضیح نحوه برآمدن کثرت از وحدت را یکی از اهداف و ارکان نظریه فیض ذکر کرده اند.(۳)

لازم به ذکر است که بیشتر منابع، به اهمیت، دقت و دشواری این بحث



---

۱- صدرالدین شیرازی، الرساله العرشیه، ص۴۰ و همو، کتاب المشاعر، ص۵۸.

۲- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، صص ۷۱ _ ۴۰.

۳- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۱۹۴.

اعتراف کرده اند.(۱)

### تاریخچه

ریشه هـای نظریه فیض و فاعـل وجودی را می توان در عقایـد و افکـار مزدائیان، مانویان و صائبان پیـدا کرد.(۲) اگرچه نظریه وساطت در فیض، در زمان افلاطون نیز مطرح بوده است.(۳)

فیلون (۴۰ ب.م _ ۲۵ ق.م)- فیلسوف و متکلم یهودی- تلاش کرد تا دین یهود را بر شـیوه فلاسفه افلاطونی توجیه کند. یکی از ویژگی های او، تفسیر و تحکیم واسـطه در خلقت بود. تفکر واسـطه در خلقت موجودات، هرچند به نحو مبهم و رمزآمیزی نزد افلاطون و برخی نظـام هـای فکری یونان مطرح بود، اما ظاهراً نخستین بار توسط او در قالب یک تفکر مـذهبی و به عنوان امری مشـخص و اقنومی خاص بین خدا و خلق و با اصطلاح «لوگوس» (کلمه) مطرح شد و در آن، خصلت ارسطویی (عقل) و ویژگی هـای افلاطونی (مجمع مثـل و صور) گرد آمـد. از نگـاه فیلون، لوگوس، میانجی پیـدایش و ایجاد مراتب، و وسـیله ای برای وصول به نعمت های الهی و نیز، واسطه ای میان خالق و عالم خلقت و انسان الهی بود.(۴)

فلوطین (۲۷۰م _ ۲۰۵م) متأثر از فیلون، معتقد بود موجودات بر اساس نظم، نَسَق و ترتیب خاصـی صادر شده اند. وی مبدأ اول را بسیط و دور از هر گونه ترکیب می دانست و خلقت کثرات را به عقل (واسـطه) منسوب می کرد. طرح واسـطه در فیض، به دست فلوطین، پایه ای فلسفی تر و فنی تر پیدا کرد؛

ص:۷۶

---

۱- اخوان صفاء، رسایل اخوان الصفاء، ج۳، ص۳۴۶.

۲- موسی عمید، مقدمه رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، ص۱۲.

۳- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، صص۳۷ _ ۳۶.

۴- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص ۷۵.

تا آن جا که این قاعده، بسان قاعده ای فلسفی، مورد پذیرش عموم فلاسفه واقع شد.(۱)

نظریه فیض به وسیله مکتب افلاطونیان جدید- به ویژه فلوطین و بروقلس- و از طریق دو کتاب مشهور (کتاب العلل و کتاب الربوبیه) به حکمای اسلامی رسید. ابن اسحاق کندی (۲۵۸ ق) - بنیان گذار فلسفه اسلامی، که در تکمیل ترجمه «اثو لوجیا»ی فلوطین، نقش داشت- نظریه فیض را مطابق آموزه های قرآنی یافت و در کتاب خود تصریح کرد: «فاذن فیض الوحده عن الواحد الحقّ الاول هو تهوّی کل محسوس و ما یلحق، فیوجد کل واحد منها اذا تهوی بهویته ایاها...».(۲)

به این ترتیب، کندی، نخستین بار کلمه فیض را بر فعل خداوند به کار برد؛ چنان که کیفیت پیدایش عالم را نیز در غیر نخستین صادر، با نظریه واسطه در فیض تدوین کرد. وی، منفعل اول را فعل مباشری، و دیگر منفعل ها را به واسطه فعل اول، غیر مباشری می دانست.(۳)

فارابی (۳۳۹ق) -که گردآورنده اصلی نظریه فیض در فلسفه اسلامی به شمار می آید- به سازگاری این نظریه با شریعت اسلام معتقد بود.(۴) وی کیفیت صدور کثرت از وحدت را در قالب صادر اول (عقل) و واسطه فیض، چنین تبیین کرد:

«یفیض من الاول وجود الثانی فهذا الثانی هو ایضاً جوهر غیر متجسم... فیما یعقل من الاوّل



---

۱- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۳۵ و ۴۰ و ۴۲ و۷۵؛ سحبان خلیفات، مقدمه رسایل ابوالحسن عامری، ص۱۱۸.

۲- کندی، کتاب الکندی الی المعتصم (رسایل الکندی الفلسفه)، ص۱۰۶.

۳- کندی، کتاب الکندی الی المعتصم (رسایل الکندی الفلسفه)، ص۱۳۵.

۴- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۱۰۴ و فارابی، کتاب السیاسه المدنیه، ص۲۲.

يلزم الثانی[(۱)] // و الموجودات کلها علی الترتیب حصل من اثر وجوده[(۲)]// و نسبه جمیع الاشیاء الیه من حیث انه مبدعها او هو الذی لیس بینه و بین مبدعها واسطه و بوساطته، تکون عله الاشیاء الآخر نسبه واحده»؛[(۳)]

«از موجود اول، وجود دوم اضافه می شود که دومی نیز جوهری غیر جسمانی است... بنابر آن چه که صادر اول، تعقلی از وجود اول دارد، وجود بعدی از او صادر می شود... و همه موجودات بنابر ترتیبی، از وجود او حاصل می شوند... نسبت همه اشیاء به او (صادر نخست)، مساوی است؛ چون که او واسطه دیگران است و میان او و مبدأ اول هیچ واسطه ای نیست».

اخوان الصفا (حدود ۳۵۰ق) ضمن اعتراف به دشواری فهم کیفیت آفرینش، این روند را با راه کارهایی شبیه به نظریه واسطه در فیض حل می کرد.[(۴)]

ابوالحسن عامری (۳۸۱ق) نیز روند آفرینش را بر اساس نظریه فیض و آموزه نو افلاطونی به گونه ای مطرح کرد که جایگاه واسطه در فیض، کاملاً مشهود شد. وی معتقد بود که در سلسله آفرینش، اول، موجود بالذات (فوق الدهر)، دوم، عقل یا قلم (مع الدهر)، سوم، نفس یا لوح (بعد الدهر)، چهارم، عرش یا افلاک (مع الزمان) و پنجم، طبیعت (بعد الزمان) قرار دارد. [(۵)]

ابن سینا (۴۲۸ق) با اندکی توسعه در معنای فیض، فاعلیت عقول را نیز بر طریقه فیض معرفی نمود: «فیض فقط درباره خداوند و عقول استعمال



---

۱- فارابی، آراء اهل المدینه، ص۶۱.

۲- فارابی، عیون المسایل (المجموع للمعلم الثانی)، صص ۶۸ -۶۷.

۳- فارابی، عیون المسایل (المجموع للمعلم الثانی)، صص ۶۸ -۶۷.

۴- رسایل اخوان الصفا، ج۳، ص۳۴۶.

۵- رحیمیان، فیض و فاعل وجودی، ص۹۹.

می شود؛ نه غیر آن».(1)

وی، هم چنین در جایی دیگر، اصل نظریه فیض و لزوم واسطه در آن را یادآور شده(2)و پیدایش کثرت در فیض و مستفیض را به تحقق واسطه، مستند کرده است.(3)

در میان فرق اسلامی نیز، اسماعیلیه و قرامطه به نظریه فیض توجه داشته اند. به عقیده آنان، خداوند، عالم را مستقیماً خلق نکرده؛ بلکه ابتدا عقل کل را ایجاد کرده و از آن، نفس کل، و از نفس کل نیز ماده را آفریده است. این گروه از شیعه اسماعیلی، به شیوه امیرالمؤمنین علیه السلام، بدون آن که معتقد به ممازجت و اختلاط خداوند با مخلوقات باشند، باری تعالی را در هر چیز و با هر چیز می دانستند؛ همان طور که واحد در هر عدد و معدودی حاضر است؛ ولی خودش عدد نیست.(4)

## برهان لزوم واسطه در فیض

### اشاره

از آن جا که فیض و واسطه در آن، جایگاه ویژه ای در مباحث حکمت و عرفان دارد، لذا حکیمان و عارفان با تقریرهای گوناگون به اثبات و لزوم واسطه در فیض پرداخته اند.

فیلون، خداوند را در اوج، و عالم جزئیات را در فرود و پستی می داند و تصریح می کند که پیدایش عالم، تناسبی با ساحت الهی ندارد. پس واسطه یا واسطه هایی - مانند قوای الهی، ملائکه، جن و...- در خلق عالم و تدبیر



---

1- فارابی، کتاب نصوص الکلم (المجموع للمعلم الثانی)، ص133.

2- ابن سینا، المباحثات، صص66 _ 65.

3- ابن سینا، شرح اثولوجیا (ارسطو عند العرب) ؛ ص119.

4- عمید موسی، حاشیه رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، ص13 و رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص101.

امور آن در کار است که اولین و مهم ترین آنها «لوگوس» نام دارد.(۱)

فلوطین، پس از آن که بر لزوم بساطت مبدأ متعالی و اثبات آن استدلال می آورد، نسبت مبدأ اجسام به بسیط را نادرست می خواند و می افزاید: «ذات واحد، حتی مرکب از قوای گوناگون نیست و خلق کثرات، مستند به عقل است؛ نه احد...(۲) بدون شک، واحد به لحاظ بساطت خود، تنها با یک امر سنخیت دارد و همان را نیز صادر می کند و آن موجود- که کامل ترین موجودات است و همه موجودات دیگر را به نحو پنهانی و بالقوه داراست- همان عقل است».(۳)

وی، هم چنین در جایی دیگر گفته است:

«ان الواحد المحض هو فوق التمام و الکمال، و اما العالم الحسّي فناقص لانه مبتدع، و الشی التّام هو العقل. و انمّا صار العقل تامّا کاملاً لأنه مبتدع من الواحد الحق المحض، و لم یکن یمکن ان یبدع الشی الذی فوق تمام الشیء الناقص بلا توسط»؛(۴)

«یگانه محض، فوق تمام و کمال است؛ ولی جهان محسوس، ناقص است؛ چون پدید آمده است. شئ تام، همانا عقل است و از آن جا که عقل، [بدون واسطه] از واحد حق و محض پدید آمده، تام و کامل است. امکان ندارد موجودی که فوق تمام و کمال است، بدون واسطه موجودی ناقص بیافرینند».

فارابی، واجب الوجود را موجودی عاری از کاستی، ماهیت، جنس و فصل



---

۱- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۳۶ (به نقل از cambridy history of philosophy, philo, p: ۱۴۲ – ۱۴۳)

۲- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۴۲.

۳- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، ص۷۵.

۴- ابن سینا، اثولوجیا، فلوطین (افلوطین عند العرب)، صص ۱۳۵ _ ۱۳۴.

دانسته و «بسیط» نامیده است: «و اول المبدعات عنده شیء واحد بالعدد و هو العقل و یحصل من العقل الاول...».(۱)

وی معتقد است که جمال، بهاء و زینت هر موجودی به این است که افضل را بیافریند(۲) و در رابطه با ترتیب در آفرینش می گوید:

«فیبتدئ من اکملها وجوداً ثم یتلوه ما هو انقص منه قلیلاً...»؛(۳)

«پس، آفرینش را از کامل ترین وجودها آغاز می کند و به دنبال آن، وجودی که نسبت به موجود اول، اندکی ناقص است، می آورد».

نسفی (قرن ۷ ق) نیز برای اثبات لزوم واسطه، استدلالی عرفانی- فلسفی، مطرح کرده است. وی می گوید: «از باری تعالی که احد حقیقی است، احد حقیقی صادر شد و آن عقل اول است(۴)... بدان که آدمی استعداد آن را ندارد که بی خدا از خدا برخوردار شود و جمله آدمیان، استعداد آن را ندارند که فیض را از خدا دریافت کنند... پس واسطه ای ضرورت می یابد که از نوع آدمیان باشد».(۵)

علامه مجلسی (۱۱۱۱ ق) نیز در این رابطه فرموده اند:

«لما کنّا فی غایه البعد عن جناب قدسه تعالی و حریم ملکوته و ما کنّا مرتبطین بساحه عزّه و جبروته فلابد ان یکون بیننا و بین ربنا سفراء و حجه ذوجهات قدسیه و حالات بشریّه یکون لهم بالجهات الاولی ارتباط بالجناب الاعلی یاخذون عنه... و یکون لهم



---

۱- فارابی، عیون المسایل (المجموع للمعلم الثانی)، صص ۶۹ _ ۶۸.

۲- آراء اهل المدینه، ص۵۲.

۳- آراء اهل المدینه، ص۵۷.

۴- نسفی، کتاب الانسان الکامل، ص۷۱.

۵- نسفی، کتاب الانسان الکامل، ص ۳۱۵.

بالجهات الثانیه مشابهه للخلق... و به یمکن تفسیر الخبر المشهور فی العقل بان یکون المراد نفس النبی صلی الله علیه و آله و سلم ... هم وسایط فیض بین ربهم و بین سائر موجودات...»؛(۱)

«از آن جا که ما از ناحیه قدسی و حریم ملکوتی خداوند، بسیار دور هستیم و راهی به ساحت جبروتی او نداریم، ناچار می بایست میان ما و خداوند، سفیران و حجت هایی با جهت های قدسی و حالات بشری باشند تا به خاطر مشابهت جهت قدسی، از خداوند، فیض را دریافت کنند و به مناسبت جهت بشری، فیض را به عالمیان ارسال نمایند. با همین بیان، تفسیر روایت مشهور پیرامون «عقل صادر» -که مراد از آن، خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است- ممکن می شود... و آنان [اهل بیت علیهم السلام ] هستند که واسطه فیض میان حق و خلق اند».

پس مشخص شد که مبنای برهان لزوم واسطه، عدم سنخیت بساطت خداوند و ترکیب عالم مادون می باشد. در عین حال، مهم ترین دلیل برای اثبات لزوم واسطه در فیض- که به دیگر ادلّه خُرد و کلان نیز نظر دارد- قاعده «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد» است.

بر اساس این قاعده، از خداوند یگانه و بسیط، جز یک معلول و مخلوق، صادر نمی شود و حال آن که عالم هستی پر از کثرات، موجودات و معلول های گوناگون است. لذا از جمع این دو، وجود واسطه معلوم می شود.

هم چنین، بر اساس قاعده «لزوم السنخیه بین العله و المعلول»، از مبدأ واحد متعال و کمال مطلق، معلولی یگانه، متکامل و متعالی صادر می شود و از آن جا که کثرات عالم و جسمانیات، صلاحیت ندارند که اول صادر و اول مخلوق باشند؛ پس وجود



---

۱- علامه مجلسی، رساله للعلامه المجلسی (شرح باب حادی عشر)، صص ۶۸ _ ۶۷.

واسطه در میان این دو هستی، قطعی است.(۱)

حکیم سبزواری (۱۲۸۹ ق) همین برهان را با مثال بیان کرده و گفته است: «میان دو چیزی که فاصله آن ها در نهایت دوری و جدایی در رفعت و دنائت است، از وجود رابطه ای که اثر عالی به سافل باشد، گریزی نیست؛ مانند روح بخاری (روان) که میان جان (شیء مجرد) و تن (شیء مادی) وساطت می کند و چنان که نور، میان قرص آتشین خورشید و کره سرد زمین، واسطه است».(۲)

به بیان دیگر، طبق برهان عقلی، میان فاعل و قابل باید مناسبت و سنخیت باشد؛ وگرنه هر چیز، می توانست علت چیز دیگری باشد و از آب، گرما و از آتش، سرما صادر می شد. از طرفی، حق تعالی در نهایت ترفّع، تقدس و تنزه است و در مقابل، عالم مادی در نهایت تفسّل، ترکب و تنزل؛ پس هم صدور چنین عالمی و هم رسانیدن فیض از مبدأ متعال به آن، واسطه ای می خواهد که جنبه ربّی و خلقی را با هم داشته باشد(۳) و این واسطه، وابسته به طول عمر فیض، باید از ابتدا تا انتها مستمر باشد: «الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق».(۴)

### پیش فرض های براهینِ اثبات واسطه در فیض

چنان که در فصل پیشین ذکر شد، کارآمدی هر برهان، اضافه بر درست

ص:۸۳

---

۱- سهروردی، هیاکل النور، الهیکل الرابع، ص۸۵؛ ثلاث رسایل، ص۱۸۱؛ صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج۲، ص۲۰۴ و همو، الشواهد الربوبیه، المشهد الثانی، صص ۱۴۰ ـ ۱۳۹.

۲- حاجی سبزواری، اسرار الحکم، ص۸۳ و کیاشمشکی، آراء امام خمینی (ولایت در عرفان)، ص۱۳۵.

۳- ربانی، جلوات ربانی، ج۱، ص۱۸۷.

۴- ربانی، جلوات ربانی، ج۲، ص۵۹۱.

بودن صورت و ماده آن، به اثبات پیش فرض های آن نیز بستگی دارد. برهان یا براهینی که لزوم واسطه فیض را اثبات می کنند، سه پیش فرض عمده دارند که در این جا به صورت فشرده تبیین و اثبات می شوند و مشروح آن، به منابع مربوطه ارجاع می گردد.

پیش فرض اول: براهین اثبات وجود خدا، ثابت می کنند که مبدأ نخست، یگانه، بسیط، غیرمرکب و واجب الوجود است. چراکه در غیر این صورت، ممکن بوده و به دور یا تسلسل باطل می انجامد. هم چنین خداوند، از آن جا که یکتا و یگانه است، مرکب نیست؛ وگرنه نیازمند ما به الامتیاز می شد و موجود نیازمند، نمی تواند منشاء پیدایش هستی باشد.(۱)

پیش فرض دوم: از وجود واحد بسیط، تنها یک معلول صادر می شود؛ چراکه لازمه صدور دو اثر (معلول) از چنین واحدی، این است که در فاعل واحد، دو اقتضا و دو جهت باشد؛ چون صدور هر اثر، به دنبال یک خواهش و یا اقتضا در فاعل، اتفاق می افتد؛ وگرنه ترجیح بلا مرجح خواهد شد. پس در علت، وجود اقتضای جداگانه ای برای هر معلول، حتمی است. حال، اگر از واحد بسیط، معلول های متعدد صادر شود، آن واحد دارای جهاتی خواهد شد؛ چون جهتی که معلول «الف» را آفریده، غیر از جهتی است که معلول «ب» را آفریده است و حال آن که در پیش فرض نخست ثابت شد که مبدأ اول، بسیط من جمیع الجهات است.(۲) ابوالحسن عامری نیز پس از توضیح وحدت و بساطت حق تعالی می گوید: «اما فیضان او یکی بیش نیست».(۳)

لازم به ذکر است، استدلالی که بر اثبات مفاد قاعده الواحد گفته شد،



---

۱- صدرالدین، الشواهد الربوبیه، ص۳۷ و ۱۴۱.
۲- سهروردی، هیاکل النور، ص۸۵؛ دوانی، شواکل النور، صص ۱۸۲ _ ۱۸۱؛ ابن حمزه، مصباح الانس، ص۶۹ و فیاض لاهیجی، گوهر مراد، ص۲۹۰.
۳- عامری، رسایل ابوالحسن عامری، صص ۱۲۱ _ ۱۲۰.

جنبه تنبیهی دارد؛ وگرنه بنا به گفته ابن سینا(۱)، ابن رشد(۲)، صدرالمتألهین(۳) و...، قاعده مذکور، پشتوانه ای بدیهی یا قریب به بداهت دارد.

پیش فرض سوم: میان علت و معلول، مناسبت، مشاکلت و سنخیت برقرار است؛ بنابراین، هر موجودی، شایستگی مقام واسطه شدن را ندارد. بر همین اساس، از شئونات واسطه در فیض این است که از کمالات و برخی ویژگی های مبدأ اول برخوردار می باشد و وجودش با وجودهای پائینی و پسینی تفاوت دارد. لذا هر موجودی، در هر مرتبه وجودی، شایستگی واسطه نخستین شدن را ندارد.(۴)

بررسی یک شبهه

در رابطه با این مبحث، شبهه رایجی مطرح است و آن این که نیاز خداوند به واسطه و عدم توانایی او در خلق کثرات، علامت عجز او است. در پاسخ به این اشکال، گفته می شود که اصولاً ـ کثرت، نقص است؛ چراکه کثیر آفریدن، یعنی آفرینش و خلقتی که طیّ دفعات و نوبت های تدریجی انجام گیرد؛ و تکرار، علامت ضعف در فاعل است. در مقابل، فاعلی که یک معلول داشته باشد- و آن معلول، منشاء پیدایش همه شود- قدرت مند است.

در نگاه معمول نیز استفاده از واسطه، همیشه علامت ضعف فاعل نیست. نجات مورچه از آب، نیازمند برگ یا چوبی نازک است؛ چون مورچه قابلیت در دست آمدن و تحمل فشار انگشتان دست انسان را ندارد. پس لزوم واسطه به خاطر افزایش قابلیت در قابل است؛ نه برای افزایش فاعلیت و اتمام کار او. خداوند نیز بدون واسطه یک مخلوق آفرید و آن، وجود



---

۱- ابن سینا، اشارات و تنبیهات، ج۳، ص۱۱۹.

۲- ابن رشد، تهافت التهافت، ص۴ و۷.

۳- صدرالدین، الحکمه المتعالیه، ج۷، ص۲۰۴.

۴- کیا شمشکی، ولایت در عرفان، ص۱۹۱.

منبسطی است که علت همه مخلوقات است: «وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَه»(۱).

### ویژگی های نخستین صادر از منظر حکیمان

پس از بیان چیستی فیض و لزوم واسطه بین مبدأ متعال و جهان آفرینش، لازم است از ماهیت، ویژگی ها و دیگر معرّفه های واسطه (نخستین صادر) در پرتو آثار دانشمندان فن، سخن گفته شود و پس از آن، اوصاف «اول ما خلق» و یا «اول ما صدر» از منابع دینی استخراج شود تا روشن گردد که در مصداق، میان این دو مفهوم، یگانگی وجود دارد یا خیر؟

چنان چه گفته شد قاعده الواحد، عهده دار اثبات همین مقدار است که صادر نخست، یکی بیش نیست؛ اما قاعده سنخیت، این صادر را تا حدودی توصیف و به کمالات آن، اشاره می کند.

مشائیان، به کمک قاعده امکان اشرف، عقل را نامزد این مقام می دانند و علت آن را این گونه بیان می کنند که جسم و نفس، به جهت ترکیبی که دارند، اخسّ بوده و صلاحیت این مقام را ندارند.

فلوطین در اثولوجیا، نخستین صادر و واسطه در فیض را عقل می داند که مملو از نور و بهاء الهی و سرشار از نیرو است و با تشبّه به خالق هستی، صورت نفس را ابداع می کند.(۲) به نظر فلوطین، صادر نخست در حدوث و بقاء، وابسته به اصل مفیض خویش است:

«انّه ابدعه (ای العقل) بانه نور فما دام ذلک النور مطلّاً علیه فانّه یبقی و یدوم»؛(۳)



---

۱- سوره قمر، آیه ۵۰.

۲- افلوطین عند العرب (اثولوجیا)، ممیر دهم، صص۱۳۶ _ ۱۳۵.

۳- افلوطین عند العرب (اثولوجیا)، ممیر دهم، ص۱۱۹.

«خداوند، عقل را که چون نور است، ابداع کرد. پس تا زمانی که این نور بر او می تابد، باقی و با دوام است».

اخوان الصفاء نیز در این رابطه می گوید: «اول شئ اخترعه و ابدعه من نور وحدانیّته، جوهر بسیط یقال له العقل الفعال».(۱) وی، هم چنین در جای دیگری گفته است:

«و العقل هو نور الباری تعالی و فیضه الذی فاض اولاً»؛(۲)

«و عقل، همانند نور خداوند و فیض اوست که در قدم اول، افاضه شده است».

ابوالحسن عامری، نخستین کسی است که اصطلاح «قلم» را درباره صادر اول، به کار برده است: «انه (المقام الالهی) یفیض علی جوهر العقل الکلی اعنی القلم، الصور العقلیه».(۳)

اما کندی، عقل را به عنوان عالم جدا و مؤثر بر عوالم مادون، مطرح کرد؛ که در متن اثولوجیا، به عنوان صادر نخست طرح شد؛ و این دو مسأله، نزد فارابی و ابن سینا، سنگ بنای طرح عقل به عنوان نخستین صادر گردید.(۴)

به اعتقاد فارابی، نخستین مخلوق -که واسطه آفرینش دیگر موجودات بوده- جوهری است که اصالتاً غیر متجسم است، در ماده قرار ندارد و خود و خدا را تعقل می کند.(۵)

ابن سینا، تنها «عقل» را شایسته مقام اولین مخلوق می داند و این



---

۱- رسایل اخوان الصفاء، ج۱، ص۵۴

۲- رسایل اخوان الصفاء، ج۱، ص ۳۵۲.

۳- عامری، رسایل ابوالحسن عامری، صص ۳۶۵ _ ۳۶۴.

۴- رحیمیان، فیض و فاعلیت وجودی، صص ۹۸ _ ۹۷.

۵- فارابی، آراء اهل مدینه، ص۶۱.

حقیقت را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تأیید می کند.(۱)

فیاض لاهیجی نیز تصریح می کند که عقل، اولین صادر است و آن را، واسطه در ایصال فیض می داند و سرانجام، این حقیقت را بر حقیقت محمدی، قلم و... تطبیق می دهد.(۲)

تا این جا معلوم شد که حکمای مشاء، عقل را با استناد به نصوص روایی(۳)، به عنوان نخستین صادر و واسطه فیض، معرفی کرده اند؛(۴) اما صدر المتألهین، با عنایت بر مسلک عرفا(۵) و نیز با توجه به مسأله تشکیک مراتب وجودی- که مبنای حکمت متعالیه و در مقابل نظریه حکمای مشاء، مبنی بر تباین وجود میان خلق و خالق است- «وجود منبسط» را نخستین صادر می داند؛ هرچند در مباحث تعلیمی رسمی، عقل را نخستین صادر معرفی نموده است.(۶)

در نگاه عارف، عقول و نفوس و اجسام، وجود متعلق به غیر و محدود و مقید به حد و قید خاصی اند؛ اما وجود منبسط، متعلق به غیری است که قید و حد ماهوی ندارد؛ بلکه بر همه اعیان و مقیدات، منبسط و گسترده است و با همه مراتب ماسوی خداوند همراهی دارد؛ با حادث، حادث، با قدیم، قدیم، با مجرد، مجرد و با مادی، مادی است.

اثبات وجود منبسط، تحت همان قاعده امکان اشرف است؛ به جهت این که چنین موجودی، بی شک، شریف تر از عقل و در مرحله و مرتبه پیش از آن است.(۷)



---

۱- ابن سینا، رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، صص ۱۳ _ ۱۲.

۲- لاهیجی، گوهر مراد، صص۲۹۴ _ ۲۹۳.

۳- مقدمه تمهید القواعد، ص ۷۸ و ۸۳ و ۸۵.

۴- ابن حمزه، مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس، ص۱۹۱.

۵- ابن حمزه، مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس، ص۱۹۱.

۶- صدرالدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، تصحیح آشتیانی، صص ۱۴۰ _ ۱۳۹.

۷- آشتیانی، مقدمه تمهید القواعد، صص۱۰۷ - ۱۰۸.

سرانجام، ملاصدرا این چنین بین دو نظر را جمع کرد: «همگان متفق اند که اولین فعل و اثر صادر از حق تعالی، موجودی پاك و منزه از همه حـدود عدمیه است؛ مگر حدی که لازمه معلولیت اوست. حال، اگر آن حد را که لازمه مجعولیت است، «دارای مـاهیت» دانستیم، صـادر اول، عقـل خواهـد بود و اگر «صـرف تعلق و وابسـتگی» را در نظر بگیریم، وجود منبسـط، صـادر اول است».(۱)

از کلام قونوی برمی آیـد که ماهیت این وجود منبسط، «حقیقت نوری» است که بین تمام اعیان ممکنه، از قلم اعلی- که همان عقـل اول است – گرفته تا همه ممکنات - چه آن هایی که موجود شـده انـد و چه آن هایی که هنوز لباس هستی به تن نکرده اند؛ اما علم الهی به آن ها تعلق گرفته- مشترك است.(۲)

## تعبیرهای متون دینی از نخستین صادر (واسطه فیض)

### اشاره

ویژگی ها و کارایی های صادر اول (عقل اول یا وجود منبسط) از دیـد حکیمان (اهل نظر) و عارفان (اهل معرفت)، تا حدودی بیان شد که مهم ترین آن ها میانجی گری در فیض و تصرفات تکوینی در عالم و آدم بود.

در این بخش، از عبـارات و واژه هـایی که متون روایی برای اولین صـادر بهره گرفته انـد، نمونه هـایی آورده می شود تا تطبیق عقل اول و وجود منبسط را آسان تر سازد؛ چراکه عقل، تنها می تواند کلیات را ادراك کند و از تعیین و تطبیق مصداق، عاجز است. لذا برای تطبیق، راهی جز تمسک به وحی نیست.



---

۱- شرح مقدمه قیصری، ص ۱۶۰.

۲- مقدمه جلال الدین آشتیانی (تمهید القواعد ابن ترکه).

### یک. المشیئه

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خلق الله المشیئه قبل الاشیاء ثم خلق الاشیاء بالمشیئه»؛(۱)

«خداوند، پیش از همه اشیاء، مشیت را خلق کرد. سپس به واسطه آن، دیگر چیزها را آفرید».

شیخ صدوق نیز پیرامون آفرینش اشیاء، این روایت را در کتاب توحید نقل فرموده: «خلق الله المشیئه بنفسها، ثم خلق الاشیاء بالمشیئه»(۲)و در تفسیر آن گفته است: «مشیت، نخستین چیزی است که از خداوند، متجلی شده و واسطه بین او و سایر اشیاء است. در لسان اخبار از مشیت، تعابیر گوناگونی شده است؛ مانند: نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و عقل و...» .

### دو. النور

روایاتی که مقام نوری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (حقیقت محمدیه) و مقام نوری حضرت علی علیه السلام (حقیقت ولویه) را بیان می کند، به نحوی بیان گر این مطلب است که آفرینش عالم از مرتبه نورانیت اهل بیت علیهم السلام آغاز شده است و این نور، همواره در یک قالب، ولی در همه ازمنه تداوم داشته است؛ چراکه اصولاً استمرار و بقای هستی، بدون این نور و مقام ولایت الهی پایدار نیست.

در ادامه، به ذکر چند نمونه از روایات بی شمار موجود در منابع اهل سنت و شیعه بسنده می شود:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم :«کنت انا و علی نوراً بین یدی الله تعالی من قبل ان یخلق آدم بأربعه عشر



---

۱- نعمت، هشام بن الحکم، ص۱۵۶.

۲- شیخ صدوق، التوحید، ص ۱۴۸.

الف عام، فلما خلق الله تعالی آدم، سلک ذلک النور فی صلبه فلم یزل الله تعالی ینقله من صلب الی صلب حتی اقره فی صلب عبدالمطلب، فقسمه قسمین قسماً فی صلب عبدالله، و قسماً فی صلب ابی طالب، فعلی منی و انا منه...؛(۱)

«چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم، من و علی به صورت نوری در پیشگاه خداوند بودیم. وقتی خداوند، آدم را آفرید، این نور در صلب (پشت) او قرار گرفت و پیوسته از صلبی به صلب دیگر منتقل شد تا به صلب عبدالمطلب رسید.آن گاه خداوند این نور را دو قسمت کرد و قسمتی در صلب عبدالله و قسمتی در صلب ابوطالب قرار گرفت؛ بنابراین علی از من است و من از او هستم».

ابن خالویه در منهج التحقیق به نقل از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «خداوند متعال، من، علی، فاطمه، حسن و حسین را از یک نور آفرید...».(۲)

هم چنین حموینی از ابن عباس روایت می کند: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «لعلی علیه السلام خلقت انا و انت من نورالله تعالی».(۳)

این گونه روایات- که به گفته مرحوم بهبهانی، در میان عامه (اهل تسنن) و خاصه (شیعیان) فراوان است(۴)- به خوبی روشن می سازند که نخستین مخلوق، نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام بوده است که پیش از آفرینش آدم وجود داشته اند.



---

۱- خوارزمی، المناقب، ۱۴۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه الدمشق، ج۴۲، ص۶۷ و ابن بطریق، العمده، ص۸۸.

۲- شبّر، با اختران تابناک ولایت، ص۶۷.

۳- امام خمینی، مصباح الهدایه فی اثبات الولایه، ص ۱۴۸.

۴- امام خمینی، مصباح الهدایه فی اثبات الولایه، ص ۱۴۸.

امام باقر علیه السلام نیز درباره نخستین مخلوق خداوند می فرماید:

«ان الله تفرّد فی وحدانیته ثم تکلم بکلمه فصارت نوراً ثم خلق من ذلک النور محمداً و علیاً و عترته ثم تکلم بکلمه فصارت روحاً و اسکنها ذلک النور و اسکنه فی ابداننا فنحن روح الله و کلمته احتجب بها من خلقه فما زلنا فی ظله خضراء مسبحین نسبحه و نقدسه حیث لا شمس و لا قمر و لا عین تطرف...»؛(۱)

«خداوند در یگانگی اش تنها بود؛ سپس به کلمه ای تکلم کرد که آن کلمه نوری گردید. سپس از این نور، محمد و علی و عترت او را آفرید. سپس به کلمه دیگری تکلم کرد و آن کلمه، روح گردید و خداوند، آن روح را در آن نور ساکن گردانید و سپس آن را در بدن های ما قرار داد. پس ما روح خدا و کلمه او هستیم که به واسطه آن، از خلقش پوشیده است و زمانی که هنوز خورشید و قمر و چشمی گشوده نشده بود، ما پیوسته در سایه سبز، تسبیح و تقدیس خدا می کردیم».

امام علی علیه السلام نیز در این رابطه فرموده اند:

«ان جمیع ما فی القرآن فی سوره الفاتحه و جمیع ما فی سوره الفاتحه فی بسم الله الرحمن الرحیم و جمیع ما فی البسمله فی باء بسمله و انا النقطه تحت الباء»؛(۲)

«تمام قرآن در سوره حمد است و تمام سوره حمد در "بسم الله الرحمن الرحیم" است و هر آن چه در بسم الله است، در باء بسم الله بوده و من، نقطهء زیر باء هستم».

هم چنان که «الف»، اشاره به ذات واجب دارد، «باء» نیز- چنان چه در حروف الف با، مرتبه دوم را دارد- کنایه از عقل اول و صادر نخستین است.



---

۱- شریف کاشانی، وسیله المعاد، ص ۱۴ و۴۴.

۲- قندوزی، ینابیع الموده، ج۱، صص ۲۱۳ _ ۲۱۲.

شاید مراد از تحتیت (تحت الباء) این باشد که خلافت نفس کل، از عقل کل است؛ یعنی حقیقت علویّه علیه السلام از حقیقت محمدیّه صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.(۱)

### ائمه علیهم السلام و واسطهء در فیض

#### اشاره

شماری از حکما، عرفا، متکلمان و دیگر دانشمندان بر این باورند که بر اساس برخی آیات و روایات،(۲) انبیاء و اولیای الهی در مقام نخستین صادر و واسطه در فیض میان خالق و مخلوقات هستند.(۳)

درستی این نظریه و داوری پیرامون آن، نیازمند توضیح سخنان آنان است که این مهم، طی چند مرحله تشریح می گردد:

#### مرحله یکم: پذیرش اصل نظام اسباب

مشخص است که اگر این اصل، مورد پذیرش دین نباشد، دیگر نوبت به لزوم واسطه و میانجی نمی رسد، اما مراجعه به منابع دینی، روشن می سازد که چنین اصلی مورد پذیرش است.

قرآن، وسایط را به عنوان اسباب اثرگذار پذیرفته است؛ اما آن را در پرتوی توحید افعالی خداوند می داند؛ یعنی در کنار به رسمیت شناختن تأثیرگذاری پدیده ها، مؤثر اصلی و بالذات را تنها خداوند اعلام می کند: «وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَه».(۴)

خداوند در قرآن کریم، وسیله و واسطه را به شکل یک قاعده، رسمیت



---

۱- ربانی، جلوات ربانی، ج۱، صص ۱۶۵ _ ۱۶۱.

۲- شماری از آیات و روایات مربوطه، در خلال مباحث گذشته بیان شد و در ادامه نیز به برخی از آنان اشاره می شود.

۳- رک: ربانی، جلوات ربانی، ج۲، ص۴۱۰.

۴- سوره مائده، آیه ۳۵.

داده: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَه»(۱) و تصریح فرموده است که افعالش را توسط خلیفه اش انجام می دهد؛ زیرا خلیفه، کسی است که بتواند کارهای مستخلف عنه را انجام دهد و در اوصاف، شبیه او باشد. این حقیقت را از آیات مختلفی می توان برداشت کرد؛ از جمله: «یا آدَمُ أَنْبِئْهُم»(۲)؛ «وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّه»(۳)؛ «قُلْ یَتَوَفَّاکمْ مَلَک الْمَوْت»(۴)؛ «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً»(۵)و...

اما در عین حال می فرماید: «اللَّهُ خالِقُ کلِّ شَیْ ء»(۶)؛«إِنِ الْحُکمُ إِلاَّ لِلَّه»(۷)؛ «أَنَّ الْقُوَّهَ لِلَّهِ جَمِیعا»(۸)؛ «اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُس»؛ «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کنْ فَیَکون»(۹) و ...

حاصل جمع این آیات، چنین می شود که وسایط، غیر مستقل و در طول فعلیت خداوند هستند و هر کاری که انجام می دهند، به اذن او است: «وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ»؛(۱۰) «أَنِّی أَخْلُقُ لَکم ... بِإِذْنِ اللَّهِ».(۱۱)



---

۱- سوره بقره، آیه ۳۰.

۲- ای آدم! فرشتگان را آگاه ساز. ( سوره بقره، آیه ۳۲)

۳- هر مقداری که می توانید، برای آنها نیرو آماده سازید. (سوره انفال، آیه۶۰)

۴- بگو ملک الموت شما را می میراند. (سوره سجده، آیه ۱۱)

۵- تدبیر کنندگان امر. ( سوره نازعات، آیه ۵)

۶- خداوند، آفریننده همه چیز است. ( سوره مؤمنون، آیه ۱۴)

۷- حکم، تنها از آن خداست. ( سوره انعام، آیه ۵۷)

۸- همه نیروها از آن خداست . (سوره بقره، آیه ۱۶۵)

۹- فرمان خدا چنین است؛ چون اراده آفرینش چیزی کند، به محض این که به آن بگوید باش، بدون فاصله موجود می شود. ( سوره یس، آیه ۸۲)

۱۰- مردگان را به اجازه ٔ خدا زنده می کنم. (سوره آل عمران، آیه ۴۹)

۱۱- من به اذن خدا برای شما خلق می کنم . (سوره آل عمران، آیه ۴۹)

در روایات نیز به این مسأله اشاره شده است. برای مثال، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«أبی الله ان یجری الاشیاء الا باسباب، فجعل لکل شئ سببا و جعل لکل سبب شرحاً»؛(۱)

«خداوند ابا دارد که اشیاء و امور، جز از راه اسباب شان جاری شود؛ پس برای هر چیزی سبب و گشایشی قرار داد».

شهید مطهری رحمه الله در توضیح آیه «إِنَّا کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَر» می گوید: «برای آفرینش، نظام و قانون و ترتیب معینی است؛ از همین جا است که قانون علت و معلول و یا نظام اسباب و مسببات به وجود می آید».(۲)

## مرحله دوم: اعتقاد به آفرینش نظام مند و واحد بودن نخستین صادر

در لسان قرآن از نخستین صادر، به «امر» تعبیر شده: «وَ ما أَمْرُنا إِلَّا واحِدَه»(۳) و مسلم است که مراد، امر تکوینی است و نه تشریعی؛ چراکه ضرورت بر تعدد امر تشریعی، قائم است.(۴)

چنان که گفتیم، نظام مندی و تدریج در آفرینش، علامت ضعف و کاستی فاعل نیست؛ بلکه به جهت عدم قابلیت دریافت کننده ها است و سخنان خداوند در رابطه با آفرینش تدریجی نیز، ناظر به همین مسأله است؛ مانند: «خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام»(۵)و «قَدَّرَ فِیها



---

۱- کلینی، اصول کافی، کتاب الحجه، معرفه الامام، ص۱۸۳، ح۷.

۲- مطهری، مجموعه آثار، ج۱، ص۱۲۷.

۳- و فرمان ما در عالم تنها یکی است. (سوره قمر، آیه ۵۰)

۴- مقدمه جلال الدین آشتیانی (تمهید القواعد ابن ترکه)، ص۷۷.

۵- آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید. (سوره اعراف، آیه ۵۴)

أَقْواتَها فِی أَرْبَعَهِ أَیَّام»(۱).

## مرحله سوم: برتری و شایستگی وجود نوری انبیاء و ائمه علیهم السلام

بی تردیـد، علم، بهترین ملاک برتری به شـمار می آید و به اسـتناد آیات قرآنی(۲)، خداوند، بی واسـطه، همه علم اسماء را به حضـرت آدم علیه السـلام داد و فیض علم را به واسـطه او، به ملائکه رسانـد.(۳)خداوند برتری حضـرت آدم علیه السـلام را به خـاطر علمی که به او داده بود، بر ملائـکه ثـابت کرد و ملائکه نیز نگفتنـد که اگر آن علم را در اختیار ما می گـذاشتی، ما نیز چنین مقـامی را پیـدا می کردیم؛ چـون سـعه و مقـام وجـودی آن هـا توان دریـافت فیض را بـدون واسـطه نـداشت. پس چنین موهبتی، به موجودی که نخستین صادر است، تعلق می گیرد.(۴)

قرآن مجید از زبان خود فرشـتگان به محدودیت آنها تصـریح می کند: «وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُوم»(۵)؛ ولی برای انبیاء، مقامات گونـاگونی را ثابت می دانـد؛ چنان چه از زبان حضـرت عیسـی علیه السـلام می فرمایـد: «أَنِّی أَخْلُقُ لَکمْ مِنَ الطِّینِ کهَیئَهِ الطَّیرِ فَأَنْفُـخُ فِیـهِ فَیکـونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَـوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکمْ بِمـا تَـأْکلُونَ وَ مـا تَـدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکم».(۶)

پس جان و ذات انبیاء و اولیاء الهی برتر از دیگران است؛ اما بر اساس



---

۱- روزی اهل زمین را در چهار روز مقدر کردیم. (سوره فصلت، آیه ۱۰)

۲- «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کلَّها» . (سوره بقره، آیه ۳۱)

۳- «یا آدَمُ أَنْبِئْهُم» . (سوره بقره، آیه۳۳)

۴- جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۶، ص ۱۴۴.

۵- برای هر کدام ما جایگاهی معلوم است. (سوره صافات، آیه ۱۶۴)

۶- برای شـما از خاک، هیئت پرنده می آفرینم، سپس در آن می دمم، پس به اذن خدا پرنده می شود و مریضی اکمه و ابرص را شفا می دهم و مردگان را به اذن خدا زنده کنم و از آنچه می خورید و ذخیره می کنید خبر می دهم.(سوره آل عمران، آیه ۴۹)

آیه شریفه «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»(۱)، حتی خود انبیاء نیز در یک رتبه نیستند.

همسری با انبیا برداشتند

اولیا را هم چو خود پنداشتند

گفته اینک ما بشر ایشان بشر

ما و ایشان بسته خوابیم و خور

این ندانستند ایشان از عمی

هست فرقی در میان بی منتها

این خورد گردد پدیدی زو جدا

او خورد گردد ه_مه ن_ور خدا(۲)

شیخ مفید می گوید: «به اتفاق امامیه و برخی معتزله، انبیاء افضل از ملائکه اند(۳) ... و نیز گروهی از امامیه معتقدند ائمه اهل بیت علیهم السلام بر انبیا افضل اند؛ مگر بر خاتم النبیین که اشرف مخلوقات است».(۴)

در رابط و واسطه بودن انبیاء و امامان- به معنی رسانیدن پیام الهی و تفسیر وحی- جای هیچ گونه تردیدی نیست؛ چراکه معنای رسول و پیشوای الهی، همین است و چنین مقامی، ویژگی ای را در وجود آنان اقتضا می کند که آنان را از دیگران تمایز دهد و وجود ایشان را حتی از ملائکه نیز برتر نماید تا توان دریافت وحی را داشته باشند. اصولاً قاعده هماهنگی تشریع و تکوین اقتضا می کند که مرتبه وجودی اینان، مقدم باشد(۵)؛ چنان چه در زیارت جامعه کبیره آمده است: «انّ ارواحکم و نورکم و طینتکم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقکم الله

ص:۹۷

---

۱- بعضی از این رسولان را بر برخی دیگر برتری دادیم. (سوره بقره، آیه ۲۵۳)

۲- همایی، مولوی نامه، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

۳- شیخ مفید، اوایل المقالات، ص ۴۹.

۴- شیخ مفید، اوایل المقالات، ص ۸۱.

۵- ر.ک: مقالات کنگره جهانی «شیخ مفید، نبوت و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم»، محمد امین رضازاده، ص ۱۵، شماره ۶۲.

انوارا».(۱)

## مرحله چهارم: برخورداری نبی، ولیّ و امام علیه السلام از تصرف تکوینی

قرآن کریم در آیات گوناگون، به تصرف تکوینی انبیا در اشیا و امور اشاره کرده است. از جمله آن که در شأن حضرت موسی و حضرت سلیمان علیهما السلام می فرماید:

«فَأَوْحَیْنا إِلی مُوسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصاک الْبَحْرَ فَانْفَلَق ...»(۲)؛

«وَ إِذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاک الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْنا...»(۳)؛

«وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِه ...»(۴)

و از زبان حضرت عیسی علیه السلام تصریح می کند:

«أَنِّی أَخْلُقُ لَکمْ مِنَ الطِّینِ کهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیهِ فَیَکونُ طَیْراً بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکمْ بِما تَأْکلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکم...»(۵)

و حتی برخی از تصرفات تکوینی را برای جنیان و بعضی از اولیاء الهی نیز ثابت می داند:

«قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیک بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِک ... قالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکتابِ أَنَا آتِیک بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْک



---

۱- شبّر، الانوار اللامعه (با اختران تابناک)، ص ۲۸.

۲- به موسی وحی کردیم که عصایش را به دریا زند؛ پس [دریا] شکافته شد. (سوره شعراء، آیه۶۳)

۳- هنگامی که موسی برای قومش درخواست آب کرد، [به او] گفتیم عصایش را به سنگ زند؛ پس دوازده چشمه از آن جاری شد.(سوره بقره، آیه ۶۰)

۴- باد وزنده را که به امر ما می رود، برای سلیمان مسخر کردیم. (سوره نحل، آیه ۱۵)

۵- سوره آل عمران، آیه ۴۹.

طَرْفُک».(۱)

قرآن کریم، هم چنین، برای وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز اثراتی قائل است:

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُک فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً».(۲)

دل بدست او چو موم نرم، رام

مُهر او گه ننگ سازد گاه نام

جنس ما چون نیست جنس شاه ماه

مای ما شد بهر مای او فنا(۳)

او ز قعر بحر گوهر آورد

از زیان ها سود بر سر آورد

کاملی گر خاک گیرد زر شود

ناقص ار زر بَرَد خاکستر شود

چون قبول حق بود آن مرد راست

دست او در کارها دست خداست(۴)

ابن سینا در توضیح نفس قدسی انبیاء و ماهیت معجزه می گوید: «و اندر هیولای عالم، تأثیر کند تا معجزات آورد و صورت از هیولی ببرد و صورت دیگر آورد... و این چنین کسی، خلیفت خدای بود بر زمین و وجود وی اندر عقل، جایز است و اندر بقای نوع مردم، واجب».(۵)

زیارت جامعه کبیره که دارای متن و سند عالی است(۶)، بهترین شناسنامه برای مقام اولیاء و ائمه علیهم السلام به شمار می آید. در جای جای این زیارت شریفه، وساطت مادی و معنوی ائمه علیهم السلام مورد تاکید قرار گرفته است:

ص:۹۹

---

۱- عفریتی از جنیان گفت: پیش از آن که از جایت برخیزی، من آن (تخت ملکه سباء) را می آورم...کسی که علمی از کتاب، نزدش بود، گفت: پیش از آن که چشم بر هم نهی، من آن را می آورم. (سوره نمل، آیات ۳۸ و ۴۰)

۲- سوره نساء، آیه۶۴. (برای توضیح بیشتر، رک: مجله موعود، ش ۸، مصاحبه آیت الله معرفت، ص ۸۰)

۳- همایی، مولوی نامه، ج ۲، صص ۸۰۶ _ ۸۰۵.

۴- همایی، مولوی نامه، ج ۱، ص ۲۵۲.

۵- ابن سینا، دانشنامه علایی، طبیعیات، ص ۱۴۵.

۶- رک: شبّر، الانوار اللامعه (با اختران تابناک ولایت)، ص ۳۹.

«و انتم نورالاخیار ... بکم فتح الله و بکم یختم الله و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه»؛(۱)

«و شما نور برگزیدگان هستید... خدا به واسطه شما آغاز کرد و به واسطه شما به پایان می رساند و به واسطه شما، باران نازل می شود و به واسطه شما آسمان [در جای خود] می ماند و بر زمین نمی افتد؛ مگر به اذن خداوند».

مضمون زیارت جامعه را روایات زیادی همراهی می کند. از جمله، امیرمؤمنان در نامه ای به معاویه می نویسد: «... فانّا صنایع ربنا و الناس بعد صنائع لنا»(۲) و جالب آن که سخن امام اول و امام آخر، یکی است؛ چراکه حضرت حجت علیه السلام نیز در پاسخ کسانی که بر سر جانشینی امام عسکری علیه السلام اختلاف داشتند، نوشت: «نحن صنائع ربّنا والخلق بعد صنائعنا»(۳)؛ «ما دست پروردگان بلاواسطه خداوند هستیم و دیگران، دست پرورده ما هستند».

امام صادق علیه السلام نیز فرموده اند:

«بنا اثمرت الاشجار و اینعت الثمار و جرت الانهار و بنا نزل الغیث السماء و نبت عشب الارض...»(۴)؛

«به واسطه ما، درختان، میوه می دهند؛ میوه ها به بار می رسند؛ نهرها جاری می شوند؛ بارانِ آسمان می بارد و گیاهِ زمین می روید».

هم چنین شیخ مفید، این روایت را از رسول خدا نقل می کند که در حق

ص:۱۰۰

---

۱- شبّر، الانوار اللامعه (با اختران تابناک ولایت)، ص ۱۷۶.

۲- نهج البلاغه، نامه ۲۸، بند ۱۱. برای مطالعه بیشتر پیرامون این روایت، رک: جوادی آملی، عید ولایت، ص۸۲.

۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج۵۳، ص۱۷۸. برای مطالعه بیشتر پیرامون این روایت، رک: وسیله المعاد .

۴- ..شیخ صدوق، التوحید، ص۱۵۲،

اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«بهم یحبس الله العذاب عن اهل الارض و بهم یمسک السماء ان تقع علی الارض الّا باذنه و بهم یمسک الجبال ان تمیدبهم و بهم یسقی الخلق الغیث و بهم یخرج النبات»؛(۱)

«خداوند توسط آنان، عذاب را از اهل زمین دور می کند و به خاطر آنان، آسمان بر زمین فرود نمی آید- مگر به اذن خداوند- و کوه ها از لغزش و اضطراب باز می ایستند و باران، مردمان را سیراب می کند و گیاهان می رویند».

واقعیتی تاریخی که امام کاظم علیه السلام در پیش چشمان هارون عباسی انجام داد و طی آن، تصویر نقاشی شده شیر، زنده شد و جان ساحر کذاب را گرفت، نمونه ای از نیروی تکوینی ائمه علیهم السلام است.(۲)

## مصداق نخستین صادر (واسطه در فیض) از نظر متفکران مسلمان

### اشاره

در گفتار پیشین، با بررسی ویژگی ها و جایگاه نخستین صادر در منابع حکمت و عرفان و نیز منابع دینی، واسطه فیضِ مورد نظرِ فلاسفه و عرفا با واسطه فیضِ مورد نظرِ دین، تطبیق داده شد.

در این گفتار، تنها گوشه ای از تصریحات و تطبیقات دانشمندان مسلمان یادآوری می شود.

ابن سینا، پس از آن که کیفیت پیدایش آفرینش را توضیح می دهد، اعلام می دارد که نخستین صادر -که شایستگی وساطت در فیض را دارد- تنها «عقل کلّ» است که بی هیچ واسطه، از امر حق صادر شده است. وی این ره یافت را به کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مستند و تطبیق می کند و می گوید: «و از

ص:۱۰۱

---

۱- شیخ مفید، الاختصاص، ص۲۲۴.

۲- ربانی، جلوات ربانی، ج ۲، ص ۱۱۶.

این اولیت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد و فرمود که "اول ما خلق الله العقل"».(۱)

شهید مطهری نیز پس از آن که از آیه «إِنَّا کلَّ شَیْ ءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَر»، وجود نظام و اسباب را در روند آفرینش عالم نتیجه می گیرد، می فرماید: «آن چه در لسان دین، به عنوان ملائکه، جنود الهی، رسل الهی(تکوینی)، مقسمات و مدبرات امر آمده است، و همین طور مفاهیمی مانند عرش، کرسی، لوح و قلم که وجود یک سلسله تشکیلات معنوی الهی را برای خدا معرفی می کند، همه برای تفهیم همین حقیقت است که خدای متعال، آفرینش را با نظام خاص و ترتیب مشخص، اراده و اجرا می کند. این مطلب را حکما به اصطلاح و زبان مخصوص، بیان کرده اند و در معارف اسلامی با زبان دیگر بیان شده است».(۲)

شیخ اشراق پس از بیانی کوتاه درباره مشرب های پیشین حکماء می گوید: «بل العالم ما خلا قطّ عن الحکمه و عن شخص قائم بها عند الحجج و البینات و هو خلیفه الله فی ارضه و هکذا تکون مادامت السموات والارض».(۳) (لزوم وجود و استمرار خلیفه الله)

و شمس الدین شهرزوری در توضیح این سخن می نویسد:

«فوجب ان لا تخلوا الارض عن واحد منهم... فهم حفاظ العالم و اوتاده، بهم یدوم نظامه و تستقر احواله و یتصل فیض الباری تعالی، و لو خلاء زمان ما عن جملتهم لعظم الفساد و



---

۱- ابن سینا، رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، صص ۱۳_ ۱۰.

۲- مطهری، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۲۸ و ربانی، جلوات ربانی، ج ۲، ص ۲۳.

۳- شهرزوری، شرح حکمه الاشراق، ص۱۱.

کثر الخبط و هلاک الناس»؛(۱)

«پس، زمین بایـد از وجود آن هـا خـالی نباشـد...آنـان نگهدارنـده و میـخ هـای عالم هسـتند... به واسـطه آنان، نظام پایـدار و حالاتش مسـتقر می مانـد و فیض خداونـد می رسـد و اگر برهه ای از زمان، از میان آنها خالی بمانـد، فساد و هلاکت زیاد می شود».

در بیشتر منـابع، نخستین صـادر، اول ما خلق، العقل، النور، حقیقه المحمـدیه، القلم الاعلی و ... مرادف هم و تفسـیرکننده یک مصـداق، آورده شـده انـد؛ یعنی مسـأله بالاـتر از تطبیق است و جایی برای تردیـد نمی گـذارد که نخستین صادر از مبـدأ فیض الهی، چیزی جزء حقیقت نوری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل او علیهم السلام نمی تواند باشد:

«اما اول الملکیه فالقلم الاعلی الذی هوالعقل الاول لانه اول عالم التدوین والتسـطیر فلاواسطه بینه و بین الحق، قال صلی الله علیه و آله و سـلم : "اول مـا خلق الله القلم"، و فی روایه: "العقـل"، و فی روایه: "نوری"، یعنی انه اول فی نظـام الکائنـات فـانه منبع نقوشها و عاقل کمالات خالقه، و اصل الظهور المقصوده کمال الجلاء و والاستجلاء بظهور الکمال المحمدی»؛(۲)

«نخستین مرحله عالم ملک، قلم اعلی یا همان عقل نخست می باشـد؛ چون عالم قلم، نخستین عالم تـدوین و به سـطور درآمده است. پس میـان قلم اعلی و میـان حق تعـالی، واسـطه ای نیست. حضـرت فرمود: "اولین مخلوق خـدا، قلم است" و در روایت دیگر، عقل و در جایی دیگر، "نور من" آمده است؛ یعنی نور حضـرت در نظام آفرینش، نخستین است. او منبع نقوش و درک کننده کمالات خالق خود است. اصل ظهور و مقصود که کمال جلاء و

ص:۱۰۳

---

۱- شهرزوری، شرح حکمه الاشراق، ص ۱۲.

۲- ابن حمزه، مصباح الانس، ص ۲۵۸ و ۶۰۲.

استجلاء است، با ظهور کمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم محقق است».

علامه مجلسی در حاشیه بر اعتقادات شیخ صدوق می نویسد:

«ان الله تعالی کرّم نبیه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیته علیهم السلام ففضلّهم علی جمیع خلقهم... فهم المقصودون فی ایجاد العالم والمخصوصون بشفاعه الکبری و مقام المحمود، و معنی الشفاعه الکبری انهم فیوض الله تعالی فی هذه النشاءه والنشاءه الاخره اذهم القابلون للفیوضات الالهیه والرحمات القدسیه و بتوسطهم تفیض الرحمه علی سایر الموجودات... و ببرکتهم تفیض علی الداعی بل علی جمیع الخلق...»؛(۱)

«خداوند، نبی خود، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام را مورد تکریم و تفضل بر خلق قرار داد...؛ پس آنان هدف از آفرینش اند و شفاعت کبری و مقام محمود، ویژه آنان است. شفاعت کبری به این معناست که آنان، در این جهان و در سرای آخرت، فیوض خداوند هستند و چون آنان قابلیت دریافت فیوض الهی و رحمت های قدسی را دارند، رحمت، توسط آنان به دیگران می رسد».

صدرالمتألهین نیز پس از بیان اقسام فعل و خلق خداوند می فرماید: «در حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "نخستین چیزی که خداوند آفرید، عقل است" و در حدیث دیگر، نخستین مخلوق را قلم دانسته است. در روایت دیگر فرموده است: "نخستین مخلوق خدا نور من است" و معنای همه این ها یک چیز است».(۲)

ملا حبیب الله، تک تک موارد را با استناد به روایات به یک حقیقت (نور



---

۱- علامه مجلسی، حواشی رساله للعلامه المجلسی (شرح باب حادی عشر)، صص۶۷ _ ۶۶.

۲- صدرالدین شیرازی، المشاعر، ص ۵۹. (به نقل از آشتیانی، مقدمهٔ تمهیدالقواعد، ص ۸۵)

محمدی) تطبیق کرده است.(۱)

آنچه اول شد پدید از جیب غیب

بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن، آن نور مطلق زد عَلَم

گشت عرش و کرسی و لوح و قلم(۲)

شیخ محمد حسین اصفهانی نیز می گوید:

«النبی والائمه لهم الولایه المعنویه و سلطنه الباطنیه علی جمیع الامور الکتوینیه والتشرعیه فکما انهم مجاری الفیوضات التکوینیه کذلک مجاری الفیوضات التشریعیه فهم وسایط التکوین والتشریع ... کذلک النبی صلی الله علیه و آله و سلم والائمه علیهم السلام بملاحظه کونهم من وسایط فیض الوجود، لهم الجاعلیه والاحاطه بذلک الوجه بمعنی فاعل ما به الوجود، لاما منه الوجود فانه مختص بواجب الوجود»؛(۳)

«پیامبر و امامان، ولایت معنوی و سلطنت باطنی بر تمام امور تکوینی و تشریعی دارند و همان گونه که مجرای فیوضات تکوینی اند، مجرای فیوضات تشریعی نیز به شمار می آیند. پس آنان واسطه تکوین و تشریع اند. و نیز پیامبر و امامان علیهم السلام بدین لحاظ که از مجاری فیض وجودند، جاعلیت و احاطه به همان نحو را دارند. یعنی آنان واسطه در وجودند نه هستی بخش؛ زیرا هستی بخش فقط حضرت واجب الوجود است».

هم چنین آیت الله خوئی می گوید:

«الولایه التکوینیه فالظاهر انه لاشبهه فی ولایتهم علی المخلوق فی الایجاد و بهم الوجود و هم السبب فی الخلق، اذ لولاهم لما خلق الناس لکنهم و انما خلقوا لاجلهم و بهم



---

۱- شریف کاشانی، وسیله المعاد، صص ۶ _ ۳.

۲- ربانی، جلوات ربانی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳- اصفهانی، حاشیه المکاسب، ج ۲، صص ۳۷۹ – ۳۸۱ و ج ۵، ص ۱۱۳.

وجودهم، و هم الواسطه فی الافاضه»؛(۱)

«بی شک، آنان بر مخلوقات ولایت دارنـد و واسـطه در ایجاد آنان به شـمار می آینـد؛ زیرا اگر آنان نبودند، مردم آفریده نمی شدند. وجود مردم از آنان است و آنان، واسطه در افاضه وجود به مردم اند».

امام خمینی رحمه الله نیز نخستین تجلی الهی را بر مقام محمدی و علوی چنین تطبیق می کنند:

«اول من فلق الصبح الازل و تجلی علی الآخر بعدالاول و خرق استارالاسرار هوالمشیه المطلقه والظهور غیر المتعین التی یعبر عنها تاره بالفیض المقدس... و بمقام المحمدیه و علویه...» ؛(۲)

«نخستین چیزی که در صبح ازل طلوع کرد و بر آخرینِ بعد از نخستین تابید و پرده های اسرار را درید، مشیت مطلق و ظهور نامتعین، یعنی فیض مقدس بود... که گاهی آن را مقام محمدیه یا علویه گویند».

علامه طباطبایی در پاسخ این پرسش که آیا از آیات و روایات، واسطه بودن ائمه علیهم السلام در فیض را می توان برگرفت، می گوینـد: «از آیات ولایت- اگر به معنی ولایت تکوینی معنی و تفسیر شونـد- می توان این معنی را استفاده کرد؛ به علاوه آن که، عمده روایات صحیحه، بر واسطه بودن ائمه علیهم السلام در فیض دلالت دارند. از آن جمله، حدیث جابر که فریقین (شیعه و سنی) آن را نقل کرده اند. در آن روایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جابر بن عبدالله انصاری می فرمایـد: "اوّل ما خلق الله، نور نبیک، یا جابر"(۳). وانگهی اگر عالم، عالم علّت و معلول و مترقیه به علل عالیه باشـد- چنان که



---

۱- صغیر، الولایه التکوینیه حق الطبیعی للمعصوم، ص ۴، ص ۲۷۹.

۲- امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، ص ۴۵، مشکات ۲، مصباح ۱.

۳- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴، ح ۴۳ و ج ۲۵، ص ۲۱، ح ۳۷ و....

خداوند می فرماید: «وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنْتَهی»، مطلب به همین صورت است».(1)

حکیم سبزواری - از چهره های برجسته حکمت و عرفان - پس از شرح مبسوط پیرامون صادر نخست و کیفیت پیدایش آفرینش، شواهدی از متون دینی بر یافته های حکمت و عرفان می آورد(2) و سپس به توضیح حقیقت محمدیه می پردازد: «آن وجود مبارک، دو بُعد جسمانی و روحانی دارد. جنبه معنی حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، عقل کلّی یعنی عقل اول است و روحش از روح الامین پیشی گرفته، پس احکام و براهینی که بر وجود «عقل اول» است، همه وجود حضرت را می گیرد و ما در این ادعا تنها نیستیم؛ بلکه همه اعاظم عرفای متشرعین و افاخم اخباری ها _ که اهل روایت با درایت اند _ با ما شریک اند؛ به حدّی که اصطلاحشان بر عقل اول، «حقیقت محمدیه» است. به این گونه میان اخباری که در باب صادر اول آمده، جمع می شود».

مرحوم سید جلال آشتیانی، کارکرد نخستین صادر (حقیقت محمدیه) را چنین توضیح می دهد: «حقیقت محمدیه، مفاتیح غیب و شهود است که از ناحیه و به واسطه او، فیض به عالم می رسد. اثر او در عالم غیب آن است که بالذات و بدون واسطه، از حق استفاضه می کند ... و اثر او در عالم حس و شهادت، موائد نعم و ارزاق ظاهری است... مقام اکملیت به حقیقت محمدیه اختصاص دارد و اولیاء محمدیین، بالوراثه، از این مقام بهره دارند».(3)

در کتاب جلوات ربانی، آدم اول (نبی و ولی)، مصداق نخستین صادر، و دلیل لزوم و استمرار آن، استمرار فیض معرفی می شود و تصریح می گردد که



---

۱- رخ شاد، درمحضر علامه طباطبایی، ص ۸۵. محشی می گوید: یعنی از این راه [عقلی] نیز می توان واسطه فیض بودن ائمه علیهم السلام را اثبات کرد.

۲- حاجی سبزواری، اسرار الحکم، ص ۴۹۱.

۳- جلال الدین آشتیانی، مقدمه تمهید القواعد، صص ۱۷۲_ ۱۷۰.

اگر چنین موجودی نباشد، فیض، منقطع و عالم، ویران می شود.(۱)

## معنای صحیح واسطه در فیض

این که انبیاء و اولیاء و ائمه علیهم السلام واسطه در فیض اند به چند معنی است؛(۲) که برخی معانی آن، کلامی می باشد. در این نوشتار، توجه بیشتر روی معنای فلسفی و مورد توجه حکمت است؛ که از جمله آن، چنین می باشد:

اول ـ واسطه رسانیدن پیام خداوند به انسان ها (فیض تشریعی): به گفته ملاصدرا، انسان تا پیش از بلوغ و سن تکلیف در عالم حیوانی به سر می برد و تنها پس از سن تکلیف و به واسطه حجت الهی است که از فیض انسانیت برخوردار می شود.(۳)

دوم ـ واسطه شفاعت خواهی در سرای آخرت: چنان چه قرآن کریم می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَه»(۴)

«یَوْمَئِذٍ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَهُ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلا»(۵)

سوم ـ واسطه در دعا: اگر انبیاء و ائمه علیهم السلام که مستجاب الدعوه هستند، برای ما دعا کنند، خداوند خواسته ما را برآورده می کند.

چهارم ـ به معنای غایت و هدف: هدف آفرینش، عبادت و معرفت خداوند است و حقیقت این دو امر، تنها در وجود انبیاء و ائمه علیهم السلام محقق می



---

۱- ربانی، جلوات ربانی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲- موعود، مصاحبه صادق لاریجانی، مسلسل ۱۰ و ۱۱، ص ۱۷.

۳- صدرالدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۵۰۵.

۴- سوره مائده، آیه ۳۵.

۵- سوره طه، آیه ۱۰۹.

شود و چون فعلِ بدون غایت، محکوم به فناء است، لذا باید وجود مستمر یکی از اولیاء باشد تا فیض الهی قطع نگردد.(۱) این معنای فیض به برهانِ غایت تعبیر می شود که جداگانه قابل ذکر است.

پنجم ـ واسطه در ایجاد قابلیت: انبیاء و ائمه علیهم السلام با گفتار و کردارشان -که برگرفته از وحی است-بندگان را ارشاد می کنند تا در نتیجه، قابلیت دریافت مراحل بالای فیض و تداوم آن را پیدا کنند.(۲)(ایجاد و اتمام قابلیت) این ارشاد گاهی از راه تصرف در نفوس انجام می شود.(۳)

ششم ـ واسطه در آفرینش عالم: انبیاء و ائمه علیهم السلام در مرتبه ای قرار دارند که شایستگی دریافت بلاواسطه فیض را دارا هستند و سایر موجودات که فاقد آن مرتبه اند، تحت ولایت آنها -که در طول ولایت خداوند و به اذن اوست- قرار گرفته و کسب فیض می کنند.(۴)

لازم به ذکر است که دو معنای اخیر، مورد بحث است و ادله طرح شده در این بخش، عهده دار اثبات چنین مرحله ای از وساطت هستند.

بررسی چند شبهه

پیش تر، مبانی و پیش فرض های اندیشه فیض و لزوم واسطه در آن، به صورت مشروح بیان و مستدل شد که بر اساس آن، بسیاری از شبهات احتمالی دفع می شوند. با این حال، در این قسمت، به چند شبهه پرداخته می شود:

۱. لزوم واسطه، بنابر پیش فرض قاعده الواحد -که مفاد آن، محدودیت،



---

۱- طیب، کلم الطیب، ص ۹۳؛ امینی، بررسی مسایل کلی امامت، صص ۱۳۶ـ ۱۳۳.

۲- طیب، کلم الطیب، صص ۳۲۹ـ ۳۲۷.

۳- مانند تصرف تکوینی امام هفتم ۷ بر کنیزکی در زندان. رک: ربانی، جلوات ربانی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۴- علم الیقین، فیض کاشانی، ج ۱، ص ۴۷۰ و ۵۰۳.

ناتوانی و تابعیت خداوند را به دنبال دارد- با قدرت مطلقه خداوند تعارض دارد.(۱)

پاسخ: تحکیم قاعده الواحد به منابع مربوط واگذار می شود؛ اما آن چه مربوط به این بحث می شود، این است که اولاً، نمی توان به بهانه حفظ قدرت خداوند، بساطت، تنزه و توحیدِ احدی را خدشه دار کرد. اساساً نظریه فیض، عهده دار تبیین و تحلیل آفرینش بر اساس خدایی است که از هر ترکیب (عقلی، خارجی، جهتی و ...) و از هر غرض و غایت زایدی، منزه است؛ چراکه صدور اشیاء کثیر، بدون هیچ سنخیت و ضابطه، موجب ترکیب و تعدّد جهات و محدودیت فاعل می شود.

ثانیاً، نظریه فیض، آثار واسطه را خارج از قدرت الهی نمی داند؛ بلکه واسطه را نخستین صادر و وابسته و مربوط می شمرد. پس اثرات آن نیز به تبع وجودش، وابسته و مربوطه است.

ثالثاً، قدرت خداوند بر اجتماع نقیضین، آفرینش شریک و... تعلق نمی گیرد و این مستلزم عجز خدا نیست؛ بلکه کاستی محل است. عدم تعلق قدرت بر آفرینش بلاواسطه کثیر نیز از همین دست می باشد.

پس به گفته مرحوم لاهیجی، «قول به وحدت صادر اول و وجوب ترتیب در صدور کثرت از واحد حقیقی، منافی هیچ وضعی از اوضاع شریعت مطهره نیست».(۲)

۲. نسبت دادن آفرینش به غیر خدا (واسطه)، مستلزم شرک و چندگانگی در خالقیت است.

پاسخ: از آن چه در پاسخ شبهه پیشین گفته شد تا حدودی پاسخ این شبهه نیز روشن می شود که اولاً، نسبت دادن آفرینش به واسطه، به معنای منه الوجود (فاعل هستی بخش) نیست؛ بلکه آن ها واسطه در آفرینش اند (به



---

۱- غزالی، تهافت الفلاسفه، صص ۱۵۳ _ ۱۵۲ و ابراهیم هلال، مقدمه بر «الرساله العرشیه، ابن سینا»، ص۷. (به نقل از بغیه المرتاد ابن تیمیه).

۲- لاهیجی، گوهرمراد، ص ۲۹۳.

الوجود)؛ و اصل آفرینش، تنها از خداست (منه الوجود). در حقیقت، وسایط، مجرا و میانجی فیض هستند.

ثانیاً، فاعلیت واسطه، بالغیر و بالاذْن و در طول فاعلیت خداست؛ مانند فاعلیت باد و باران، که در قرآن به رسمیت شناخته شده است. آیا استناد گیاه به باران، قبض روح به ملائکه و ... مستلزم شرک است؟!

ثالثاً، این فرض که خداوند، کاری از کارهای جهان – اعم از تشریعی یا تکوینی- را به غیر واگذارد و دیگر در حدوث و بقای آن، نفوذ فاعلی نداشته باشد، مستلزم تفویض و در نتیجه، باطل خواهد بود؛ در حالی که واسطه، در وجود و بقایش نیازمند خداوند است.(۱)

ملا حبیب الله شریف در این خصوص مثالی آورده است. وی می گوید: «درخت که میوه می دهد، لامحاله این میوه از همین درخت است؛ نه از خارج او؛ و لکن درخت، خالق میوه نیست؛ بلکه ظهور میوه از او و به واسطه او است و خالق میوه، خدا است».(۲)

مرحوم لاهیجی نیز با بیانی کلامی می فرماید: «قول به وسایط، منافاتی با توحید افعالی و تخصیص ایجاد به مؤثر حقیقی ندارد؛ چه، علت متوسطه، مفید وجود و موثر در ایجاد نیست؛ بلکه واسطه وصول فیض وجود از علت بعیده به سوی معلول است...».(۳)

۳. بنابرنظریه فیض، خلقت و به دنبال آن، مخلوق، باید قدیم باشند؛ حال آن که این فرض، مستلزم شرک است؛ چون قدیم، تنها یک موجود (خداوند) است .

پاسخ: منابع کلامی مشروحاً پاسخ این اشکال را به چند صورت داده اند.



---

۱- جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۱۹، ص ۱۰۳.
۲- شریف کاشانی، وسیله المعاد، ص ۴۵.
۳- لاهیجی، گوهر مراد، ص ۲۹۳.

یکی از پاسخ ها این است که نظریه فیض، مخلوق را قدیم زمانی می داند؛ نه قدیم ذاتی. یعنی مخلوق در ذات خود، نیازمند و حادث است. از این رو، تنها، خداوند، قدیم ذاتی است؛ به این معنا که به هیچ چیز نیازمند نمی باشد.

حدیث «کان الله و لم یکن معه شی» نیز همین معنی را می رساند؛ یعنی خداوند در مرتبه ذات و وجود واجبی، همراه ندارد؛ لذا ادامه حدیث می فرماید: «الآن کما کان»؛ یعنی اکنون نیز که جهان موجود شده است، باز هم برای خداوند، همراهی نیست.(۱)

افزون بر آن، زمان و زمانیات از متفرّعات عالم است؛ لذا ابتدایی زمانی برای فعل خداوند معنا ندارد.(۲) زمان، مقدار حرکت است؛ و حرکت، مخصوص اشیاء مادی است که در سایه حرکت از قوه و استعداد به فعلیت می رسند. پس، با خلقت جهان، زمان موجود شده است؛ و معنا ندارد که گفته شود خداوند پیش از خلقت جهان، چه می کرده است؟!(۳) پس، معنای این سخن که مجموع جهان، قدیم بوده، یعنی بی زمان بوده است.

پاسخ دقیق تر آن است که فیاضیت الهی، ملازم با خلقت است؛ اما نه خلقت طبیعت و جهان مادی. چون هرگاه به مراتب وجودی عالم، دقت شود، روشن خواهد بود که جهان طبیعت، نسبت به عوالم بالا، ضعیف است. دائم الفیض بودن خداوند، یعنی رسیدن فیض او بر مخلوقاتی که قابلیت دریافت فیض را دارند؛ و مسلم است که تا عالم عقل و مثال، هستی را دریافت نکرده باشند، نوبت به عالم ماده نمی رسد.(۴) پس، حادثِ زمانی بودن



---

۱- رفیعی قزوینی، بحث شریف معاد، صص۱۷۷-۱۷۶.

۲- رحیمیان، فیض وفاعل وجودی، ص ۲۲۲.

۳- نصری، فلسفه آفرینش، ص ۲۴۱.

۴- نصری، فلسفه آفرینش، ص۲۴۳.

جهانِ ماده نیز مشکلی را متوجه دوام فیض الهی نمی سازد.

و بالاخره، پاسخ ساده تر آن است که فیض، قدیم است؛ اما مستفیض ها حادث اند.

۴. اگر فیض خداوند، دائمی است، چرا خیرات، هم زمان نیستند و تدریجی اند؟

پاسخ: فیض، فعل فاعلی است که دائماً و بدون غرض و هدفی زاید، انجام می شود؛ نه این که در فعلش هیچ نظم و ترتیبی نباشد. به عبارت دیگر، تدریج و ترتیب، برخاسته از ضعف دریافت کننده ها است؛ و گرنه فاعلیت و فیض، تام است.(۱)

در مقام تمثیل، این گونه نیست که رابطه خداوند و مخلوقاتش، مانند مادر و فرزند شیرخوار باشد؛ که نه شیرخوار می تواند سهمیه دوساله اش را یک باره از مادر دریافت کند؛ و نه مادر می تواند چنین سهمی را یک باره به او بدهد؛ بلکه مانند رابطه آموزگار و دانش آموز است؛ که اگرچه آموزگار می تواند تمام درس های سال های بعد را یک باره در اختیار دانش آموز ابتدایی بگذارد؛ ولی دانش آموز، چنین قابلیتی را ندارد.(۲)

اصولاً قرآن مجید، آفرینش تدریجی را تأیید فرموده و آن را با قدرت مطلقه خداوند و فیض دائم او در تنافی ندیده است: «خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّام»(۳)؛ «قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها فِی أَرْبَعَهِ أَیّام».(۴) در حقیقت، قرآن کریم با تدریجی خواندن آفرینش، به عدم قابلیت مخلوقات اشاره دارد.(۵)

ص:۱۱۳

---

۱- اصفهانی، حاشیه المکاسب، ج ۵، ص ۱۱۴.

۲- جوادی آملی، عصاره خلقت، صص ۹۴ تا ۹۵.

۳- آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید. (سوره اعراف، آیه ۵۴)

۴- روزی اهل زمین را در چهار روز مقدر کردیم. (سوره فصلت، آیه ۱۰)

۵- جوادی آملی، عصاره خلقت، صص ۹۵ _ ۹۴.

۵. اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام نخستین صادر و واسطه در فیض اند، چرا متأخر از برخی موجودات و انسان ها به دنیا آمده اند؟

پاسخ: اولاً، وجودهای شریف و کامل در رتبه وجودی، مقدم اند و در آن شأن، تقدم زمانی -که از ملازمات عالم ماده است- مطرح نیست.(۱)

ثانیاً، مراد از واسطه، وجود نوری، حقیقت محمدیه و وجود منبسط است؛ نه وجودی مادی مقید.(۲) به عبارت دیگر، اولیای الهی در قوس نزول، مقدم هستند؛ اما در قوس صعود، هر کدام در ظرف مادی خود به دنیا آمده اند.(۳) هم چنان که عرفا می گویند در عالم کائنات، ثمره، متأخر از شجره می باشد؛ با آن که اصل، بر ایجاد ثمره بوده است.بنابراین، مراد از تقدم، تقدم رتبی و شرفی است و در عالمی مطرح می شود که در آن جا اساساً از زمان و زمانیات خبری نیست.

روایات بسیاری نیز بر این موضوع دلالت دارند؛ از جمله آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کنت نبیّا و آدم بین الماء والطین» و در تعبیر مشابهی، امیرالمؤمنین نیز فرمودند: «کنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین»(۴).

گر به صورت من ز آدم زاده ام

هم به معنی، جدّ جدّ افتاده ام

۶. بنابر اصول استدلال، نخستین صادر، یکی است؛ پس حقیقت محمدیه باید نور واحدی باشد و حال آن که تعدد چهارده تن، با وحدت آن نور منافات دارد.

پاسخ: این ذوات مقدس، در آن عالم -که عالم نور و ملکوت و نشئه وحدت است- به صورت یک نور و یک واقعیت بوده اند؛ اما در این نشئه -



---

۱- جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۶، ص ۱۶۱.
۲- کیاشمشکی، ولایت در عرفان، ص ۳۱۵. (به نقل از سید حیدر آملی)
۳- کیاشمشکی، ولایت در عرفان، ص ۳۲۴ و ۳۳۹.
۴- ربانی، جلوات ربانی، ج ۲، صص ۲۶_ ۲۵.

که جهان کثرت است- به صورت چهارده شخص، بروز و ظهور پیدا کرده اند(۱). این روایت نیز بر همین معنا اشاره دارد: «اولنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد، کلّنا محمد».(۲)

علاوه بر این، به حکم آیه ۶۱ سوره آل عمران(۳)، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت علی علیه السلام را نفس خود خواندند و این می رساند که اتحاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ائمه علیهم السلام، اتحادی نوری و نفسی است.(۴)

۷. اگر حقیقت نوری اهل بیت علیهم السلام - و در عصر حاضر، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - واسطه ای در روند خلقت هستند، چرا ما این واسطه را درک نمی کنیم؛ در حالی که نیاز و قوام خود را به هوا و آب - که علت بقا حیات و وجود ما هستند- به علم حسی و شهودی، در می یابیم؟

پاسخ: پاسخ مشروح این پرسش در بخش انسان کامل همین کتاب، و نیز منابع دیگر واگذار می شود؛ اما آن چه در این جا می توان گفت این است که حقیقت اهل بیت علیهم السلام میان خداوند و صادر سوم، واسطه اند؛ یعنی میان عالم غیبِ مطلق و میان عوالم بعدی. لذا بین سرسلسله و هستی مادی ما، عالم عقول، نفوس و طبیعت، فاصله انداخته اند.

بر همین اساس، ما علت مادی قوام خود را به حس درک می کنیم؛ اما وجود انتهای سلسله را با عقل می شناسیم. پس، توجه به سیر نزول و صعود هستی(۵)، در حل این پرسش، مهم است؛ که در بخش انسان کامل، به



---

۱- جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲- طیب زاده، شمس الطالعه در شرح زیارت جامعه، ص ۱۸۵.

۳- «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ.»

۴- ربانی، جلوات ربانی، ج ۱، ص ۱۱۰.

۵- «كَمَا بَدَءْناكُمْ تَعُودُونَ» .

تفصیل بیان خواهد شد.

### نتیجه و جمع بندی نهایی

۱. اصطلاح مشهور فیض در فلسفه و عرفان، به معنای لغوی و قرآنی آن است؛ اگرچه بی شباهت به سخن متکلمان نیز نمی باشد. از این رو، فیض به فعل فاعلی گفته می شود که پیوسته، بدون دریافت عوض و بدون غرضی که خارج از ذاتش باشد، انجام می شود.

۲. از آن جا که وجود خداوند، بی آغاز و بی انجام است، و هرچه هست از او است، هدف و غرضی غیر از خودش نمی ماند. هم چنین از آن جا که صفات او – مانند رضا، جود، کاستی ناپذیری، عدم بخل و...– عین ذات مقدسش می باشد، نه تنها فاعلیت فیضی، برازنده اوست، که تنها او «دایم الفیض علی البرّیه» است.

۳. به گواهی قاعده الواحد و مؤیدات قرآنی و روایی، کیفیت صدور فیض آفرینش از خداوند، براساس نظم و ترتیب است.

۴. بر اساس قاعده مشاکلت و سنخیت میان علت و معلول، نخستین صادر، باید از نظر مشابهت، صبغه و نزدیکی به مبدأ، از دیگر مخلوقات، برتر باشد.

۵. خداوند در نهایت تنزه و قداست، و جهان مادی در نهایت پستی و کاستی است؛ لذا این جهان، قابلیت دریافت بلاواسطه فیض هستی را ندارد. بنابراین، واسطه ای دو بعدی نیاز است؛ که سَری در جهان عالی و سَری در جهان دانی داشته باشد و بتواند پس از دریافت بی واسطه فیض هستی، آن را به عالم پایین تر، انتقال دهد.

۶. خصلت فیض و هستی بخشی خداوند، عین ذات او و همیشگی است؛ پس واسطه نیز همواره باید باشد.

۷. تصویری که حکیمان و عرفا از نخستین صادر (واسطه فیض) ترسیم می کنند، با تعبیرات متون دینی از «اول ما خلق»، هم خوانی بسیار دارد.

۸. آیات قرآنی با تکیه بر مقام ولایت تکوینی انبیاء، و روایات با بیان

جایگاه ائمه علیهم السلام و تبیین مقام ولایت تکوینی آن ها، این منصب و مقام (واسطه گری فیض) را شایسته آنان معرفی می کنند.

۹. شمار بسیاری از حکما و اهل فن، همت کرده اند و نخستین صادر را بر امامان اهل بیت علیهم السلام تطبیق داده اند.

۱۰. حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، بقیه الله، ذخیره عالم هستی و آخرین واسطه فیض است که آفرینش به واسطه وجود او از مبدأ اول، کسب فیض می کند و هم چنان پابرجا مانده است.

ص:۱۱۷

## برهان انسان کامل و اثبات امامت

### صورت برهان

۱. در سراسر عالم هستی، تنها یک وجود، اصالت دارد و کثرات و تعینات، تجلی اویند؛

۲. در مقام ذات، هیچ اسمی بر اسم دیگر ترجیح و برتری ندارد؛

۳. علت پیدایش کثرات، حبّ ذاتی الهی به تماشای خود در آینه ای تمام نما بوده است؛

۴. این کثرات، در قالب حضرات خمس(مقامات) پیدا شده اند؛

۵. در میان این حضرات، تنها انسان کامل- به خاطر شایستگی ها و ویژگی هایی چون دوسویه بودن و حضور در تمام مقامات و حضرات- سرّ خلقت و آینه تمام نمای حق تعالی است؛

۶. پس می بایست مصداق انسان کامل، همواره در هستی موجود باشد تا خلقت، پایدار بماند؛

۷. براساس شواهد قطعی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام مصداق انسان کامل هستند.

مبحث انسان کامل، بیش تر در عرفان نظری مطرح است؛ تا آن جا که

ص:۱۱۸

موضوع عرفان نظری، در توحید (خدای یگانه) و موحِّد (انسان کامل) خلاصه شده است. با این حال، آگاهی از دلایل، ویژگی ها، وظایف و جایگاه انسان کامل در گرو شناخت توحید عرفانی (چینش نظام هستی) است.

دلیل حاضر بر آن است تا با بهره گیری از پشتوانه های لزوم وجود انسان کامل، وجود مستمرّ امام در جهان هستی را اثبات کند. به همین منظور، در این قسمت، ابتداء معنای امام و مقام و جایگاه او یادآوری و سپس همخوانی اجمالی امام شریعت و انسان کامل طریقت بیان و پس از آن ریشه های اندیشه و پیشینه مبحث انسان کامل در مکاتب فکری؛ ریشه اصطلاح انسان کامل؛ جایگاه انسان کامل در نظام هستی؛ طرح و تحلیل برهان های عرفانی مدّعی وجود انسان کامل؛ تحکیم برهان از راه پاسخ به پرسش های احتمالی و اثبات این اصل که در هر زمان، تنها یک انسان کامل، پا در رکاب است.

پس از طرح مباحث بالا۔ نوبت به تطبیق انسان کامل بر امام می رسد که این مهم از راه کاوش و بررسی جایگاه، اوصاف و وظایف امام در آیات و روایات (فرهنگ دینی)، عرفان اصیل، مشرب های فلسفی و فرهنگ ادبی انجام می شود؛ طرح موارد اشتراک و افتراق این دو دیدگاه؛ ارزیابی و بیان کاستی های مبحث انسان کامل در برخی از قرائت های عرفانی و ادبی؛ طرح دیدگاه برخی از فرزانگان مبنی بر صحت تطبیق انسان کامل بر وجود شریف امام، اثبات حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان انسان کاملِ مورد نظر مکاتب فکری و بررسی انسان کامل در کلام و عرفان غرب نیز از زوایای دیگر بحث است که بیان خواهد شد.

### یادآوری معنا و مقام امام

قسمت حاضر در پی اثبات وجود مستمرّ امامی از امامان معصوم علیهم السلام در گستره عالم هستی است؛ آن ها که دارای شئونات گوناگونی چون رهبری سیاسی و اجتماعی، مرجعیت دینی، ولایت تکوینی و تشریعی و در یک

کلام، خلیفه الله(۱)، روح الله (۲)و عبدالله(۳) هستند؛ آن ها که به خاطر شایستگی های ذاتی و اکتسابی و به فرمان الهی، انتخاب شده اند؛ چنان چه قرآن کریم در موارد متعددی به این واقعیت تصریح دارد: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا»(۴)؛ «وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقینَ إِماماً»(۵)؛ «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا»(۶). سرآمد تمامی شئونات مقام امامت، ولایتی است که آنان به اذن خداوند، بر عالم و آدم دارند و با نور آن، در ظاهر و باطن به ارشاد، هدایت و دست گیری انسان ها می پردازند.

پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام با تکیه بر روایاتی که مورد اتفاق تمامی مذاهب اسلامی می باشد، بر این باورند که امامت الهی، منصبی فراتر از حکومت دنیایی است. امام، کسی است که به تعبیر رسول گرامی اسلام، «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه»(۷)؛ کسی است که در کنار کتاب اللّه، هم چنان پاینده و نجات دهنده از گمراهی هاست.(۸) روشن



---

۱- «یا داود انّا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» سورهٔ ص، آیهٔ ۲۶.

۲- «ولا تیأ سوا من روح اللّه» سوره یوسف، آیه ۸۷.

۳- «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکونُونَ عَلَیْهِ لِبَدًا» سورهٔ جن، آیهٔ ۱۹.

۴- سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۷۳.

۵- سورهٔ فرقان، آیهٔ ۷۴

۶- سورهٔ سجده، آیهٔ ۲۴.

۷- علامه مجلسی با اسناد چهل گانه، حدیث مذکور را مستند ومستدل کرده است؛ رک: بحارالانوار، ج ۲۳، صص ۷۶-۹۵. چنان که دانشمند محترم آقای فقیه ایمانی نیز با ده ها سند و منبع از زبان اهل سنت به تحکیم حدیث مذکور پرداخته اند؛ رک: شناخت امام، صص ۴۶-۲۷.

۸- نیشاپوری، مسلم، صحیح مسلم، (باب فضایل علی بن ابی طالب)، ج ۷، ص ۱۲۲؛ ابن حنبل، مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷ و فخر رازی، تفسیر کبیر، جزء ۳، ص ۱۸ (ذیل آیه اعتصام).

است که چنین مقامی، شایسته هر کسی نیست و نمی توان با انتخاب و گزینش و یا اعمال نفوذ، آن را برای کسی اثبات نمود (هر چند واقعی ترین نمایش مردمی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها پیرامون علی علیه السلام و فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام برگزار شد و یک بار دیگر، انتخاب توده مردم، با انتخاب وحی، هم سو گردید).

امام و خلیفه الهی باید به حکم «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَه»(۱) همواره موجود باشد؛ چرا که این سنت، در طول تاریخ، جاری بوده است. از این رو، هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به این مقام نائل گشت، خواستار پایداری آن در نسل خود شد؛ ولی در پاسخ شنید که این سنت، تنها در غیرظالمین پایدار است.(۲) این موضوع، خود، دلیل دیگری بر استمرار وجود امام الهی در گستره تاریخ انسانی است؛ چنان چه فرمود: «وَ جَعَلَها کلِمَهً باقِیَهً فی عَقِبِه»(۳).

چکیده آن چه گفته شد، در این سخن غزالی به ظهور رسیده است: «والعجب من حق واحد، کیف ینقسم ضربین، والخلافه لیست بجسم ینقسم ولا بعرض یتفرق ولا بجوهر یُحدّ فکیف توهب او تباع؟!»(۴)

ص:۱۲۱

---

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.
۲- «و وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُک لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمین» . سوره بقره، آیه ۱۲۴.
۳- سورهٔ زخرف، آیهٔ ۲۸.
۴- «شگفتا که یک حق، چگونه دو نیمه می شود؟ خلافت جسم نیست تا دو نیمه شود، عرض هم نیست تا جدا شود، جوهر نیست تا تعریف و محدود شود. پس چگونه بخشیده یا فروخته شود؟». حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۵۰، به نقل از سرّالعالمین، منسوب به غزالی.

### همخوانی امام شریعت با انسان کامل طریقت

برهان انسان کامل، با تمسک به ویژگی های وجودی و باطنی امام، به اثبات ولایت و امامت می پردازد.

انسان کاملی که در فرهنگ تصوف اصیل و عرفان اسلامی مطرح شده است، وجودی است با خصوصیات و مقامات ویژه ای که در فرهنگ دینی شیعه، در قالب نبی، ولیّ و امام، مصداق پیدا می کند و در حقیقت، این مسأله، نقطه تلاقی این دو اندیشه محسوب می شود.

شیعه اهل بیت علیهم السلام برای امام، وظایف، مقامات و مراتب وجودی مشخصی را می شناسد که هرگز تعطیل بردار و قابل واگذاری نیست. از منظر ایشان، امامت مانند خورشید است که حتی یک پرده ابر هم نمی تواند مانع نور افشانی اش شود.

باور به وجود همیشگی چنین انسان و امامی، وجه مشترک میان تشیع و تصوف است؛(۱) چرا که این مسأله از دیرباز، شدیداً در میان عرفا مطرح بوده و در مباحث شیعی نیز از صدر اسلام جایگاه رفیعی داشته است. این نزدیکی و مقاربت تا بدان جا روشن است که یکی از پرسش های «هانری کربن»(۲) از علامه طباطبایی این بود که مسألهٔ اعتقاد به انسان کامل را شیعه از متصوفه گرفته است، یا متصوفه از شیعه؛ و علامه طباطبایی در پاسخ فرمودند: «متصوفه از شیعه گرفته است؛ چراکه این مسأله از زمانی در شیعه مطرح



---

۱- البته این تعبیر را نباید با اظهاراتی که مستشرقین در این زمینه بیان داشته اند، سنجید و با آن ها یکی دانست؛ هر چند که ایشان نیز مسأله را به همین شکل می آرایند.

۲- Henri Corbin

بوده است که هنوز تصوف، صورتی به خود نگرفته بود».(۱)

هم چنین «تور آنـدره»(۲) بر این گمـان است که تکامـل مبحث انسـان کامـل در اسـلام، به گونه ای بـا نظریه امامت در شـیعه مربوط می باشد.(۳)

بر این اساس، سـید حیدر آملی تلاش فراوانی کرد تا اندیشه عرفان و تشـیع را به هم نزدیک کند. وی در این زمینه می فرماید: «سرچشـمه هر دو (تشیع و عرفان) یکی است؛ یعنی علی علیه السلام و اولاد بزرگوارش علیهم السلام . یکی (تشیع)، شریعت و ظاهر است و دیگری (عرفان)، حقیقت و باطن».(۴)

البته لازم به تذکر است که مبنای این نوشـتار، عرفان اصـیل ِ مورد تأیید دانشـمندان کلام اسلامی می باشد؛ نه عرفان و تصوف افراطی و انحرافی؛ که در آن، عبـارات و واژگـان مخـالف با آموزه های دینی و باورهای مسلّم شـرعی - چون اعتقاد به حلول خداوند در جسم صوفی و... - دیده می شود.

به عبـارت دیگر، این نوشـتار، در صـدد اثبـات اوصـاف و مقامـاتی برای وجود امـام و انسـان کامل است که تنها در چارچوب سخنان خود معصومین علیهم السـلام باشد؛ نه اوصافی که صوفیّه افراطی و یا اندیشه باطنیه و اسماعیلیه(۵) به آن معتقد هستند؛ چرا که غلوّ و انحراف ایشان، در این وادی بسـیار است. برای نمونه، یکی از اندیشـمندان آن ها در توصـیف انسان کامل تا آن جا پیش می رود که می گوید: «تمیز و تشخیص او(انسان کامل) از خدا دشوار است»؛(۶) و یا به



---

۱- مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، ص ۸۴۸.

۲- T. Andrae

۳- موسوی بجنوردی، دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۰، ص ۳۷۳.

۴- آملی، جامع الاسرار، صص ۵-۳.

۵- «ذهبوا (الاسـماعیلیه) الی انّ الاولیاء اعظم من الانبیاء و انّ علیاً علیه السـلام اعظم من نبیّنا صـلی الله علیه و آله و سـلم ...قالوا (النصیریه) بأ لوهیّته علی علیه السلام» . آملی، جامع الاسرار، ص ۳۸۸.

۶- خلیفه عبدالحکیم، عرفان مولوی، ص ۱۰۹.

صراحت، رسیدن به مقام دست نیافتنی خداوند را ممکن می دانند:

در دشت جنون من، جبریل زبون صیدی

یزدان به کمند آور، ای همت مردانه (۱)

و یا در جای دیگر، انسان کامل را مایه دردسر و خون دل برای خدا معرفی می کنند:

چنان موزون شود این پیش پا افتاده مضمونی

که یزدان را دل از تأ ثیر او پر خون شود روزی(۲)

## ریشه های اندیشه انسان کامل

آثار و منابع موجود، نشان دهندهٔ آن است که باور به وجود انسان کامل در پهنه هستی، مهمان خوان بسیاری از مکاتب فکری و اندیشه های انسانی بوده است. هر یک از ادیان، مذاهب و مکاتب مختلف، متناسب با برداشت و شناختی که از حقیقت انسان دارند، لزوم و یا رسیدن به مقام عالی انسانی - که همان انسان کامل باشد- را پذیرفته اند و برای آن، ویژگی ها، القاب و وظایفی را بیان کرده اند.(۳)

در هند باستان، آیین های بودا، یوگا، بهاکتی و... از انسان کامل به نام های «ارهات»(۴) و «انسان آزاده» یاد کرده اند.(۵) اگر فلسفه یونان، بیش تر به شناسایی هستی و عالم وجود پرداخته است، در عوض، فرهنگ هندی،



---

۱- لا هوری، کلیات اشعار فارسی، ص ۲۵۱.

۲- لا هوری، کلیات اشعار فارسی، ص ۲۷۹.

۳- رزم جو، کیهان فرهنگی، انسان کامل، سال هشتم، مسلسل ۷۹، سال ۱۳۷۰، ص ۵.

۴- ارهات یعنی مرد ارزنده؛ یا مرد تمام که نه به چیزی دلبستگی دارد و نه از آن بیزار است.

۵- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج۱، ص ۱۳ و زینتی، مجله معرفت، انسان کامل از دیدگاه روان شناسی و صدر المتالهین.

سودای رستگاری و نجات انسان با توجه به درون آدمی را در سر دارد.

در برخی مکاتب چینی- چون تائوئیزم و کنفوسیوس- نیز از «تائو» و «انسان آزاده» ( Kiun Tsen) سخن گفته می شود که کم و بیش، اندیشه انسان کامل را فرا یاد می آورد.(۱) انسان کامل کنفوسیوس، همانندی بسیاری با انسان کامل در باور تصوف و عقاید اسلامی دارد. در این آیین، «انسان قدیس و پاک» بالاترین مقام انسانی را داراست؛ چنین انسانی از آغاز، زاده شده؛ دارای ویژگی های نیک بوده و دست غیبی او را به کمالات والای انسانی آراسته است. او تک بعدی و خود خواه نیست که تنها به خود بپردازد؛ بلکه تلاش او برای نجات دیگران نیز می باشد.(۲)

متفکران یونان نیز به مبحث انسان کامل پرداخته اند. افلاطون، ویژگی های انسان کامل را در «فیلسوف» می دید. به اعتقاد او، فیلسوف کسی است که وجود ابدی و لایتغیر را درک می نماید؛ به قرب و وصال وجود حقیقی نایل می گردد و خرد و راستی را تولید می کند.(۳)

ارسطو، عنوان «انسان بزرگوار» یا «انسان بزرگ منش» را برای انسان کامل برگزیده و در توصیف او چنین گفته است: «رفتارش متوجه افتخار است؛ چون افتخار با بزرگ منشی وابسته است. او همواره آماده نیکی کردن به دیگران است و در ضروریات زندگی و در موارد بی اهمیت، زبان به شکوه نمی گشاید و...».(۴)

زرتشت نیز این چنین از انسان آرمانی اش سخن گفته و او را دارای



---

۱- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۲، صص ۱۱ - ۲۰.
۲- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۲، صص ۲۲ - ۲۰.
۳- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۳، صص ۱۸-۱۴ و رک: نصری، سیمای انسان از دیدگاه مکاتب .
۴- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۳، صص ۳۸ - ۳۵.

اوصاف آسمانی و برتر دانسته است: «پروردگارا! مرد نیک اندیش و پارسایی که روانش با راستی همگام است، کسی است که تنها به تو می اندیشد و کردار نیک خود را به تو نیاز می کند».

هم چنین در آیین زرتشت از نجات دهنده ای که او را «سوشیانت» نام نهاده اند، سخن به میان آمده است: «ای مزدا! کجا سپیده دم به در آید و جنس بشر به سوی راستی روی کند؟ کی نجات دهنده بزرگ (سوشیانت) با گفتار پر از حکمت خویش به مراد رسد؟».(۱)

«انسان کامل» در اندیشه کلام، فلسفه و عرفان غرب نیز بسیار مورد توجه است(۲)؛ که البته در این نوشتار، مجال پرداختن به آن نیست.

## تعریف و پیشینه اصطلاح انسان کامل

### اشاره

انسان کامل، اصطلاحی است که در عرفان (عملی و نظری) و تصوف مطرح است. این بحث از دید انسان شناسی و جهان شناسی عرفانی و به جهت نظریه امامت و ولایت، در اندیشه امامیه و اسماعیلیه اهمیت ویژه ای دارد.

از آن جا که اندیشمندان بسیاری به مبحث انسان کامل پرداخته اند و هر کدام، فراخور نیاز و طبق برداشت خود، تعریف و توصیف خاصی از آن را به دست داده اند، آوردن تعریفی فراگیر، بسی دشوار می نماید. با این حال، تلاش شده است که در ادامه، تعریفی عمومی از انسان کامل ارائه شود.

انسان کامل، انسانی است که اخلاق خداگونه دارد و علت غایی خلقت، سبب آفرینش و بقای عالم، مظهر جامع اسماء الهی، واسطه میان خلق و خالق و یگانه خلیفه خداوند در زمین است. علم او به شریعت، طریقت و حقیقت،

ص:۱۲۶

---

۱- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۸، صص ۵۲ - ۴۷.

۲- مطهری، مرتضی، انسان کامل، ص ۹.

قطعیت یافته و به ظاهر و باطن، راهنمای انسان ها است. او را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان نما، اکسیر اعظم، عبدالله و عندالله نیز نامیده اند. زمین در هیچ زمانی، از وجود او خالی نخواهد بود. فرشتگان به خاطر او در مقابل آدم سجده کردند و جملگی آدمیان، طفیل او هستند. او در یک کلام، ثمره جهان آفرینش و قطب الاقطاب است.(۱)

اگرچه اصطلاح انسان کامل، در قرآن و روایات، دیده نشده، اما ریشه اصلی آن، مانند دیگر اصطلاحات عرفانی، به قرآن و روایات باز می گردد.

آیاتی چون «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسان»(۲)،«وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ رُوحی»(۳)، «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَليفَه»(۴)؛ «لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمين»(۵) و... از انسان نمونه الهی سخن می گویند که وجودش از عرش تا فرش گسترده شده است و از این رو، جنبه توأمان زمینی و آسمانی و نیز این جهانی و آن جهانی را برای او ثابت می کنند.

در روایات نیز اصطلاحات و عباراتی مانند «نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم»، «عرض اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام»، «کنت نبیّاً و آدم بین



---

۱- مجموع این اوصاف و القاب از منابع زیر به دست آمده است: نسفی، الانسان الکامل، صص ۵-۴ ؛ جیلی، عبدالکریم، ا لانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوایل، صص ۲۰۸ – ۲۰۶ و حسن زاده آملی، ا نسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۶۶.

۲- سورهٔ احزاب، آیهٔ ۷۲.

۳- سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۹.

۴- سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.

۵- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

الماء و الطین»،(۱) «انّ الصوره الانسانیه هی اکبر حجّه الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده، و هی الهیکل الذی بناه بحکمته» (۲) و... برای انبیا و امامان علیهم السلام ویژگی ها و وظایفی را مشخص می کنند که عین آن را اهل معرفت برای انسان کامل ثابت می دانند.(۳)

آثار موجود گواهی می دهند که ابونصر فارابی (۲۵۷-۳۳۹ ق) نخستین فیلسوفی است که در جهان اسلام درباره فلسفه آفرینش، سعادت آدمی و ویژگی های انسان کامل بحث کرده و ظاهراً عنوان «انسان کامل» را به طور مستقل در کتاب «احصاء العلوم» به کار برده است.(۴)

در رساله قشیریه نیز آمده است: «بایزید بسطامی (۲۶۱ یا ۲۶۲ ق) از انسان کامل تام، یاد می کند و می گوید عارف پس از فنای در ذات الهی به این مقام می رسد».(۵)

حسین بن منصور حلاج (۲۴۴ - ۳۰۹ ق) نیز از انسانی که مراتب کمال را پیموده و مظهر کامل صفات عالی شده، نام برده است.(۶)

با این حال، شماری از پژوهشگران، محی الدین عربی (۶۳۸ ق) را طراح اصلی اصطلاح و اندیشه انسان کامل می دانند.(۷) وی مبحث انسان کامل را در



---

۱- رک: فیض کاشانی، کلمات مکنونه و ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- جوادی آملی، جامع الاسرار، ص ۳۸۳.

۳- توضیح بیشتر در بحث تطبیقی خواهد آمد.

۴- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۵، ص ۷ و مطهری، سیمای انسان کامل، صص ۱۷۴ -۱۶۳.

۵- دائره المعارف تشیع، ج ۲، ص ۵۴۹.

۶- ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۴۸ و انسان کامل از دیدگاه بودا و...، ج ۵، ص ۷.

۷- مطهری، انسان کامل، ص ۹.

انسان شناسی و جهان شناسیِ عرفانی اسلامی تثبیت کرده و تجسم آن را در صور نبی و ولیّ، و نیز خلافت الهی را برای انسان کامل مطرح کرده است.

پس از ابن عربی، شاگرد بر جسته او، صدرالدین قونوی (۶۷۲ ق) در کتاب های خویش- مانند «مفتاح الغیب»- به تحلیل انسان کامل پرداخته است. شاگردان وی نیز راه استاد را پیش گرفتند؛ تا آن جا که کسانی مانند سعیدالدین فرغانی (وفات ۶۹۱ ق) در مقدمه «مشارق الدراری»، مؤ ید الدین جندی (۶۹۰ ق) در «شرح فصوص الحکم»، عبدالرزاق کاشانی (وفات ۷۳۶ ق)، محمد داود قیصری (۷۵۱)، صائن الدین ابن ترکه (۷۷۰- ۸۳۵ ق)، سید حیدر آملی (وفات ۷۸۳ ق) و... انسان کامل را مشروح بحث کرده اند.

کتاب «الانسان الکامل»، نوشته عزیزالدین نسفی (پیش از ۷۰۰ ق) به زبان شیرین فارسی، و کتاب «الانسان الکامل»، نوشته عبدالکریم جیلی (۸۰۵ ق) در این موضوع جزو اولین تک نگاری ها محسوب می شوند.

### حقیقت انسان و جایگاه او در هستی

انسان با آن که از اکوان (ماسوی الله) است، می تواند مقامات گوناگونی را در خود جای دهد و جامع جهت حقانی و الهی شود؛(۱) چرا که در انسان، تمامی حقایق – اعم از تعیّن اول، تعیّن ثانی، عالم عقل، عالم مثال و عالم ماده – گرد آمده است. به عبارت دیگر، تنها حقیقت انسان است که می تواند تا تعیّن اول پیش برود و سرّ اشرفیت او نیز در همین است.(۲)

گر تو آدم زاده ای چون او نشین

جملهٔ ذرات را در خود ببین

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه کان در شهر نیست



---

۱- قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۴۸ و ابن ترکه، تمهیدالقواعد، ص ۱۷۲.
۲- جامی، نقد النصوص، ص ۲۰.

سرّ خلافت انسان نیز در همین دو سویه بودن اوست؛ چرا که یک جهت او، ربوبی و جهت دیگرش خلقی است؛ یک پایش در عالم مادی است و پای دیگرش در صقع ربوبی...

حقیقت انسان کامل، در واقع، همان مقام مظهریّت اسم جامع «الله» در مرتبهٔ تعیّن ثانی می باشد. در رتبه تعین ثانی، هر مخلوق، مظهر یک یا چند اسم از اسماء خداوند است؛ اما انسان کامل، تنها موجودی است که مظهر اسم جامع و کلّی «الله» قرار می گیرد.

اسد الله در وجود آمد     در پس پرده هر چه بود آمد

در این تجلی، چیزی در پس پرده نمی ماند؛ جز مقام غیب یا ذات که همان مقام غیب الغیوب است.

چو آدم را فرستادیم بیرون     جمال خویش در صحرا نهادیم (۱)

پس، از آن جا که انسان کامل، مظهر جامع اسماء الهی است، واسطه جمیع فیوضات الهیه و مواهب ربوبی به ما سوی الله نیز هست.(۲)

### ضرورت وجود مستمرّ انسان کامل در پهنه هستی

پیش از این، مطرح گشت که مفهوم انسان کامل در مشرب های گوناگون فکری، عناوین مختلفی به خود گرفته است. مثلاً در اصطلاح متکلمین با عناوینی چون نبی، ولیّ، وصی، امام و حجّت معرفی شده است؛ در فلسفه مشاء با عنوان «عقل اول» و در لسان شیخ اشراق(۳) و ملاصدرا، «اول ما صدر» خوانده شده است و همگی اینها بر «حقیقت نور محمدی»



---

۱- تحقیقات اسلامی، انسان کامل، غلام حسین دینانی، سال هفتم، شماره ۲، ص۱۴.

۲- آیینه پژوهش، انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، سال دهم، شماره ۵۸، ص۶۴.

۳- «اول ماصدر من نورالانوار، نور مجرد واحد». قطب شیرازی، شرح حکمه الاشراق، ص ۳۱۷.

و «اول ما خلق» كه در روایات(۱) مطرح شده است، تطبیق داده می شود.(۲)

اندیشـمندانِ هر كدام از این عرصه ها، برای اثبات وجود مستمرّ چنین موجودی، دست به اقامه برهان و بیان استدلال هایی زده اند كه البته هر كدام، متفاوت از دیگری است.

اهل كلام با استناد به قاعده لطف، وجود انسان كامل را برای راهنمایی و ارشاد جامعه بشری، ضروری می شمارند.(۳) فلاسفه نیز در علم النفس، با نگاه به مراتب حسـی، خیالی، وهمی و هم چنین مراتب عقل عملی و نظری و قوه قدسیه ای كه برای عقل بالمستفاد حاصل می شود، به تبیین حقیقت انسان كامل می پردازند و امكان وجود وی را ثابت می كنند.(۴)

اگرچه در فلسفه، عقل مستفاد از عقل فعال، اوج كمال انسان محسوب می شود و در عرفان، مرتبه عقل فعال، جزو شئون انسان كامل است،(۵) امـا میـان فلسـفه و كلام، وجه اشـتراكی وجـود دارد كه دیـدگاه آن هـا را از عرفـان جـدا می كنـد. این وجه اشتراك، از نگـاه زمینی این دو دیـدگاه به موضوع نشـأت می گیرد؛ چراكه هر دو، برهـان خود را بر مبنـای نیازها و یا مـدارج زمینی انسـان، اسـتوار كرده انـد؛ در حـالی كه اهـل عرفـان بـا نگـاهی آسـمانی به اثبات ضـرورت وجود الهیِ انسان كامل می پردازند.



---

۱- صدرالـدین شـیرازی، كتاب المشاعر، ص۵۹؛ حـاجی سبزواری، رسائـل، ص۵۹۷ و همـو، شـرح المنظـومه، ج ۲، بخش ۲، ص ۶۴۱.

۲- مراد از تطبیق این است كه تمـام اوصـاف، خصوصـیات و مقاماتی كه فلاسـفه و متكلمین برای اوّلین موجود صادر شـده از خداونـد ثـابت می كننـد، تنهـا بر حجت خـدا (انبیـاء وامامـان علیهم السـلام ) قابـل تطبیق است. این موضوع در بخش دوم این فصل، به صورت مشروح و مستند بیان خواهد شد.

۳- رك: فصلنامۀ تخصصی انتظار، سال دوم (زمستان ۱۳۸۱)، ش ۶، صص ۸۴ - ۶۳.

۴- رك: فصلنامۀ تخصصی انتظار، سال دوم (زمستان ۱۳۸۱)، شماره های ۷ و ۸، صص ۸۴ -۶۸ و ۱۳۴- ۱۰۶.

۵- ابن تركه، تحریر تمهید القواعد، ص ۵۷.

در این برداشت،اگرچه بهره مندی تمامی مخلوقات- به ویژه جامعه بشری-از نعمت وجود انسان کامل مدّ نظر است، اما هدف ذاتی و اساسی خلقت انسان کامل، نه اصلاح جامعه و امور تکوینی، که ظهور تامّ خالق دانسته می شود. معتقدین به این دیدگاه، احادیثی چون «خلقت الاشیاء لاجلك و خلقتك لاجلی»(۱) و «لایسعنی ارضی و لا سمائی بل یسعنی قلب عبدی المؤ من»(۲) را مؤید سخنان خود می دانند.

## ضرورت انسان کامل از دیدگاه عرفان

### اشاره

اثبات وجود مستمرّ انسان کامل- که در فرهنگ عرفانی مطرح است- پشتوانه و دلایل زیادی دارد. که به طرح سه دلیل پرداخته می شود لازم به ذکر است که فهم هر یک از این دلایل منوط به، تبیین و تحلیل چگونگی چینش هستی است. برای بررسی این موضوع، باید توجه داشت که محور دستگاه هستی شناسی عرفانی، وحدت شخصی جهان هستی است؛ به این معنا که در همه هستی، تنها یک وجود، اصیل است و غیر آن، تجلیات آن می باشد.

منبسط بودیم و یک گوهر همه

بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یک گهر بودیم هم چون آفتاب

بی گره بودیم و صافی هم چون آب (۳)

و در این میان، تنها انسان کامل، آیینه تمام نما و مظهر تمامی اسماء و صفات آن وجود یگانه است.

ناگفته پیداست که فهم درست معنای انسان کامل و جایگاه وجودی او



---

۱- ابن ترکه، تحریر تمهید القواعد، ص ۵۶۸ و امام خمینی، اربعین حدیث، ص ۴۸.

۲- امام خمینی، اربعین حدیث، ص ۴۷.

۳- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول.

در نظام هستی و کشف دلیل وجود او، با شناخت توحید و شئونات آن گره خورده است؛ تا آن جا که پاسخ این پرسش که «چرا انسان کامل، باید موجود باشد؟» برگشت به این پرسش دارد که «انتشار و پیدایش کثرات از وجود یگانه چگونه بوده است؟»

از سوی دیگر، اثبات پیش فرض ها و ارائه پاسخ درست به شبهات احتمالی، طرح مباحث توحیدی و تبیین چینش هستی از دید عرفان – هر چند بسیار کوتاه – را ضروری می نماید؛ از این رو، پیش از استدلال ضرورت وجود انسان کامل، لازم است گزارش کوتاهی از هستی شناسیِ توحیدیِ عرفانی ارائه گردد.

### مراتب عرفانی یا چینش نظام هستی

گفته شد که در سراسر هستی، تنها یک وجود، مطرح است و کثرات و تعیّنات، تجلی اویند که وجودشان وابسته به وجود اوست؛ بی آن که افزایشی بر وجود او باشند. از این رو اصل وجود، تشکیک بردار نیست و تنها جلوه ها و نمودها هستند که رابطه تشکیکی دارند.(۱)

اهل معرفت با سیر و سلوک و با بهره گیری از وحی (قرآن و سنت) و عقل، طی هفت مقام، هستی (وجود حق سبحانه و تجلیات او) را به تماشا نشسته اند.

### اجمال چینش هستی از نظر عارف

مقام اول: مقام ذات؛ غیبت مطلق، هو، کنز مخفی، عنقاء مغرب، غیب الغیوب و ...

در این مقام، همه کمالات، به نحو اندماجی هستند؛ هیچ اسمی بر اسم دیگر، ترجیح ندارد و هیچ کس را یارای راه یافتن به آن نیست.

مقام دوم: تعین اول؛ علم ذات به ذات، علم اجمالی و اندماجی، عالم



---

۱- رک: ابن ترکه، تمهید القواعد، ص ۱۹۹ به بعد و حسن زاده، یازده رساله، ص ۳۷.

احدیت و...

این مقام، نخستین مرحله تجلی است.

مقام سوم:تعین ثانی؛ علم تفصیلی خداوند به ما سوی، عالم اعیان ثابته، سابق بر وجود خارجی اشیاء و منشاء پیدایش آن ها، عالم واحدیت و ...

در این مقام، هر اسمی عین ثابتی دارد و انسان کامل نیز عین ثابتِ اسم اعظم «الله» است. اسم «الله»، نخستین ظهور را در عالم اعیان دارد؛ به گونه ای که دیگران، از طریق او فیض می گیرند. بر همین اساس، آن را فیض اقدس می خوانند.

این دو تعین را حضرت اول گویند. در حضرت اول، غیب الغیوب از طریق اسماء (تعین اسمایی) بر عوالم، تجلی می کند؛ و فیض اقدس، میان ذات و اسماء و صفات، ارتباط برقرار می کند.

تا این جا همه، عالم صقع ربوبی اند؛ لذا هنوز عالم کون و خلق (خارج) موجود نشده است؛ اما عین خلیفه خدا (انسان کامل) حضور دارد.

مقام چهارم: حضرت دوم؛ عالم ارواح، عالم عقول، عالم جبروت و ...

حب ذاتی غیبِ مطلق، پس از ایجاد عالم اعیان، به واسطه فیض مقدس (مشیت مطلقه) به خلقت عالم خلق (خارج) پرداخت؛ پس، فیض مقدس -که واسطه میان عالم اعیان و عالم خارج است- مایه تحقیق همه اشیاء خارجی است. نخستین آفریده ای که در عالم خلق، ایجاد شد، وجود منبسط بود که او را نفس رحمانی، مقام محمدی، مقام علوی، روح اعظم و ... نیز خوانده اند.

مقام پنجم: حضرت سوم؛ عالم مثال، عالم خیال، ملکوت و ...

این مقام، برزخی میان حضرت دوم (عالم عقل) وحضرت چهارم (عالم ماده) است.

مقام ششم: حضرت چهارم؛ عالم ماده، شهادت مطلقه در برابر غیب

ص:۱۳۴

مطلق و ...

ملاحظه گردید که از مقام چهارم تا این مقام، عالم خلق، عالم ما سوی الله و عالم کون بود.

حضرت پنجم؛ عالم کون جامع، انسان کامل و ...

انسان کامل به عنوان خلیفه خدا در مقام سوم همان اسم اعظم «الله» است و در مقام چهارم، همان فیض مقدس (عین انسان کامل)، و در مقام پنجم وجود منبسط و روح اعظم است، تا آخرین عالم – عالم ماده- با وجود مادی خود هم چنان حضور و بلکه خلافت دارد و نقش ایفا می کند.

پیش از ورود به تفصیل این مقامات، لازم به ذکر است که مقام اول (ذات)، مقام دوم (تعین اول) و مقام سوم (تعین ثانی)به عالم صقع ربوبی مربوط می شوند و در توجیه و تعلیل پیدایش عالم خلقی- که مقامات بعدی می باشند- اهمیت فراوانی دارند. اما مقام چهارم (عالم عقل)، مقام پنجم (عالم مثال) و مقام ششم (عالم ماده) به هستیِ خارج از ذات الهی و عالم کثرات، ارتباط پیدا می کنند. در این میان، حضرت پنجم، با تمام مقامات و حضرات گذشته، متفاوت است.

### تفصیل چینش هستی از نظر عارف

#### مقام اول: مقام ذات

مراد از ذات، اصل همان وجودی است که همه جایی است؛ به خاطر گستردگی، همه اشیاء را فرا می گیرد؛ تمام متقابلات و حتی اموری که از تناقض برخوردارند، زیر پوشش او هستند و به همین جهت، برای او ضّد و ندّی متصور نیست.(۱) در مقام ذات، هیچ اسمی بر اسم دیگر، ترجیح و برتری



---

۱- جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص ۵۴۸.

ندارد؛ منتقم، همان رحمان، و مضلّ، همان هادی است.(۱) لذا هیچ قیدی برای او متصور نمی شود و کاملاً مطلق است.

با توجه به این خصوصیات، از این مقام، به مقام بی مقامی تعبیر می کنند؛ چراکه اطلاق، مقسم دارد؛ نه قِسم.(۲)

باید دانست که شناخت تفصیلی این مقام، برای احدی ممکن نیست: «و اما الذات الالهیّه فحار فیها جمیع الانبیاء و الاولیاء کما قال صلی الله علیه و آله و سلم "ما عرفناک حق معرفتک" و قال علی علیه السلام "لایدرکه بعد الهمم و لایناله غوص الفتن"».(۳)

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست

این قـــدر هست کـه بانگ جـــرسی می آید(۴)

البته اصل وجود و تحقق حق تعالی، بسیار واضح است؛ ولی کنه و حقیقت آن ذات، پنهان است.(۵)

حق سبحانه در مقام ذات، وجود بحت بسیط و بی تعین است؛ لذا صفات کمال (وحدت، تشخص، وجوب، علم، قدرت و...) زاید بر ذات او نیستند؛ بلکه به نحو اندماجی (اندراج و استجنان) در او موجود می باشند.این صفات، در مقام تجلی، به صورت افرازی و ابرازی در می آیند؛ یعنی در موطنی، رحمتِ خود را نشان می دهند و رحمان می شوند، و در موطنی دیگر، غضب خود را متجلی می کنند و منتقم می گردند.



---

۱- قونوی، رساله النصوص، ص ۱۰.

۲- قونوی، اعجاز البیان، ص ۳۰.

۳- قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۳۴۶.

۴- حافظ شیرازی.

۵- قیصری، شرح فصوص الحکم، ص ۱۴.

این مقام، مقام وحدت حقهٔ حقیقیهٔ ذاتیه است؛ لذا آن را تنها ذات کبریایی خداوند، سزا است؛ کسی را در آن، راهی نیست(۱) و هیچ نبیّ مرسل و ولیّ اعظم و انسان کاملی، هم رتبه آن نمی شود.

«غیب مطلق»، «هو»، «کنز مخفی»، «عنقاء مغرب» و... از دیگر تعبیراتی است که برای این مقام، استفاده می شود.(۲)

## مقام دوم: تعین اول

مقام دوم: تعین اول(۳)

در مقام پیشین- که مقام ذات بود-هیچ تعینی وجود نداشت؛ اما در این مقام، اولین تعیّن و تجلی، در قالب علم ذات به ذات رخ می دهد. پس می توان مقام مذکور را این گونه تفسیر کرد: علم الذات بالذات من حیث الاحدیه الجمعیه.

اما به راستی، چه چیز موجب تعین در مرتبه بعد از مقام ذات می شود؟ عرفا در پاسخ، خبر از حلقه واسطه بین مقام ذات و تعین اول می دهند و آن، وحدت حقیقیه اطلاقی است که در مقام ذات، مطرح است. به عبارت روشن تر، از آن جا که وحدت حقیقیه، همه حقایق را به صورت اندماجی در خود دارد، دو عنوان نفس الامری می پذیرد؛ یک بار به اعتبار اندماج ها، «واحد» خوانده می شود، و بار دیگر، با عدم لحاظ اندماج ها، «ا حد» نام می گیرد.(۴)

این مقام، ساحت بی رنگی و اطلاق است؛ و از این رو، هیچ وصفی (علم، رحمت و...) بر وصف دیگر، غلبه ندارد و هیچ کثرتی متصور نیست. به

ص:۱۳۷

---

۱- رک: حسن زاده آملی، یازده رساله، بحث وحدت از نظر دیدگاه عارف و حکیم.

۲- ابن ترکه، تمهید القواعد، ص ۱۲۲ و اعجاز البیان، ص ۴۷.

۳- آن چه در تعین اول بیان می شود، براساس تقریر قونوی (۶۷۲ ق)، سعید الدین فرغانی (۷۰۰ ق)، جامی (۸۹۸ ق) و ابن حمزه فناری می باشد.

۴- فرغانی، مشارق الدراری، ص ۱۵ و ابن ترکه، تمهید القواعد، صص ۱۲۳ _ ۱۲۴.

لحاظ اندماج ها در همان حقیقت واحد، چندین حیثیت – چون علم، عالم، معلوم و...- موج می زند.

این کثرت، تنها به اعتبار عقل نیست؛ بلکه نفس الامری است و واقعاً در خارج صورت پذیرفته است. پس حق سبحانه در مقام ذات، یکتایی است که تمام حقایق در او موجود است؛ علمٌ کلّه، قدرةٌ کلّه، حیاةٌ کلّه.(۱)

به عبارت دیگر، صفت احدیّت، جانب بطون ذات، و صفت واحدیّت، جانب ظهور ذات می باشد. مقام ذات، همان گونه که به جانب احدیّت، علم دارد، به جانب واحدیّت نیز عالِم است. علم به جانب احدیت، علم ذات به ذات (تعین اول) می باشد؛ و علم به جانب واحدیت، علم ذات به عالم کثرات و شئونات (تعین ثانی).

با این تجزیه و تحلیل، علم ذات به ذات (تعیّن اول) روشن شد و حال، نوبت به پاسخ پرسشی می رسد که پیش از این، مطرح شد و آن این که پیدایش کثرت از علم حق سبحانه چگونه است؟

اندیشمندان فلسفه مشّاء و حکمت متعالیه و نیز اهل معرفت، علم الهی را شاه راه رسیدن به کثرات و عوالم بعدی می دانند؛ هر چند که هر کدام در توجیه این مطلب، راه جداگانه ای را برگزیده اند.

مشائیان، پل پیدایش کثرات از ذات حق را همان علم عنایی حق سبحانه به اشیاء محسوب می کنند و آن را برای خلق کثرات، کافی می دانند. حکمت متعالیه، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی را پیشنهاد کرده است.(۲)

اهل معرفت نیز بر این باورند که نمی توان بی واسطه از ذات و علم ذات



---

۱- یزدان پناه، درس های عرفان نظری، ص ۶.

۲- صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج۷، ص۵۶.

به ذات، به تعینات خلقی رسید؛ چرا که در ذات نامتناهی حق، همه انساب و صفات، به نحو اندماج هستند، بی آن که اسمی بر اسم دیگر غلبه داشته باشد؛ تا مایه پیدایش مسمّاهای خاص شوند. در تعیّن اول نیز مانند ذات حق، اسماء و صفات الهی -که موجب آفرینش می شوند- به صورت اندماج اند و لذا هیچ اسمی بر اسم دیگر غلبه ندارد؛ به جز اسم احدیت که غلبه اش محرز است.(۱) خلاصه آن که، همه تعینات و اشیاء از تعین اول، ناشی می شوند؛ پس همه به نحو اندماج در او هستند.

راه رسیدن به کثرات، علم ذات به ذات است؛ چون لازمه اش علم به کثرات می باشد؛ ولی علم حق به ماسوای خودش، همان تعین ثانی است؛ بنابراین مبدأ کثرات، تعین ثانی خواهد بود.

این مقام را «اولین مرتبه معلوم» نیز می گویند؛ چرا که مقام ذات، معلوم کسی نبود؛ ولی این مقام، قابل درک و دریافت است -اگرچه تنها پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و وارثان او علیهم السلام به این مقام می رسند و حتی سایر انبیاء هم نمی توانند به آن دست پیدا کنند-.(۲)

انسان کامل، صلاحیت راه یابی به این مقام- که عالم صقع ربوبی است و هنوز تا عالم خلقی فاصله دارد- را کسب کرده و بدیهی است که در مقام سوم (تعین ثانی) نیز حضور خواهد داشت. از این رو، وی می تواند مبدا و منشأ تأ ثیر در تکوین شود؛ که این، همان معنای ولایت الهی است.

### مقام سوم: تعین ثانی

در تعین اول، علم ذات به ذات از حیث الوهیت یا تفاصیل، علمی اندماجی و اجمالی بود؛ اما در این مقام، حالت تفصیل به خود می گیرد. با این



---

۱- قونوی، مصباح الانس، ص ۹۸.

۲- یزدان پناه، درس های عرفان نظری، ص ۵۲.

حال، نسبت در هر دو تعین، هم چنان علمی است و هنوز نوبت به تعینات خلقی (اشیاء خارجی) نرسیده است. به عبارت دیگر، تمام آن چه در تعین اول و ثانی می گذرد، در صقع ربوبی است که در این جا صفات منحاز و جدایند؛ ولی نه مانند قول به قدمای ثمانیه؛ بلکه امتیاز، نسبی است.(۱)

پرسشی که در این جا مطرح می شود آن است که سرّ پیدایش تعین ثانی چیست؟

در پاسخ باید گفت که حلقه اتصال این دو مرحله، کمال ذاتی و کمال اسمائی است. کمال ذاتی به کمالی گفته می شود که حق تعالی آن را پیش از مطرح بودن غیری - چون شأن، تجلی و طرف اضافه - داراست. صفات عینی واجب، -مانند حیات، علم و...- از جمله این صفات است.

کمال اسمائی نیز عبارت است از کمالی که بعد از شأن، تجلی و ... مطرح می شود. این کمالات، در واقع، همان صفات فعل -چون رازق، خالق و...- هستند؛ که چون فرع بر وجود می باشند، سزاوار است که حق تعالی، آنان را دارا باشد.

علم به این کمالات، همان تعین ثانی است و این تفاصیل و تعدد به حسب معلومات است؛ نه به حسب علم. این علم - آن گونه که مشائیان باور دارند- در ذات واجب، مرتسم نیست؛ بلکه ارتسام معلومات در تعین ثانی و در علم حق تعالی است.(۲)

از آن جا که در بحث اسماء، امتیاز مطرح است و از طرفی، در تعین ثانی، معلومات، متعدد و ممتازند و هر یک صفت خاص خود را دارند، در این مقام، بحث اسماء(۳) مطرح می شود و هر یک از اسماء در مقام های بعدی (تعینات



---

۱- جامی، نقد النصوص، ص۹۹.

۲- ابن ترکه، تمهید القواعد، ص ۱۴۵.

۳- اسم عرفانی، عبارت است از «ذات مع صفه خاصه» ؛ یعنی یک صفت (اعتبار، اضافه اشراقیه) افزون بر ذات بیاید و یک تعین خاص ایجاد کند. (یزدان پناه، درس های عرفان نظری، ص ۲۵)

خلقی) اقتضای پیدایشی کسب می کنند.

بعد از شعور ذات حق تعالی به کمالات اسمایی، حرکت حبّی و انگیزش و رقیقه عشقی برای ایجاد آن کمالات پیدا می شود؛ چنان چه فرمود: «کنت کنزاً مخفیّاً فأ حببت أن أعرف».(۱)

پری رو تاب مستوری ندارد چو دربندی سر از روزن برآرد

خداوند، فیاض علی الاطلاق است و نمی تواند بدون افاضه باشد؛ اما به سبب آن که هنوز چیزی به وجود نیامده که قابل قبول فیض باشد، رحمت حق پیشی می گیرد و ایجاد قابل می کند. این همان «کن، فیکون» است که با آن، تعین ثانی موجود می شود.

اگر به تعین اول، عنوان احدیت داده شود، تعین ثانی، عنوان واحدیت خواهد یافت. احدیت، لازمه یکتایی و اندماجی است؛ و واحدیّت، لازمه تفصیلی آن. از این رو، عناوین مبدئیت وجوب، وحدت و... در تعین ثانی مطرح می شوند و راه صدور تعینات خلقی را هموار می کنند.

در تعین ثانی، دو جهت وجود دارد؛ جهت اسمایی و جهت اعیانی. جهت اسمایی، جهت وجوبی است؛ چرا که همان وجوب، به تعین و تجلی در آمده و در حقیقت، این جهت به جانب حق معطوف است. اما جهت اعیانی، جهت کثرات ماهوی و امکانی است و رو به جانب خلق دارد. پس در تعین ثانی، جهت حقّی و خلقی به هم گره خورده است. با این تحلیل، چگونگی پیدایش ممکن از واجب، به دست آمد.(۲)

موضوع دیگری که در این مقام جای طرح دارد، اعیان ثابته است. اعیان ثابته، بخشی از ماهیات و کثرات اند که در تعین ثانی، معلوم حق قرار می گیرند. آنان در موطن تعین ثانی، وجود علمی دارند؛ نه این که در خارج از



---

۱- ابن حمزه، مصباح الانس، ص ۴۴ و آشتیانی، هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۱۶۴.

۲- ر ک: نقد النصوص، ص۴۲ و مصباح الانس، صص ۶۹ - ۱۳۰.

صقع ربوبی موجود باشند.(۱)

### مقام چهارم: عالم عقل (ارواح)

پس از سه مقـام پیشـین – که داخـل در عالم صـقع ربوبی بودنـد– این مقام، نخستین مرحله از تعین خلقی است. با این حساب، اولین وجود در جهان خارجی، عالم عقل (عقول و مفارقات) می باشد؛ که خود، شامل دو عالم است: جبروت یا عالم کروبیان و فرشتگان که جسمانی نیستند، و ملکوت یا عالم روحانیان و نفوس ناطقه که جسم دارند است.(۲)

در مقامـات پیشـین ملاحظه گردیـد که ما سوی اللهی مطرح نبود؛ اما از این مقام تا مقام شـشم، همه، عالم کونی (ما سوی الله) محسوب می شوند.

### مقام پنجم: عالم مثال (برزخ)

به سبب آن که عالم عقل، تجرد عقلانی دارد و چندان سنخیتی با عالم ماده نمی پذیرد، میان عالم عقل و عالم ماده، عالم مثال قرار گرفت تا برزخی میان آن دو باشـد. وجود عالم مثال، به تجرد برزخی پایدار است؛ یعنی نه کاملاً مادی و عنصـری است و نه کاملاً عقلانی.

برزخ و عـالم مثـال دو گـونه است: برزخ نزولی– که از آن به «غیب امکـانی»(۳) تعبیر می کننـد و شـرح آن، پیش تر آمـد– و دیگری، برزخ صعودی –که «غیب محالی»(۴) خوانده می شود–.(۵)

ص:۱۴۲

---

۱- یزدان پناه، درس های عرفان نظری، ص۱۲۶ و صص۱۴۱ _ ۱۴۹.(به نقل از شرح فصوص قیصری، ص۲۱ و شرح رباعیات جامی، ص۶۳)

۲- جامی، نقد النصوص، ص۴۹.

۳- وجه تسمیهٔ این برزخ، از آن جهت است که در آن، امکان این که حقایق به عالم دنیا بیایند، وجود دارد.

۴- وجه تسمیهٔ این برزخ، از آن جهت است که بعد از مرگ و انتقال انسان به آن جا، بازگشتی به دنیای مادی وجود ندارد.

۵- قیصری، نقد النصوص، ص۵۲؛ قیصری، شرح فصوص الحکم،، صص۹۷_ ۱۰۰.

### مقام ششم: عالم ماده

عالم ماده عبارت است از عناصر، معدنیات، گیاهان، جانوران و انسان ها، با این تعبیر، انسان، میوه آخر عالم ماده است و انسان کامل، زبده و خلاصهٔ موجودات.(۱)

حضرت پنجم: انسان کامل (کون جامع)

باید توجه داشت که در اصطلاح عرفان، عالم کون، عالم ما سوی الله است و چون به صدور «کن» از زبان حق سبحانه، کائن و موجود گردیده، «کون» نامیده شده است.(۲) بر این اساس، از میان شش مقامی که ذکر شد، تنها مقام ذات، تعین اول و تعین ثانی، ما سوی الله نیستندبلکه عالم صقع ربوبی است و لذا جزو عالم کون محسوب نمی شوند؛ ولی سه مقام بعدی، جزء تعینات خلقی و عالم کون قرار می گیرند.

در این میان، انسان کامل، کون جامع می باشد؛(۳) چرا که همه تعینات- از عالم ماده، مثال و عقل گرفته تا تعین ثانی و حتی تعین اول- در او جمع است.(۴)

چون آدم را فرستادیم بیرون     جمال خویش در صحرا نهادیم(۵)

البته در یک نگاه کلی، اگر به این نکته توجه کنیم که هر چه غیر از خدا است، تجلی گاه اوست و از طرفی، مجالی که حق سبحانه در آن تجلی کرده باشد را «حضرت» می خوانند، می توان به تعین اول و ثانی، حضرت اول، به



---

۱- الانسان الکامل، ص ۱۹۱.

۲- قیصری، شرح فصوص الحکم، ص۳۲۹.

۳- نسفی، الانسان الکامل، ص۹۱.

۴- نسفی، الانسان الکامل، ص۳۱.

۵- آشتیانی، هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص۱۶۵.

عـالم عقـل، حضـرت دوم، به عالم مثال، حضـرت سوم، به عالم ماده، حضـرت چهارم، و به انسان کامل، حضـرت پنجم اطلاق کرد.

انسـان بـا این که از اکوان (ماسوی الله) است، می توانـد مقامات گوناگونی را در خود جای دهـد و جامع جهت حقانی و الهی هم باشد.(۱) تنها حقیقت انسان است که تا تعین اول پیش می رود؛ سرّ اشرفیت او نیز همین است.(۲)

گرتوآدم زاده ای چون او نشین

جملهِ ذرات را در خود ببین

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه کان در شهر نیست

سرّ خلافـت او نیز همین دو سویه بودن اوست؛ یـک جهت او ربوبی و جهت دیگرش خلقی است یـک پـایش در عالم است و پای دیگرش در صقع ربوبی.

حقیقت انسان کامل به حقیقت محمدیّه صـلی الله علیه و آله و سلم نیز تعبیر می شود.(۳) که همان مقام مظهریّت اسم جامع الله در تعین ثـانی می باشـد. در آن جا هر مخلوقی مظهر اسم خاص یا چنـد اسم جزیی است و این تنها انسان کامل است که مظهر اسم جامع و کلّی الله قرار می گیرد.

اسدالله در وجود آمد　　　　در پس پرده هر چه بود آمد

در این تجلی چیزی در پس پرده نمانده؛ جز مقام غیب یا ذات که همان مقام غیب الغیوب است.

چو آدم را فرستادیم بیرون　　جمال خویش در صحرا نهادیم .(۴)

و چون مظهر جامع الهی است، واسطهِ جمیع فیوضات الهیه و مواهب



---

۱- شرح فصوص الحکم قیصری، ص۱۱۸۴؛ تمهید القواعد، ص۱۷۲.

۲- نقدالنصوص، ص ۳۰.

۳- ابن عربی، فصوص الحکم، ۱/۳۷ و۲/۸۲. هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص۱۶۲ و۱۶۵.

۴- تحقیقات اسلامی، انسان کامل، غلامحسین دینانی سال هفتم شماره ۲، ۱۳۷۱ ص۱۴.

ربوبی به ما سوی است.(۱)

پرسش و پاسخ

در پایان مبحث مراتب هستی شناسی عرفانی، پرسشی دیگر جای طرح و بررسی دارد که پاسخ به آن، چگونگی و چرایی پیدایش انسان را نیز پاسخ می گوید. آن پرسش این است که عالم کون و تعینات خلقی، چگونه و چرا از تعین ثانی به وجود آمدند؟

اگرچه پاسخ اجمالی این پرسش، از لابه لای سخنان پیشین، قابل دست یابی است؛ ولی برای تبیین مطلب، توضیحات بیش تری بیان می شود.

اسم عرفانی (= ذات به اضافه صفتی خاص)(۲) که موجب ایجاد و مبدئیت است، در تعین ثانی به صورت گسترده موج می زند. می توان گفت که در حقیقت، تمامی تعینات خلقی از همین اسماء سرچشمه می گیرند؛ یعنی اسم خالق، رازق، رحیم و... دست به آفرینش، روزی رسانی و رحمت و ... می زنند. از این رو، رحمت سابقه خداوند، اعیان ثابته را می آفریند؛ که این اعیان، با زبان استعداد، از اسماء و ذات، در خواست وجود می کنند.

برای نمونه، عین ثابت انسان، اقتضای وجود خارجی، اراده و عقل را دارد و آن ها را طلب می کند.

این خواهش ها و اقتضائات، ذاتی اعیان ثابته است؛ چرا که اعیان ثابته، غیر مجعول و در حقیقت، همان علم تفصیلی خداوند هستند؛ پس نیاز به جعل زاید بر ذات ندارند.(۳)

حق سبحانه -که کمال اکمل و فیاض علی الاطلاق است- کمالات اسمایی را مشخص، و علت تحقق آن ها را فراهم می نماید و به همین سبب،



---

۱- آیینه پژوهش، انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، سال دهم، شماره ۵۸ ص۶۴.

۲- ابن ترکه، تمهید القواعد، ص۱۱۹.

۳- شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۴۱۸ به بعد و مصباح الانس، ص ۳۰ (رحلی).

کمالات حق، لبریز شده و تراوش و تجلی پیدا می کنند.(۱)

به همین دلیل است که رب؛ بدون مظاهر نمی تواند باشد؛ لذا انسانِ موجود و سایر استعدادها، تفصیل کمالات الهی اند. در واقع، این اسم جامع است که مفصّل شده و به شکل عالم در آمده است.(۲)

حال که چینش هستی بر اساس مبانی اهل معرفت، تا حدودی روشن شد، راه برای طرح برهان و لزوم وجود انسان کامل هموار است.

### دلیل اول (مشاهده در آینه تمام نما)

#### اشاره

همه عالم، مظهر و جلوه حق هستند؛ اگرچه مظهریت هر شی، محدود به حدود آن است. مثلاً عالم عقل، تنها می تواند جلوه گاه اسماء تنزیهی حق سبحانه باشد و عالم ماده، تنها، جلوه گاه اسماء تشبیهی او. در این میان، تنها انسان است که به جهت دارا بودن جایگاهی ممتاز در حقیقت هستی، مظهر تامّ حق می باشد. از این رو و با توجه به این مسأله که قیود و حدود هر مظهری، مانع از نمایش جامع و کلی اسماء الهی است، خداوند، تنها در انسان کامل می تواند سراسر اسماء خود را مشاهده کند و هر چه را که در خود دارد، در او ببیند.

به عبارت دیگر، اصل اسم جامع «الله» با هویت جمعی اش، تنها در انسان جای می گیرد و این است سرّ ضرورت وجود انسان کامل در عالم هستی.(۳)

چون مراد و حکم یزدان غفور

بود در قدمت تجلی و ظهور

پس خلیفه ساخت صاحب سینه ای

تا بود شاهین را آیینه ای



---

۱- یزدان پناه، درس های عرفان نظری، ص۱۱۱ (به نقل از نفحات الانس، ص ۷۸، نفحه ۱۲).

۲- نقد النصوص، صص ۴۰_ ۴۲ و شرح فصوص قیصری، ص ۶۲ به بعد.

۳- قونوی، رساله النصوص، ص۴۲ و جندی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۳۳.

پس صفای بی حدودش داد او

و آن که از ظلمت ضدش بنهاد او(۱)

## طرح و اثبات پیش فرض های برهان انسان کامل

استحکام، کار آمدی و ارزیابی این برهان، به اثبات پیش فرض هایی نیاز دارد که برهان یاد شده بر آن ها استوار است. در ادامه، برخی از آن ها در قالب پرسش و پاسخ، تبیین می گردند.

۱.کدامین راز، نیاز و حکمتی، حق سبحانه را بر آن داشت تا معجونی مانند انسان کامل بیافریند؟ به عبارت دیگر، سرّ ضرورت این کار در چیست؟

پاسخ: در توضیح هستی شناسی عرفانی گفته شد که کمالی وجود ندارد که خداوند دارای آن نباشد. کمالات اکمل الهی وابستهٔ به غیر نمی باشند و در کنار آن ها، کمالات اسمائی نیز مطرح است که همه، مقتضای اکملیت اویند؛ به این معنی که ذات الهی، سرشار از آن کمالات است.

بر این اساس، فیض علی الدوام او اقتضا می کند که به هر نیاز و استعدادی پاسخ گوید و به همین جهت، آن کمالات، سرریز و متجلی می شوند.(۲)

از طرفی، انسان در عالم ثابت -که برگرفته از مقام علمی الهی است- تقاضای استعداد و دریافت چنین وجودی را دارد.

بانگ می آید که ای طالب بیا

جود، محتاج گدایان، چون گدا

جود، محتاج است و خواهد طالبی

هم چنان که توبه خواهد تائبی

بدین ترتیب، حرکت حبّی ایجابی، سراغ آفرینش انسان کامل می رود و با آفرینش او به غایت خود، واصل می شود. پس از آن، انسان کاملی که دارای جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و نیز جمیع حقایق سرّی اسماء ذاتی، صفاتی و فعلی است، پا به عرصه وجود می گذارد. او توحید را با بیانی که ناظر به



---

۱- مولوی.

۲- رک:جندی، شرح فصوص الحکم، ص۱۳۳؛ نقد النصوص، ص ۸۴ و مصباح الانس، ص۲۷۹.

این سه مرتبه است، اظهار می کند و این است معنی ذکر «لا ـ اله الا ـ الله، وحده، وحده، وحده»؛ زیرا عبارت «وحده» تکرار نیست؛ بلکه به ترتیب، ناظر به توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است.(۱)

پس، اشتیاق ذات به ظهور اسماء خود در تعینات، علت غایی ایجاد موجودات شده است.(۲)

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه شد

ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود

***

تا تماشای وصال خود کند

نور خود در دیده بینا نهاد

بر مثال خویشتن حرفی نوشت

نام آن حرف، آدم و حوا نهاد(۳)

بیان فلاسفه و حکمت متعالیه نیز در این زمینه راه گشای خوبی است. آنان معتقدند که حکمت الهی در آفرینش جهان، هدفی را دنبال می کند و آن هدف، پرورش و به سامان رساندن انسان بالفعل (انسان کامل) است. پس، چنین انسانی همواره باید باشد تا در آفرینش، عبث لازم نیاید.

شیخ الرئیس نیز در این باره بیان زیبایی دارد: «و غایه کمال العالم ان یحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النبات تحدث اما لاجله و اما لئلا یضیع مادّه... و غایه کمال الانسان ان یحصل لقوته النظرّیه العقل المستفاد و لقوّته العملیّه العداله و ههنا یختم الشرف فی عالم المعاد».(۴)



---

۱- جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص۵۵۱.

۲- شرح القیصری، ص۶۱.

۳- حافظ. ( به نقل از آشتیانی، هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص۱۶۵)

۴- ابن سینا، المبدأ و المعاد، صص ۹۹-۱۰۰.

از یک جا نمودن این دو بیان عرفانی و برهانی، می توان مفهومی یقین بخش به دست آورد و آن این که هر موجودی در این جهان، غایتی دارد که برای رسیدن به آن، در حرکت می باشد. انسان نیز غایتی دارد که همانا رسیدن به سعادت و کمال نهایی است. در این بین، انسان کاملِ به فعلیت رسیده، غایت حرکت وجودی انسانی محسوب می شود. پس اقتضای آن ایجاد و حرکت، وجود انسان کامل می باشد.(۱)

۲. با توجه به این مطلب که هدف خداوند از آفرینش، مشاهدهٔ تمامی اسماء و کمالات خود در آینهٔ وجود انسان کامل است، آیا اسماء و کمالات او، پیش از آفرینش انسان کامل، مجهول و مخفی بوده است؟ در ثانی، خدایی که شاهد و مشهود است و خود را با تمام اسماء و کمالات، در آینه ذات خود مشاهده می کند، دیگر چه نیازی دارد که خود را در مظهر نیز مشاهده نماید؟

درپاسخ این پرسش باید به مفهوم جلاء و استجلاء توجه کرد؛ جلاء، خود را در خود دیدن است و استجلاء، خود را در غیر دیدن. ابن عربی سرّ وجود انسان کامل را استجلاء می داند و می فرماید: «صاحب کمال به کمالات خود علم دارد؛ ولی در آینه دیدن، لذت دیگری است. حال، اگر غیر به گونه ای باشد که هر آن چه در ناظر وجود دارد، نشان دهد، نهایت مقصود حاصل گشته است».(۲)

توضیح این که، مشاهده خود در نفس خود، با مشاهده خود در مظهری که ممتاز از ظاهر است، یکسان نیست. وقتی که مظهر در خارج و حسّ، از ظاهر، ممتاز باشد و احکام مختص به خود را داشته باشد، صورتی که از خود در آن مشاهده می کند، صورتی است که مظهر، آن را با خصوصیات خود،



---

۱- رک:حسن زاده آملی، یازده رساله فارسی، صص ۱۹۵-۱۹۴.

۲- شرح قیصری، ص۶۱ و شرح فصوص، جندی، ص ۱۳۳.

اظهار نموده است.

برای مثال، وقتی انسان خود را در آینه مشاهده می کند، آینه، صورتی را نشان می دهد که در آینه های دیگر پیدا نمی شود؛ مثلاً، آینه مستطیل شکل، تصویر مستطیلی نشان می دهد.(۱)

اگر چه آینه روی جان فزای تواند

همه عقول و نفوس و عناصر و افلاک

ولی کسی ننماید تو را چنان که تویی

به جز من مسکین بی دل غم ناک

ظهور تو به من است و وجود من از تو

فلست تظهر لو لای لم اک لولاک

پس، گر چه ذات واجب در دو چهره بطون و ظهور، وحدت حقیقی خود را با همه اسماء و صفات و لوازم آن ها مشاهده می کند، ولی این دریافت ها، امری زاید بر ذات نمی باشد؛ لذا در این مفهوم، سه عنصر بیننده، آینه و شیء دیده شده واحدند و هیچ گونه تمایز وجودی و حتی مفهومی برای آن متصور نیست.

۳. حال که بر اساس حرکت حبّی و استجلاء، برای حق تعالی مشاهده خود در مظهرهای بیرونی، ضروری است، چرا عالم کبیر (جهان خارج موجود) آن مظهر نباشد؟

پاسخ: اگرچه چگونگی ترتیب چینش هستی -که پیش از این، مفصل بیان شد- پاسخ این سؤال را به دست می دهد، اما برای توضیح بیش تر باید گفت که عالم کبیر و جهان موجود، بدون حضور انسان کامل، وحدت حقیقی ندارد؛ بلکه عالم کثرات است و هر شیء موجود، تنها می تواند به اندازه و محدودیت خودش مظهر باشد.(۲) لذا وحدت عالم کبیر، تنها با وجود انسان کبیر تأ مین می شود.

۱- تحریر تمهید القواعد، ص ۵۷۵.

۲- شرح جندی، ص۱۸۹ و نقد النصوص، ص۹۳.

همین معنی از احتجاج هشام بن حکم با عمرو بن عبید به دست می آید که در آن، امام را به عنوان قلب هستی که عهده دار پیوند اعضا و اجزای پراکنده است، معرفی نمود.(۱)

نتیجه این سه پرسش را می توان این گونه خلاصه کرد: در سه مرتبه مقام ذات، تعین اول و تعین ثانی-که در آن ها جنبه وحدت غلبه دارد- مجالی برای بروز اسماء تفصیلی نیست. در این سه مقام- که صقع ربوبی هستند- هر چند مشاهده ذات و اسماء ممکن است، اما چون سراسر وحدت اند، مشاهده کثرت اسمایی در آن ها میسر نمی شود .

در عالم عقل، مثال و ماده نیز هر چند مشاهده اسماء ممکن است، ولی از آن جا که همه آن ها، کثرات و جدا جدایند، صلاحیت اظهار جمیع اسماء الهی را ندارند.

پس روشن شد که سه مقام اول، وحدت بدون کثرت و سه مقام دوم، کثرت بدون وحدت هستند؛ از این رو، برای ایجاد مظهری که توان ارائه مقام جمع و تفصیل را داشته باشد، نیاز به انبعاث دیگری است که آن، انسان کامل است.

برهان فوق، ضرورت وجود مظهری را ثابت می کند که از یک سو جنبه عنصری و طبیعی دارد و مصداق «يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشى فِي الْأَسْواقِ»(۲) است و از دیگر سو، جنبه آسمانی دارد و مصداق «دَنا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى»(۳) است.



---

۱- رک: مجله تخصصی کلام اسلامی، رحیم لطیفی، مقاله «امام، قلب امت»، مسلسل ۴۷، سال ۱۳۸۲، ص۱۴۶.

۲- سورۀ فرقان، آیۀ ۷

۳- سورۀ نجم، آیۀ ۹.

از طرف دیگر، به سبب آن که اسم «لَیْسَ کمِثْلِهِ شَیْ ء»(۱)، همواره خواهان مظهر می باشد و تنها مظهر آن، همان کون جامع (انسان کامل) است، با ارتحال یک انسان کامل، انسان کامل دیگری پا به رکاب خواهد شد؛ چراکه با وفات عنصری او، بعضی از مراتب آن کون جامع، از ظهور به بطون و از شهادت به غیب، مستور می شود. لذا می بایست با غروب هر انسان کاملی، طلوع انسان کامل دیگری آغاز گردد و این، معنای آن گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «الا انّ مثل آل محمد کمثل نجوم السماء؛ اذا هوی نجم، طلع نجم».(۲)

تلخیص پیش فرض ها

هر یک از مخلوقات، بسته به محدودیت و اندازه خویش، مظهر و جلوه اسم یا اسمائی از اسامی الهی اند. عالم عقل، تنها اسماء تنزیهی حق سبحانه را جلوه می دهد؛ عالم ماده، اسماء تشبیهی او را و...

هر چند خداوند، خود را در ذات خود می بیند و شاهد و مشهود است، اما جلاء (خود را در خود دیدن)، غیر از استجلاء (خود را در غیر دیدن) است. صاحب کمال، عالِم به کمالات خود است؛ ولی در آینه دیدن، لذت دیگری دارد.(۳)

پس عموم مخلوقات نمی توانند آینه هایی تمام نما برای نمایش اسماء خداوند باشند و به مظهر و آینه ای دیگر نیاز است که نشان دهنده همه اسماء و صفات باشد. این، همان انسان کامل است که از سویی، جنبه عنصری و طبیعی دارد و از سوی دیگر، جنبه الهی و آسمانی.

ص:۱۵۲

---

۱- سورهٔ شوری، آیهٔ ۱۱.

۲- تحریر تمهید القواعد، ص۵۵۲.

۳- ابن عربی، فصوص الحکم، ص ۴۸.

**طرح برهان با توجه به جایگاه خلیفه الله در روند خلقت**

ذات حضرت حق، بی نیاز از جهان و جهانیان است؛ اما حرکت حبّی و میل جمال به جلوه اسماء و صفات نامتناهی، چنین اقتضا کرد که مظاهری داشته باشد و همین، باعث پیدایش و ظهور کائنات شد.

از طرفی، اسماء الهی، نسبت به یکدیگر درجاتی دارند. مثلاً همه اسماء و صفات، در حیطه هفت اسم اصلی – یعنی حی، عالم، مرید، قادر، سمیع، بصیر و متکلم- هستند. این هفت اسم نیز در حیطه چهار اسمِ اول، آخر، ظاهر و باطن قرار می گیرند و این چهار اسم، در حیطه دو اسم جامع دیگر- یعنی رحمان و رحیم- و این دو اسم نیز، سرانجام، درحیطه اسم جامع «الله» مطرح می شوند.

پس، از آن جا که اسم «الله»، جامع جمیع اسماء الهی و محیط به همه آن ها است، می بایست مظهری کلی و جامع داشته باشد. آن مظهر، خلیفه خداوند است؛ که به همه کائنات، احاطه و حاکمیت دارد و اصل، منشاء و مبداء کائنات، و در نزول و صعود، سرچشمه فیض و امداد است. مقام نبوت و امامت، مظهری از این خلافت و ولایت تکوینی است.(۱)

جان این برهان در سخن نورالدین جامی قابل مشاهده است:

در آن خلوت که هستی بی نشان بود

به کنــج نیســتی، عالــم نــهــان بود

وجــودی بود از نــقــش دویــی دور

زگفــت وگــوی مائــی و تــوئــی دور

وجــودی مــطــلــق از قیــد مــظــاهر

به نور خویــشــتن بر خویــش ظاهر

دل آرا شاهــدی در حجله غیــب

مــنزه دانــش از هر تهمت و عیب

بــرون زد خیــمه ز اقــلــیم تــقــدس

تــجــلــی کــرد در آفــاق و انــفــس

۱- یثربی، فلسفه امامت، ص ۲۲۵.

به هر آینــه ای بــنمــود روئــی

به هرجا خواست از غیب گفتگویی(۱)

### دلیل دوم ولیّ اسم خدا و مایه بقاء عالم

دلیـل پیشـین -که درفصـل قبل ارائه گشت- ناظر به سرّ پیـدایش عالم و آدم بود. به عبارت دیگر، در آن دلیل به این پرسـش پاسخ دادیم که چرا جهان و انسان کامل، موجود شد؟

اما دلیل حاضر، بیش تر به استمرار آفرینش توجه دارد. یعنی همان گونه که پیدایش جهان، طفیل وجود انسان کامل می باشد، پایداری و نگهداری آن نیز طفیل اسـتمرار وجود انسان کامل است؛ پس وجود انسان کامل، برای برقراری جهان، همواره لازم است.

انسـان کامـل دارای شـئون مختلفی است؛ که از جمله آن، ولاـیت، رسـالت، نبوت، امـامت و ... می باشـد. دراین بین، ولایت اصل و باطن دیگر شـئونات است، رسالت و نبوت پایان پذیرنـد؛ اما امامت و ولایت، هرگز منقطع نخواهند شد، در طول تاریخ عالم ولیّ زمان همواره بوده است و گاهی می شده است که شخصی ولیّ الله بوده ولی نبیّ الله و یا رسول الله نبوده است.

توضیـح مطلب آن که مـدار رسالت و نبوت، بر نیازمنـدی های ملکی و پایان پـذیر- چون سیاسـیات، معاملات، عبادات و ...- استوار است و لذا هرگاه تشریع کامل (دین اسلام) به تمام این نیازمندی ها پاسخ بگوید و آن ها را برطرف نماید، دیگر نیازی به نبی و رسول جدید نیست؛ از این رو، نبوّت و رسالت، پایان پذیر است.(۲)

در مقابل، وظیفه و مقام امامت، راهنمایی انسان ها به سرمنزل مقصود



---

۱- نصری، فلسفه آفرینش، ص ۲۳۱ و جعفری، شریعه خرد، ص ۶۱.

۲- امام خمینی، تعلیقات علی شرح الفصوص، ص ۱۷۸.

است؛ پس تا راه و راهرو و منزل برقرار است، راهنما نیز لازم است.(۱)

علاوه بر این، «رسول» و «نبی» از اسماء الهی نیستند؛ اما «ولیّ» از اسماء خداوند است؛ لذا منقطع نمی گردد.(۲)

اما شأن ولایت، بسیار عمیق تر و گسترده تر از مقام نبوّت و حتی امامت است. در حقیقت، ولایت، باطن شریعت است(۳) و ولیّ، سرپرست نظام هستی به اذن خدای سبحان.(۴)

شیخ عطار در بیان معنای ولایت می گوید:

ولایت برتر از طور عقول است

از این معنی که عقلت بوالفضول است

ولایت عالم عشق است میدان

که عقل آن جا بود مدهوش و حیران(۵)

وی، هم چنین، در معنای دوام ولایت، این چنین می سراید:

به هر وقتی و هر دور و زمانی

بود صاحب دلی در هر مکانی

وجود او بلاها می کند دفع

به جمله مردمان از وی رسد نفع

نباشد ختمشان تا روز محشر

که گردد این جهان یک سر مکدّر(۶)

بنابراین، محور برهان حاضر، جنبه امامتی و ولایتی انسان کامل می باشد؛ که به اذن خداوند و به موجب اقتضای جایگاه وجودی اش، به آن دست یافته است.



---

۱- موضوع پایان نبوت و استمرار ولایت و امامت، در احادیث و سخنان دانشمندان دین بسیار آمده و کاملاً برهانی شده است. رک: تفسیر صافی، ج۱، ص۲۳؛ تهرانی، امام شناسی، ج ۲، ص۱۵۷ و امام خمینی، تعلیقات علی شرح الفصوص، ص۱۷۸.

۲- حسن زاده آملی، یازده رساله، نهج الولایه، ص ۱۷۵.

۳- رک: مجموعه آثار استاد مطهری، ج۴، ص ۴۴ - ۹۱۷.

۴- فصوص الحکم، ص ۱۳۵.

۵- فاضلی، اندیشهٔ عطار، ص ۱۰۹.

۶- فاضلی، اندیشهٔ عطار، ص ۱۰۵.

از آن جا که برهان عقلیِ اثباتِ مقام ولایت بر آفرینش برای انسان کامل و تحلیل آن، نیازمند بررسی چگونگی ریزش نظام هستی از مبدأ فیاض است، برای اقامهٔ برهان، ناگزیر از بیان اجمالی مباحث بخش نخست هستیم.

گفته شد که حقیقت انسان کامل، همه حقایق (تعین اول، تعین ثانی، عالم عقل، عالم مثال و عالم ماده) را در خود گرد آورده است. او علی رغم آن که از اکوان (ما سوی الله) است، می تواند مقامات گوناگونی را در خود جای دهد و جامع جهت حقّانی و الهی باشد. سرّ اشرفیت، خلافت و ولایت او نیز در همین دوسویه بودنش است. لذا انسان کامل، واسطه فیوضات الهی و مواهب ربوبی به ما سوی الله و نیز مایه حفظ آفرینش است.(۱)

جامی در این زمینه می گوید: «حق سبحانه و تعالی در آینه دل انسان کامل- که خلیفه او است- تجلی می کند و عکس انوار تجلیات از آینه دل انسان کامل بر عالم، فایض می گردد. تا این کامل در عالم باقی است و تجلیات ذاتیه و رحمت رحمانیه و رحیمیه را به واسطه اسماء و صفاتی که موجودات عالم، مظاهر و محل استوای آن ها است، از حق استمداد می کند، عالم به این استمداد و فیضان تجلیات، محفوظ می ماند».(۲)

این برهان عرشی، در لسان روایات و سخنان اهل فن، به خوبی، در قالب فرشی تمثیل شده است. برای مثال، امیر بیان علیه السلام می فرمایند: «جایگاه من نسبت به خلافت، مانند جایگاه قطب (محور) نسبت به آسیاب است».(۳)



---

۱- رک: جامی، نقد فصوص، ۳۰؛ قونوی، مصباح الانس، ص ۹۸ و آینه پژوهش، انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، سال دهم، شماره ۵۸، ص ۶۴.

۲- جامی، نقد النصوص، ص ۸۹. (به نقل از: خردنامه، مسلسل ۴۰، ص ۷۹)

۳- نهج البلاغه، خطبه شقشقیه.

بایـد توجه داشت که خلافت الهی، همان امانتی است که آسـمان ها، زمین و کوه ها از قبول آن، امتناع ورزیدند.(۱) علاوه بر این، علامه طباطبایی بـا بیانی زیبا و با اسـتناد به خود قرآن، ثابت کرده است که مراد از امانت در آیه مورد نظر، همان ولایت الهی است.(۲)

امام صادق علیه السلام نیز در تمثیل فرشی برهان انسان کامل فرموده اند: «اگر زمین، بی امام شود، از بین می رود؛ همان گونه که آسیاب، بدون محور، خراب شود».

هم چنین امام هشتم علیه السـلام می فرمایند: «امام، ابر بارنده، باران سـیل آسا، خورشـید درخشـنده، آسمان سایه افکن، زمین گسترده، چشمه جوشنده و ... است».(۳)

ابن عربی (متوفای ۶۳۸ ق) در تقریر این برهان، نخست، دلیل اول را – که در بخش نخست مطرح شـد-بیان می کنـد و عنوان می دارد که چون موجودات دیگر، هیچ کدام، شایسـتگی نمایش تمامی اسـماء و صفات الهی را ندارند، خداوند، انسان کامل را آفرید تا آینه تمام نمای او باشد.(۴)

جلوه ای کرد رُخت، دید ملک عشق نداشت

عین آتش شد از این غیـــرت و بـــــر آدم زد(۵)



---

۱- «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمـانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْـفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً» سورهٔ احزاب، آیـهٔ ۷۲. لازم به ذکر است که در برخی تفاسیر، امـانت الهی به حضـرت هابیل تفسیر شـده است. رک: تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ج ۸، ص۹۵ و ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج۱۶، ص۲۷.

۲- طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۵۵.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، کتـاب الحجه، باب ان الارض لا تخلو عن الحجه، ح ۱۰ و شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج۲، ص۵۹۷.

۴- فصوص الحکم، ص ۴۹.

۵- دیوان حافظ شیرازی .

و پس از آن، به تقریر دومین دلیـل می پردازد و این موضوع را بیان می دارد که چون انسان کامل، واسـطه وصول رحمت حق تعالی به خلق می باشد، پایداری عالم نیز به وجود او وابسته است. به اعتقاد او، نسبت انسان کامل به عالم، مانند نسبت نگین به انگشتر است. یعنی همـان گونه که نگین، محـلّ نقش و علاـمت سـلطان است و بـا مهر زدن توسـط آن، خزائن حفظ می شود، خداوند نیز به وسیله انسان کامل، عالم را حفظ می کند.(۱)

او در جایی دیگر، این نسـبت را به گونه ای دیگر بیان می کنـد: «انسان کامل، مانند سـتون جهان خلقت است؛ همان گونه که خانه یا خیمه، بدون ستون نمی پاید، عالم نیز بدون انسان کامل برقرار نمی ماند».(۲)

قیصری (متوفای ۸۵۱ ق) در شـرح سـخن ابن عربی، به گوشه های پنهان این دلیل اشاره کرده و گفته است: «خداوند، پیش از آفرینش انسـان کامـل، خود، هستی را حفظ می کرد؛ اما پس از آفرینش او، به واسـطه او این مهم را انجام می دهـد. انسان، به سبب خلافتی که دارد، عالم را حفظ می کنـد و به همین سـبب، خلیفه نامیده شده است... حق تعالی در آینه دل انسان کامل، تجلّی می کند و انوار الهی از دل او بر عالم می تابد؛ پس عالم، به واسطه این فیض، باقی است».(۳)

عبدالکریم جیلی (متوفای ۸۰۵ ق) نیز در این رابطه می گویـد: «الانسان الکامل، هو القطب الذی تدور علیه افلاک الوجود من أوله الی آخره».(۴)

هم چنین سید حیدر آملی (متوفای ۷۸۳ ق) معتقد است که به اعتقاد اکثر



---

۱- فصوص الحکم، ص ۵۰.
۲- ابن عربی، الانسان الکامل، ص ۱۵ و آملی، نص النصوص، ص ۳۰۴.
۳- شرح القیصری علی فصوص الحکم، ص ۷۳.
۴- جیلی، الانسان الکامل، ص ۲۰۶.

محققین، آیه شریفه «اللَّهُ الَّذی رَفَعَ السَّماواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها»(۱) به انسان کامل اشاره دارد که افلاک و املاک، به او استوارند.(۲)

کی جهان، بی قطب باشد پایدار

آسیاب از قطب باشد بر قرار

گر نماند در زمین، قطب جهان

کی تواند گشت بی قطب آسمان

قطب شیر و صید کردن کار او

باقیان این خلق باقی خوار او(۳)

### دلیل سوم میوه و غرض خلقت

#### اشاره

پیش از بیان عرفانی این دلیل، مناسب است مقدمات استدلال با بهره گیری از قواعد علم کلام، پی ریزی شود:

خدای حکیم از آفرینش جهان، غرض و هدفی داشته است؛ چرا که کار بی هدف، نشانه کاستی، و منافی حکمت است؛ و حال آن که خداوند از این امر، منزه است. (۴)

از سوی دیگر، موجود عالی (انسان کامل)، هیچ گاه در خدمت و برای موجود دانی (عالم طبیعت و عنصر) آفریده نمی شود؛ وگرنه آن موجود، عالی نخواهد بود.(۵)

بنابراین، هیچ کدام از عناصر طبیعت، مقصود و غرض خلقت نیستند؛ بلکه شایستگی این مقام را، تنها، موجودی دارد که از همه برتر و والاتر است؛ که



---

۱- سورهٔ رعد، آیهٔ ۲ و سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۰.

۲- حیدر آملی، نص النصوص، ص ۳۰۴.

۳- عطار نیشابوری.

۴- علامه حلی، کشف المراد، ص ۳۰۶.

۵- صدرالدین شیرازی، الحکمه المتعالیه، ج ۵، صص ۲۰۰-۲۰۲.

او در گام اول، حیوان ناطق (نوع انسان) و در گام نهایی، انسان کامل می باشد.

پس باید همواره انسان کامل در هستی و عالم عنصری باشد تا خلقت لغو و معدوم نشود.

در همین راستا شیخ الرئیس می گوید: «کمال العالم الکونی أن یحدث منه انسان و سائر الحیوانات و النباتات یحدث إما لاجله و إما لئلا تضیع الماده...و غایه کمال الانسان ان یحصل لقوته النظریه العقل المستفاد».(۱)

به گفته عزیز الدین نسفی (قرن ۷)، «آدمیان زبده، خلاصه و میوه درخت موجودات اند و انسان کامل، زبده و خلاصه میوه آدمیان است؛ و درخت مثمر، بدون میوه نشاید». (۲) پس انسان کامل، به عنوان هدف و غرض آفرینش، باید همواره موجود باشد؛ چرا که آفرینش بدون علت غایی، محکوم به فساد و تباهی است.(۳)

با وجود قوت این استدلال، اثبات مقدمه اول آن، مبتلا به مشکلی است؛ و آن این که منتقدین می گویند هدفمندی و غرض داشتن، نشانه نقص فاعل است. گویی که فاعل قصد دارد با حصول غرض، کاستی و نقصی را از خود برطرف نماید و به استکمال، نائل شود؛ و حال آن که خداوند، از هرگونه کاستی به دور است.

اهل کلام و فلسفه، هرکدام، بر اساس قواعد و اصول خود، پاسخ های



---

۱- حسن زاده آملی، یازده رساله، ص۱۶۶ و همو، انسان کامل ازدیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۹۴.

۲- نسفی، الانسان الکامل، ص۵.

۳- حسن زاده آملی، یازده رساله، نهج الولایه، ص۱۶۶.

قانع کننـده ای به این مشـکل داده انـد. از جمله آن که در آفرینش هستی، برگشت غرض به خود مخلوقات است؛ و دیگر این که در موضوع خلقت، فعل، هدفمند می باشد، نه فاعل.

در این میـان، عرفـان و حکمت متعـالیه، همین اسـتدلال را به گـونه ای مطرح کرده انـد که ضـمن اثبـات هـدف و غرض برای آفرینش و نیز اثبات انسان کامل به عنوان هدف خلقت، مشکل مذکور را از ریشه پاسخ گفته است.

در این بیـان، اگرچه انسـان کامـل به عنوان هـدف و علت آفرینش مطرح می شود، امـا در حقیقت، خود ذات خداونـد، غرض خلقـت اسـت؛ چرا که هـدف و مقصـود خداونـد از آفرینش، چیزی جـدا و بیرون از ذات خـویش نبـوده است تـا درسـایه آن، کاستی یا نقصی را از خود برطرف نماید و به استکمال برسد.

به عبـارت دیگر، خداونـد بر اساس حبّ الـذات، دست به آفرینش زد تا شـناخته شود و از ره گـذر این شـناخت، دیگران را به کمـال مقصود برسانـد. لـذا در این آفرینش، همواره بـایست انسـان کاملی که به نهایت شـناخت رسـیده است، موجود باشـد تا معلول، بدون علت غایی نماند.

مؤیـد اصـلی این معنا، حـدیثی قدسـی است که در منابع عرفانی، برای تبیین هدف و غرض آفرینش، بسـیار مورد اسـتفاده قرار گرفته است. در آن حدیث، خداوند می فرماید: «کنت کنزاً مخفیاً فأحببت أن اُعرَفَ وخلقت الخلق لکی اُعرَف».(۱)

گنج مخفی بود؛ ز پُری چاک کرد

خاک را تابان تر از افلاک کرد

گنج مخفی بود؛ ز پُری جوش کرد

خاک را سلطان اطلس پوش کرد



---

۱- «من گنجی پنهان بودم و دوست داشـتم (می خواسـتم) شـناخته شوم؛ پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم». رک: حسن زاده آملی، انسان کامل ازدیدگاه نهج البلاغه، صص۱۹۹-۱۹۴.

«کنز مخفی» در اصطلاح عرفان نظری، مرتبه «هوئیت مطلقه» است؛ یعنی مقام و مرتبه ای که در آن، اثری از تعین و تقید نیست و هیچ رنگ و نشانی ندارد.

پس از این مرتبه، ذات حق تعالی برای خودش تجلی پیدا می کند و به این ترتیب، تعین ذاتی محقق می شود. دراین مرتبه - که مرتبه «احدیت» است- حق تعالی، کمالات ذاتیه خود را به نحو اجمال و بساطت در خود مشاهده می کند؛ لذا در این مرحله، صفات و کمالات گوناگون خداوند – چون علم، قدرت، سمع، حیات و ...- از یک دیگر تمیز داده نمی شوند؛ چرا که به نحو بساطت و اجمال هستند و از همین رو، کنز مخفی خوانده می شوند.

«فأحببت» حاکی از تجلی عشق و حبّ حق تعالی به ذات خویش است. ملاک عشق و ابتهاج، ادراک کمالات است و خداوند نیز از سویی دارای کمالات بی نهایت است و از سوی دیگر، مُدرک ذات خویش؛ لذا عشق و ابتهاج او به ذاتش، فوق هرگونه عشق و ابتهاج است.

پس تا بدین جا حق تعالی دو تجلی کرده است؛ یکی، تجلی علمی اجمالی-که در آن، صفات و اسماء خود را به نحو اجمال مشاهده نموده است- و دیگری، تجلی عشقی- که نمایشگر حب ذات او به خویش می باشد-.

پس از این دو تجلی، تجلی سوم یا مقام «واحدیت» تحقق پیدا می کند. در این مقام، حق تعالی، صفات خود را به تفصیل مشاهده می نماید؛ چرا که بر اثر تجلی عشقی، صفات و کمالات خداوند، از یک دیگر متمایز و ممتاز شده اند؛ به طوری که می توان گفت حق تعالی، عالم، قادر، حی، سمیع، بصیر، مرید و متکلم است. اگرچه باید در نظر داشت که این «اسامی سبعه» و اعیان ثابته، به صورت واحد و بسیط در ذات خداوند موجودند.

ص:۱۶۲

پس حب ذات به ذات (تجلی عشقی)، موجب تجلی اسماء و صفات می شود؛ و این تجلی نیز مستلزم اعیان ثابته _ که از لوازم آن به شمار می رود_ است.

پس از این مرتبه، تجلی چهارم صورت می گیرد که بر اثر آن، اعیان ثابته در جهان هستی، تحقق خارجی پیدا می کنند.

جمله «فخلقت الخلق» در آن حدیث قدسی، ناظر به همین مرحله بود. کلمه خلق، در واقع، نمایشگر همان اضافه اشراقیه ذات حق تعالی است و به این حقیقت اشاره دارد که همه موجودات، از مبداء وجود- که فیاض علی الاطلاق است- صادر شده اند.

از آن چه تاکنون گفته شد مشخص گشت که پس از ظهور علمی ذات مقدس اله به نحو کثرت اسمائی و صفاتی در عین وحدت حقه حقیقیه وجودیه- که در مرتبه واحدیت رخ داد- در این مرحله، مشیت و رحمت واسعه ذات حق تعالی، به نحو وحدت ظلّیه حق در کثرت تعینات و اسماء ظاهره، ظهور فعلی پیدا می کند و این، همان مقام «لکی اعرف» است.

جمله «لکی أعرف» به غایت و هدف خلقت -که همان ظهور و هویدایی ذات مبداء وجود است- اشاره دارد؛ و روشن است که با این بیان، غایت و نتیجه خلقت پروردگار، ظهور و هویدایی خودش می باشد.

پس، غرض و داعی در ایجاد، اولاً و بالذات، ظهور و هویدایی ذات مقدس حق تعالی است؛ و ثانیاً و بالعرض، ظهور تعینات و ماهیات ممکنه؛ که در حقیقت، مترتب بر ظهور و هویدایی ذات حق می باشد. لذا مفاد جمله «و خلقت الخلق لکی أعرف» این است که خلقت نمودم تا ظاهر و هویدا شوم؛ نه این که کسی مرا بشناسد و معروف احدی شوم.

لذا باید گفت که شناسایی ذات مقدس او توسط خلق، غایت ایجاد و نتیجه خلقت نیست و حتی اگر کسی هم او را نشناسد، هر آینه، مقصود از

خلقت و ایجاد، حاصل است.(۱)

### در هر زمان، تنها یک انسان کامل، قائم است

برآیند سخنان اهل فن در این زمینه این است که در هر زمان، تنها یک مصداق انسان کامل، قائم و عهده دار مسئولیت های سترگ مقام خلیفه اللهی است.

سرّ این مطلب از جایگاه انسان کامل در نظام هستی شناسی عرفانی - که پیش از این توضیح داده شد - هویدا می شود. بر آن اساس، انسان کامل، مظهر تمام نمای اسماء موجودی است که «لَیْسَ کمِثْلِهِ شَیْ ء»(۲). پس اگر صاحب مظهر، مانندی ندارد، مظهر او نیز متعدد نخواهد بود.(۳)

انسان کامل، چون محور آسیاب ِ جهان آفرینش است.(۴) تمام نظام ِ گردشی عالم، دور یک محور می چرخد(۵) و لذا تعدد محور، موجب اختلال نظام می شود. حال آن که کوچک ترین ناهماهنگی و به هم ریختگی در هیچ کجای نظام آفرینش، مشهود نیست.

علاوه بر این، خداوند سبحان، بر یکی بودن خلیفه تصریح فرموده است:



---

۱- فرغانی، مشارق الدراری، ص۴۸۴ و ۶۴۵ ؛ صدر الدین شیرازی، أجوبه المسائل (رسایل فلسفی)، صص۴۸-۱۹.

۲- سورهٔ شوری، آیهٔ ۱۱.

۳- تحریر تمهید القواعد، ص ۵۶۳.

۴- قال امیرالمؤمنین علیه السلام : «انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحِی» ( نهج البلاغه، خطبه شقشقیه).

۵- رک: جیلی، الانسان الکامل، ص۲۰۶ و جوادی آملی، رحیق مختوم، بخش سوم از جلد دوم، ص۲۳۳. لازم به ذکر است که این روایت، تاب دو معنی را دارد: یکی جایگاه علی علیه السلام نسبت به حکومت (اعتباریات) و دیگری جایگاه ایشان نسبت به امور حقیقی (تکوینیات).

«إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَه»(۱). اساساً از آن جا که انسان کامل، قلب عالم امکان است و همان گونه که قلب آدمی، بیش از یکی نیست، قلب جهان آفرینش نیز یگانه می باشد. نسفی در تأیید این مطلب گفته است: «...و این انسان کامل، همیشه در عالم باشد و زیادت از یکی نباشد؛ از جهت آن که تمامت موجودات، هم چون یک شخص است و انسان کامل، دل آن شخص است و موجودات بی دل نتوانند بود و دل زیادت از یکی نبود».(۲)

آشتیانی نیز در این باره گفته است: «فالعالم کله تفصیل آدم و آدم هو الکتاب الجامع فهو للعالم کالروح من الجسد... فبالانسان الکامل ظهر کمال الصوره فهو قلب لجسم العالم الذی هو کل ما سوی الله».(۳)

در شرح قیصری بر فصوص ابن عربی نیز این معنا چنین تأیید شده است: «فالقطب الذی علیه مدار احکام العالم و هو مرکز دائره الوجود من الازل الی الابد واحد باعتبار حکم الوحده».(۴)

بر اساس آن چه گفته شد، هرگاه در یک عصر، دو نفر دارای صلاحیت امامت باشند، حتماً یکی از آن دو، امام و دیگری، مأموم خواهد بود.(۵)

ص:۱۶۵

---

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.

۲- نسفی، الانسان الکامل، ص ۵.

۳- آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۷۲۶.

۴- ا بن عربی، الفتوحات المکیه، ج۶، ص ۴.

۵- تحریر تمهید القواعد، ص ۵۶۳ و ابن عربی، الفتوحات المکیه، السفر الحادی عشر، ص ۲۶۷.

## تطبیق انسان کامل بر امام علیه السلام

### اشاره

تـا این جـا اصل لزوم وجود مسـتمرّ انسان کامل، برهانی شـد. اکنون مـدعا این است که چنین موجودی، همان پیشوایان الهی- اعم از نبی، رسول و اوصـیای آنان- است که شـرع مقدس بر وجود مستمرّ آن ها در پهنه هستی، اصرار دارد و تمام ادیان الهی بر اصل وجود ایشان متفق اند.

برای اثبـات یگـانگی دو حقیقت «انسـان کامل» و «پیشوای الهی» می بایست ابتـدا در پرتوی قرآن و احادیث، سـیما، وظایف و ویژگی هـای پیشوایـان الهی را ترسـیم کنیم و پس از آن، سـیمای انسـان کامـل، وظـایف و ویژگی هـای او را بـا مطالعه متون عرفانی و حکمت متعالیه بررسی نماییم؛ تا به خوبی روشن شود که آیا این دو حقیقت، یک وجودند یا دو وجود؟!

### الف. سیما و اوصاف پیشوایان الهی در قرآن

قرآن کریم، از ویژگی هـا و وظـایف پیشوایـان الهی، بسـیار سـخن گفته است؛ لـذا در این بخش، به بیـان مفاد برخی از آن ها بسنده می کنیم.

۱. شناسایی، انتخاب و معرفی آن ها بر عهده خداوند است

آیات گوناگونی از قرآن به این حقیقت اشاره دارند؛ از جمله:

«وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»؛(۱) مردمان عادی از خدا درخواست می کنند که از جانب خودش برای آنان ولیّ قرار دهد.

«وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً»؛(۲) خود شایستگان نیز از خدا درخواست می کنند که آنان را مقام امامت دهد.

ص:۱۶۶

---

۱- سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۵.

۲- سورهٔ فرقان، آیهٔ۷۴.

«وَ اجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ أَهْلی».(۱) حتی خود پیامبر نیز امر انتخاب و معرفی چنین انسانی را از خدا می خواهد.

این موضوع، نشانگر آن است که انسان های عادی، نه تنها قدرت شناخت پیشوایان الهی را ندارند، بلکه حق این انتخاب نیز به آنان داده نشده است. چنان چه خداوند می فرماید:

«إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَه»(۲) ؛

«إِنِّی جاعِلُک لِلنَّاسِ إِماماً(۳)».

یعنی امر نصب و معرفی خلیفه الله و امامان الهی، کار خدا است.

۲. معصوم هستند

به استناد آیه شریفه «أَطیعُوا اللَّهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکم»(۴)، از سویی، عطف اطاعت از «اولو الامر» به اطاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و از سوی دیگر، دستور پیروی از آن ها به طور مطلق (در همه امور و بدون چون و چرا) گواه بر عصمت اولو الامر است.(۵)

۳. یکی از آن ها همواره روی زمین وجود دارد

بر اساس آیه شریفه «وَ إِذْ قالَ رَبُّک لِلْمَلائِکهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَهً» (۶)، اولین انسان روی زمین، خلیفه الهی بوده است و لذا سایر انسان ها فرع وجود او هستند؛ به گونه ای که اگر چنین

ص:۱۶۷

---

۱- سورهٔ طه، آیهٔ ۲۹.

۲- سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.

۳- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

۴- سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.

۵- رک: فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص۱۱۶.

۶- سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.

انسانی نباشد، سایر انسان ها نیز نخواهند بود.(۱)

هم چنین، خداوند برای بیان موضوع جعل خلیفه، از فعل ماضی (جعلتُ) یا مضارع (اَجعلُ) -که بر انجام یک باره فعل، دلالت دارند- استفاده نکرده؛ بلکه در قالب اسم فاعل(جاعل)، بر استمرار این امر صحّه گذارده است. علاوه بر این، «جاعل» را مانند آیه «إِنِّی جاعِلُک لِلنَّاسِ إِماماً» (۲) مقید به شخص یا زمان خاصی نکرده است تا معنای آن، محدود نشود.(۳)

۴. عبدِ مخلص خداوند هستند

آنان تنها کسانی هستند که به نهایت عبودیت رسیده و از ره گذر این مقام، در نزد خداوند، به جایگاه رفیعی نائل شده اند. قرآن در توصیف پیامبران، بیش از هر چیز به این ویژگی آنان اشاره کرده و علت دست یابی آنان به مقامات بالا را در همین خصوصیت دانسته است.

چنان چه از زبان حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیًّا»(۴) و خضر نبی علیه السلام - معلّم حضرت موسی علیه السلام - را این چنین به مقام بندگی می ستاید: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْما» (۵) و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، را با صفت عبد می خواند: «سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ

ص:۱۶۸

---

۱- مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج۴، ص۹۳۳.

۲- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

۳- حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۰۵.

۴- سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۰.

۵- سورهٔ کهف، آیهٔ ۶۵.

الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی»(۱).

هـم چنیـن در آیـات مختلفی، عبـاد الله را بـه بهـترین ویژگی هـا مـدح کرده اسـت: «یـا عِبـادِ لاـ خَـوْفٌ عَلَیْکمُ الْیَـوْمَ وَ لاـ أَنْتُمْ تَحْزَنُون»(۲)،«إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَک عَلَیْهِمْ سُلْطان»(۳)

۵. بر همه چیز، احاطه دارند

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم در تبیین آیه «وَ کلَّ شَـیْ ءٍ أَحْصَـیْناهُ فی إِمامٍ مُبین»(۴) فرمود: «علی علیه السـلام امامی است که خداوند علم همه اشـیاء را در او گنجانده است».(۵) از این بیان مشـخص می شود که هر آن چه در انسان کامل گرد آمده، در قرآن نیز هست.(۶)

۶. کارهایی غیر عادی و شگفت، انجام می دهند

قرآن کریم در توصـیف ویژگی های حضرت عیسی علیه السلام، از زبان خود او، چنین می فرماید: «وَ أُبْرِئُ الْأَکمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ».(۷)

۷. از علم و آگاهیِ والایی برخوردارند

خداوند درباره حضرت آدم علیه السلام می فرماید: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ



---

۱- سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱.

۲- سورهٔ زخرف، آیهٔ ۶۸.

۳- سورهٔ حجر، آیهٔ ۴۲ / سورهٔ اسراء، آیهٔ ۶۵.

۴- سورهٔ یس، آیهٔ ۱۲.

۵- بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۴۲۷.

۶- عبدالرحیم دماوندی، شرح اسرار اسمای حسنی (به نقل از آشتیانی، منتخبی از آثار حکمای الهی، ص۸۵۷).

۷- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۹.

کلّها»(۱) و حضرت ابراهیم علیه السلام را آگاه به ملکوت آسمان ها و زمین می داند: «وَ کَذلِکَ نُری إِبْراهیمَ مَلَکوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض»(۲)

۸. علم غیب دارند

این موضوع از آیات مختلفی استفاده می شود؛ از جمله:

«وَ أُنَبِّئُکمْ بِما تَأْکلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکم»(۳)؛

«فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدا إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول»(۴) ؛

«وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُطْلِعَکمْ عَلَی الْغَیْبِ وَ لکنَّ اللَّهَ یَجْتَبی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاء».(۵)

۹. ترس و اندوهی ندارند

قرآن کریم در توصیف اولیای الهی می فرماید:

«الَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللَّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ»(۶)؛

«أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»(۷)



---

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۱.

۲- سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۵.

۳- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۹.

۴- سورهٔ جن، آیهٔ ۲۶ و ۲۷.

۵- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۹.

۶- سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۹.

۷- سورهٔ یونس، آیهٔ۶۲.

۱۰. بر یقین کامل هستند

این ویژگی را می توان از آیات مختلفی استخراج نمود؛ از جمله:

«أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُون»(۱)؛

«وَ کذلِک نُری إِبْراهیمَ مَلَکوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکونَ مِنَ الْمُوقِنین»(۲)

برخی دیگر از صفات پیشوایات الهی در قرآن، چنین است:

کارشان تنها برای رضای خدا است؛(۳) عهده دار امانت الهی اند؛(۴) به فرمان الهی هدایت می کنند؛(۵) برای راهنمایی و به مقصد رساندن دیگران، نهایت تلاش را دارند؛(۶) مرتکب هیچ کدام از انواع ظلم نشده و نمی شوند؛(۷) پس از تحمل صبر زیاد(۸)و پشت سر گذاشتن آزمایش های متعدد، به این مقام سترگ رسیده اند.(۹)



---

۱- سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۷۳.

۲- سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۵.

۳- «إِنَّما نُطْعِمُکمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُریدُ مِنْکمْ جَزاءً وَ لا شُکورا» سورهٔ انسان، آیهٔ ۹.

۴- «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَهَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً» سورهٔ احزاب، آیهٔ ۷۲.

۵- «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ» سورهٔ سجده، آیهٔ ۲۴.

۶- «لَعَلَّک باخِعٌ نَفْسَک أَلَّا یَکونُوا مُؤْمِنینَ» سورهٔ شعراء، آیهٔ ۳.

۷- «قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ» سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

۸- «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ» سورهٔ سجده، آیهٔ ۲۴.

۹- «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّی جاعِلُک لِلنَّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمینَ» سور هٔ بقره، آی هٔ ۱۲۴.

#### ب. سیما و اوصاف پیشوایان الهی در روایات

از آن جا که ختم نبوت، قطعی و مسلم است، پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ولایت و پیشوایی الهی، تنها در قالب امامت استمرار می یابد. از طرف دیگر، اگرچه در میان امت اسلامی، کسانی به عنوان حاکم معرفی شده اند، اما مقام عصمت، امامت و ولایت الهی را کسی جز اهل بیت علیهم السلام ادعا نکرده و چنین جایگاهی را به کسی غیر ایشان نسبت نداده اند؛ بنابراین، مصداق اوصاف و وظایفی که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او علیهم السلام برای ولیّ خدا وارد شده است، امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام هستند.

در این بخش، به برخی از اوصاف و وظایف مورد نظر اشاره می شود:

۱. در جایگاه بسیار والایی از نظام هستی قرار دارند

در بخش نخست این فصل، چگونگی انتشار آفرینش از مبدأ هستی و نیز ترتب مقامات و حضراتِ موجود در هستی، توضیح داده شد؛ و مشخص گشت که پس از مقام ذات، مقام دوم (تعیّن اول) و مقام سوم (تعیّن ثانی) – که در عالم صقع ربوبی قرار دارند- از جایگاه بسیار ارجمندی برخوردارند.(۱) آن چه در لسان روایات وارد شده است، حکایت از آن دارد که امام و حجت خدا در چنین جایگاهی منزل دارد.

برای مثال، حضرت باقر علیه السلام در پاسخ ابوخالد کابلی که از تفسیر آیه «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیر»(۲) پرسیده بود، فرمود: «به خدا سوگند؛ منظور از نور، ائمه آل محمد علیهم السلام تا روز قیامت هستند. آن ها نور خدا در



---

۱- رک: فصل نامه انتظار، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۱۱۷.

۲- سوره تغابن، آیه ۸.

آسمان ها و زمین اند».(۱)

ایشان، هم چنین، در تفسیر آیه «عَمَّ یَتَساءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظیم»(۲) فرموده اند: «نبأ عظیم، امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ که فرمود: برای خداوند، آیه و نبأئی بزرگ تر و بالاتر از من نیست».(۳)

امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر آیه «وَ لِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها» (۴) فرموده اند: «نحن والله الاسماءُ الحسنی».(۵)

حضرت امیر علیه السلام هم در جمله ای شگفت، فرموده اند: «فإنا صنائع ربّنا و الناس بعد صنائع لنا»(۶). شیخ محمد عبده در تفسیر این سخن نورانی، می گوید: «آل نبی، اسیران احسان خداوندند و پس از آن، مردمان، اسیران فضل آن ها هستند».(۷)

علامه مجلسی نیز در همین رابطه می فرماید: «این سخن، اسراری دارد که خرد، از دریافت آن ناتوان است. ما تنها می توانیم شمه ای از آن را بیان کنیم. صنیعه الملک (دست پرورده ملک و شاه) به چیزی گویند که پادشاه، او را تنها برای خودش پرورش دهد و ارزش او را بالا برد. به همین معنا است، سخن خداوند در حق حضرت موسی علیه السلام : «وَ اصْطَنَعْتُک



---

۱- اصول کافی، ج۱، ص۱۹۴، کتاب الحجه، باب ان الائمه نور الله، حدیث ۱ و امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، ص ۶۹.

۲- سورهٔ نباء، آیهٔ ۱ و ۲.

۳- اصول کافی، ج۱، ص۲۰۷، کتاب الحجه، باب أن الآیات التی ذکرها الله عز وجل فی کتابه هم الائمه ع، ح ۳.

۴- سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰، باب انوادر، ح ۴.

۶- طبرسی، احتجاج، ج۲، ص ۲۶۰، چاپ نجف.

۷- محمد عبده، نهج البلاغه، ج۲، ص ۳۲، چاپ مصر.

لِنَفْسی»(۱). یعنی تو را برای خودم اختیـار کردم و پروراندم؛ تـا از این جهت، هر کـاری که می کنی، از روی ارادت و محبت من باشد».(۲)

نظیر همین گفته ها را ابن ابی الحدید در تفسیر کلام امام علیه السلام آورده است.(۳)

امیرالمؤمنین علیه السلام هم چنین، در جای دیگری فرموده است: «خداوند به ما اسم اعظم را تعلیم داد؛ که اگر بخواهیم با آن، آسـمان هـا، زمین، بهشت و جهنم را می شـکافیم... بـا وجود این مقـام، ماننـد انسـان های عادی می خوریم؛ می آشامیم و در کوچه و بازار راه می رویم. چون دسـتور پروردگار ما همین است و ما بندگان مکرّم او هستیم؛ آن ها که «لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ»(۴)».(۵)

۲. درک مقام آن ها، تنها برای خدا و اولیای او میسّر است

در توقیعی از ناحیه مقدسه، اولیای الهی چنین توصـیف شده اند: «المأمونون علی سرّک... و آیاتک التی لا تعطیل لها فی کل مکان، یعرفک بها من عرفک، لافرق بینک و بینها إلا انّهم عبادک و خلقک».(۶)



---

۱- سور ۀ طه، آی ۀ ۴۱.

۲- بحارالانوار، ج۳۳، ص۶۷، باب کتبه علیه السلام الی معاویه .

۳- ر ک: شرح نهج البلاغه، ج۱۵، ص۱۹۴.

۴- «کسانی که در گفتار، از او (خدا) پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند». سورۀ انبیاء، آیۀ۲۷.

۵- بحارالانوار، ج۲۶، ص۷، باب نادر فی معرفتهم صلوات الله علیهم بالنورانیه و فیه ذکر جمل من فضائلهم .

۶- «بارالها! آن ها امانت دار اسرار تواند ... نشانه های تواند که در هیچ کجا تعطیل نمی شوند. هر کسی تو را شناخت، به واسطه آن هـا بوده است. میـان تو و آنـان فرقی نیست؛ مگر این که آنان، بنـدگان و آفریـدگان تو هسـتند». حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۵۴.

در این رابطه، اخطب خوارزمی نقل کرده است: «لمّا قدم علیّ علیه السلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بفتح خیبر، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : لو لا اخاف ان تقول فیک طائفه من امّتی ما قالت النصاری فی المسیح لقلت الیوم فیک مقالاً لاتمرّ بملأ الّا أخذوا من تحت قدمک و من فضل ظهورک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منّی و أنا منک...». (۱)

حضرت امام رضا علیه السلام نیز فرموده اند: «امام، یگانه دهر خویش است و کسی را به منزلت او، راهی نیست. چون ستارگان آسمان، برتر از دسترسی جویندگان است. عقل آدمیان، کجا به تشخیص و انتخاب او راه دارند؟».(۲)

هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف مقام خود، به ابوذر فرمود: «من بنده خدا و خلیفه او بر بندگانم. ما را پروردگار قرار ندهید و در فضل ما، هر چه می خواهید بگویید؛ زیرا شما به کنه و عمق آن چه خدا در ما قرار داده نمی رسید. خدای سبحان، عطایی بزرگ تر و برتر از آن چه در قلب شما خطور می کند و ما را به آن وصف می کنید، به ما داده است».(۳)

۳. زمین و عالم آفرینش، هیچ گاه از وجود آن ها خالی نیست

امام علی علیه السلام در تبیین این معنا فرموده اند: «و لایخل الله سبحانه خلقه من نبیّ مرسل أو کتاب منزل أو حجه لازمه أو محجه قائمه».(۴)

در نهج البلاغه نیز از ایشان نقل شده است که فرمود: «لاتخلو

ص:۱۷۵

---

۱- جامع الاسرار، ص ۱۱.
۲- جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص ۵۴۸ و شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۰۱.
۳- قمی، رسایل، ص ۶۷۹ و بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۶.
۴- «خداوند، انسان ها را بدون پیامبر یا کتاب آسمانی یا برهانی قاطع یا راهی استوار، هرگز رها نساخته است». نهج البلاغه، خطبه ۱.

الارض من قائم لله بحجه».(۱)

در همین رابطه، امام باقر علیه السلام نیز فرموده اند: «اگر امام، ساعتی از روی زمین برداشته شود، زمین مانند دریا بر ساکنانش موج برمی دارد».(۲)

۴. گاهی، آشکار و شناخته شده اند و گاهی، پنهان و بیم ناک

حضرت امیر علیه السلام در توصیف حجت الهی فرموده است: «إما ظاهراً مشهوراً و إمّا خائفاً مغموراً».(۳)

هم چنین، آن حضرت در جای دیگری فرمود: «من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نوری یگانه بودیم. او، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شد و من، وصیّ او شدم. او صلی الله علیه و آله و سلم ناطق شد و من، صامت شدم؛ و ناگزیر در هر زمانی، ناطقی و صامتی است. ای سلمان! محمد صلی الله علیه و آله و سلم، منذر شد و من، هادی شدم و این است، تفسیر سخن خداوند که فرمود: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکلِّ قَوْمٍ هاد»».(۴)

حکیم سبزواری (متوفای۱۲۸۹ ق) در تشریح این سخن گفته است: «ناطق، آن ولیّ خداست که آشکارا به تبلیغ و ترویج شریعت و سیاست عادله قیام کند و مرجع و مطاع مردم باشد؛ اما صامت، کسی است که چنین نباشد؛ گرچه از اولیای الهی محسوب شود. و مهدی منتظَر عجل الله تعالی فرجه الشریف، صامت این عصر است».(۵)

ص:۱۷۶

---

۱- «هیچ گاه زمین از حجّت الهی که برای خدا با برهان روشن قیام کند، خالی نیست». نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- اصول کافی، ج۱، کتاب الحجه، باب ان الارض لاتخلو من حجه، ح ۱۲.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، بند ۱۱.

۴- قمی، رسایل، ص ۶۸۰.

۵- قمی، رسایل، ص ۷۳۰.

یکی از اولیای پنهان خدا، حضرت خضر علیه السلام بود؛ که خداوند، او را به حضرت موسی علیه السلام معرفی کرد(۱) و او نیز درس هایی را از آن مرد گم نام فراگرفت.(۲) قرآن در وصف او می فرماید: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْما».(۳)

۵. مأمور به نجات، دستگیری و هدایت مردم هستند

در حدیث مشهور نبوی آمده است: «مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه النوح، من رکبها نجا و مَن تخلّف عنها غَرِق».(۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این باره فرموده اند: «انّما الائمه قوام الله علی خلقه و عرفا به علی عباده، لایدخل الجنه الا من عرفهم...».(۵)

هم چنین از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت شده است: «الامام.... النجم الهادی فی غیاهب الدُّجی... والدّال علی الهدی و المنجی من الرّدی».(۶)

۶. امضا و اقامه حدود و احکام الهی بر عهده آن هاست

در روایات مختلفی به این حقیقت اشاره شده است؛ از جمله:

«بالامام... امضاء الحدود و الاحکام و منع



---

۱- علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج۱۳، ص ۳۴۶ و ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان، ج۱۳، صص۴- ۵.

۲- سورهٔ کهف، آیات ۶۰ تا ۶۶.

۳- سورهٔ کهف، آیهٔ ۶۵.

۴- بحار الانوار، ج۲۳، ص ۱۰۵.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

۶- اصول کافی، ج۳، ص ۴۸۱ و کمال الدین، ج۲، ص۶۰۳.

الثغور و الاطراف»؛(۱)

«فهو امامٌ... و کلامه الفصل و حکمه العدل»؛(۲)

«لیس للامام الّا... الاحیاء للسنّه و اقامه الحدود علی مستحقیها و إصدار السّهمان علی اهلها...»؛(۳)

«انّه لیس الامام إلّا ما حمّل من امر ربه»؛(۴)

«و الامام...قائم بامر الله».(۵)

از آن چه گفته شد جایگاه رفیع ذوات مقدس معصومین علیهم السلام روشن گشت؛ مقامی که به سبب آن و به اذن خداوند، آنان، از هر گونه خطا و گناه به دور هستند(۶)و از علم و آگاهی ژرفی، برخوردار.(۷) از مرگ نمی هراسند؛(۸)در ماده کائنات تصرف می کنند؛ قوای ارضیه و سماویه را به تسخیر خویش درمی آورند؛ هر محالِ عادی را ممکن می کنند(۹) و آغاز و انجام امور هستند...(۱۰)



---

۱- اصول کافی، ج۱، ص ۲۷۸ و کمال الدین، ج۲، ص ۶۰۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۴.

۵- کمال الدین، ج۲، ص ۶۰۵.

۶- رک: علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۲، صص ۱۳۸ – ۱۳۴؛ جلال الدین سیوطی، الدرّ المنثور، ج۶، ص ۶۰۵ وحاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج۳، ص ۱۴۶.

۷- کمال الدین، ج۲، ص۶۰۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۲ و اصول اکافی، ج۱، ص۲۲۴، باب انّ الائمه ورثوا علم النبی .

۸- نهج البلاغه، خطبه ۵۵.

۹- استاد حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۷۳.

۱۰- «و بنا یفتح الله و بنا یختم الله» . بحار الانوار، ج۷، ص ۴۴ و غایه المرام، ص ۳۵۲.

گویی به واسطه همین مقامات است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لایقاس بآل محمد احدٌ».(۱)

به منظور تطبیق پیشوایـان الهی بر وجود انسان کامل، لازم است تا پس از شـناخت اوصاف پیشوایان الهی، اوصاف انسان کامل را در منابع عرفانی و حکمت متعالیه نیز بررسی نماییم.

### ج. سیما و اوصاف انسان کامل در فرهنگ عرفانی

۱. در جایگاه ممتازی قرار دارد

قیصـری در تشـریح مقـام انسـان کامل می گویـد: «و مرتبه الانسان الکامل عباره عن جمع جمیع المراتب الالهیه و الکونیه، من العقول و النفوس الکلیه و الجزئیه و مراتب الطبیعه الی آخر تنزلاـت الوجود و یسـمی بالمرتبه العمائیه ایضاً. فهی مضاهیه للمرتبه الالهیه و لافرق بینهما الاّ بالرّبوبیه و المربوبیه، لذلک صار خلیفه الله».(۲)

عبـدالکریم جیلی نیز گفته است: «بـدان که انسـان کامل، با همه حقایق عالم هستی، برابری می کنـد؛ با لطافتش، با عالم علوی برابری می کند و با جرمش، با عالم سفلی».(۳)

سیـد حیـدر هـم در ایـن بـاره می فرمایـد: «عقـل اول، ظـلّ اول و تمـام عـالم، ظـلّ دوم است و انسـان کامـل، حقیقت آن عقل است».(۴)



---

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱.

۲- شرح القیصری علی الفصوص الحکم، ص ۱۱.

۳- الانسان الکامل، ص ۲۰۷.

۴- جامع الاسرار، ص ۱۷۹.

۲. عالم از وجود او خالی نیست

عزیز الدین نسفی (قرن۷) معتقد است: «این انسان کامل، همیشه در عالم موجود است».(۱)

هم چنین ابن عربی می گوید: «و اعلم أن الولایه هی الفلك المحیط العام و لهذا لم ینقطع»(۲).

قیصری، شارح فصوص، نیز بر این باور است که «این عالم، تا هنگامی که انسان کامل موجود است، محفوظ می باشد».(۳)

عبدالکریم جیلی نیز انسان کامل را چنین توصیف می کند: «و هو واحد منذ کان الوجود الی ابد الابدین».(۴)

۳. گاهی در جمع و گاهی در خلوت و تنهایی است

انسان کاملِ مولانا – صرف نظر از جنبه های منفی آن- گاهی در جمع، و گاهی در خلوت و تنهایی است.(۵)

۴. در آفرینش، تصرف می کند

قیصری در شرح فصوص الحکم می نویسد: «استاد ما در کتاب المفتاح تصریح کرده است که قدرت بر میراندن و زنده کردن و امثال این امور، از نشانه های انسان کامل است».(۶)

جیلی نیز ضمن توضیح و توصیف جایگاه وجودی انسان کامل،



---

۱- جامع الاسرار، ص ۵.

۲- فصوص الحکم، ص ۱۳۴.

۳- شرح القیصری علی الفصوص الحکم، ص ۷۳.

۴- جیلی، انسان کامل، ۲۰۶.

۵- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه فارابی، عرفا، مولوی، ص ۷۹.

۶- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه فارابی، عرفا، مولوی، ص ۷۵.

می گوید: «تصرف او بر اشیا، از روی اتصاف، آلت، اسم و رسم نیست؛ بلکه (تصرفی واقعی) مانند تصرّف ما در سخن گفتن، خوردن و آشامیدن است».(۱)

۵. از غیب، آگاهی دارد

آن جایگـاه وجودی که در عرفـان و حکمت متعـالیه برای انسـان کامل معین شـده، آگاهی گسترده بر عالم هستی را اقتضا می کند: «و له الحیطه علی مراتب الوجود و منازل الغیوب و الشهود»(۲) و چه بسا چنین علمی، غیر از آن علمی باشد که به سبب مقام نبوت و رسالت، به شخص نبی، اعطا می شود: «و الاطلاع علی العین الثابته الذی یتفق لبعض الاولیاء کالانسان الکامل یعدّ من العلم الربوبی دون علم الانبیاء و الرسل کما ورد فی العلم الغیبی، انه یعلم الغیب «مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول»(۳)».(۴)

در صحیح مسلم، روایتی پیرامون جریان حضرت موسی علیه السلام و حضرت خضر علیه السلام وارد شده، که ناظر به همین گفتار است: «مرد دانا، به موسی علیه السلام گفت: "تو علمی داری که خداونـد به تو یاد داده و آن را به من یاد نداده؛ و من علمی دارم که خدا به من یاد داده و به تو یاد نداده است"».(۵)



---

۱- الانسان الکامل، ص ۲۰۹.

۲- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، ص ۴۵.

۳- سورهٔ جن، آیهٔ ۲۶.

۴- «و آگاهی یافتن بر عین ثابته که برای برخی اولیا -ماننـد انسان کامل- اتفاق می افتد، [در واقع] از علم ربوبی حساب می شود؛ نه از علم انبیا و رسولان؛ چنانکه در باره علم غیب وارد شده است: "تنها رسولی که مورد رضایت حق تعالی باشد، می داند"». امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، ص ۴۸.

۵- نیشاپوری، صحیح مسلم، ج۷، کتاب فضایل، فضایل خضر، ص ۱۰۴.

۶. ترسی ندارد

نسفی در این رابطه می گوید: ««وَ هذَا الْبَلَدِ الْأَمین»(۱) عبارت از انسان کامل است... و از آن رو، امین گفته می شود که خوف آن ندارد که از راه بازگردد و ناقص بماند. انسان کامل، به شهری رسیده است که «مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً»(۲)».(۳)

۷. از اسرار پنهان، آگاه است

مولانا، این چنین به این حقیقت، اشاره کرده است:

شیخ، واقف گشته از اندیشه اش

شیخ چو شیر است و دل ها بیشه اش

چون رجا و خوف در دل ها روان

نیست بر وی مخفی، اسرار جهان(۴)

۸. عالِم و بی نیاز از استاد است

نسفی در این رابطه می گوید: «در ملك و ملکوت، هیچ چیز بر وی پوشیده نمانده است. اشیا و حکمت را آن گونه که هست، می داند و می بیند».(۵)

هم چنین ابن عربی بر این باور است که «هر چه در عالم هستی است، در تسخیر انسان کامل می باشد و او همه آن ها را می داند».(۶)

سید حیدر نیز می فرماید: «عقل اول، به سبب اشتمال بر همه کلیّات حقایق عالم، عالِم کلّی است؛ و نفس کلّی به دلیل اشتمال بر همه جزئیات، عالِم کلّی



---

۱- سورهٔ تین، آیهٔ ۳.

۲- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۷.

۳- الانسان الکامل، ص ۱۹۱.

۴- مولوی، مثنوی معنوی .

۵- الانسان الکامل، ص ۵.

۶- فصوص الحکم، ص ۱۹۹.

بر جزئیات است و انسان کامل- که جامع هر دو است- همه را می داند».(۱)

به اعتقاد جیلی، همه اسما و صفات برای انسان کامل، به دو گونه تقسیم شده است؛ یک گونه آن - مانند حیات، علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و مانند این ها - بر جانب راست او، و گونه ای دیگر - مانند ازلیّت، ابدیّت، اولویّت، آخریّت و مانند این ها- بر جانب دیگر او است.(۲)

۹. مأمور به نجات و هدایت انسان هاست

نسفی پیرامون این وظیفه انسان کامل گفته است: «انسان کامل، هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی را در میان خلق پیدا کند و عادات و رسوم بد، از میان خلق بردارد، و قاعده و قانون نیک، در میان مردم نهد، و مردم را به خدای خواند، و از عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای، مردم را خبر دهد... تا دنیا را به آسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه های این عالم، ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند».(۳)

شمس تبریزی، معاصر ابن عربی، نیز به جای اصطلاح انسان کامل، از «شیخ کامل»، «کاملان» و «خاصان خدا» استفاده، و او را مسئول و دارای جاذبه و دافعه معرفی کرده است: «اگر در این راه که می روی، صادقی، چرا دیگری را راه نمی نمایی و او را به خواب خرگوش درمی اندازی؟ شیخ کامل، کسی است که غم خوار عالم است».(۴)



---

۱- جامع الاسرار، ص ۵۶۱.

۲- فصوص الحکم، ص ۲۰۸.

۳- الانسان الکامل، ص ۶.

۴- انسان کامل از دیدگاه فارابی، عرفا، مولوی، ص ۴۸- ۴۹.

#### د. سیما و اوصاف انسان کامل در منابع فلسفی

در برخی منابع فلسفی نیز سخن از انسان نمونه و استثنایی به میان آمده است که یادآور انسان کامل مورد نظر عرفان و خلیفه الله مورد نظر قرآن است.

۱. گاهی، آشکار و مشهور است و گاهی، پنهان

سهروردی (متوفای۵۸۵ق) به این حقیقت تصریح کرده و گفته است: «قد یکون الإمام المتأله مستولیاً ظاهراً و قد یکون خفیاً و هو الذی سمّاه الکافه "القطب" فله الرئاسه و ان کان فی غایه الخمول».(۱)

۲. عالم از وجود او خالی نیست

شیخ الرئیس (متوفای۴۲۸ ق) در کتاب شفاء، وجوب وجود انسان یا حکیم کامل را به عنوان خلیفه الله، در هر عصر، لازم شمرده است: «وجود نبی، به خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم ختم شده؛ ولی خلیفه الله همیشه باید باشد».(۲)

شیخ شهید، سهروردی نیز گفته است: «و لا تخلو الارض عن متوغل فی التأله ابداً... فان المتوعل فی التأله لا یخلو عنه العالم».(۳)

۳. در آفرینش، تصرف می کند

پیش از این گفته شد که انسان کامل، از عالم خلقی تا عالم ربوبی راه دارد و تنها مقام ذات، از وجود او خالی است. او خلیفه خداست و دارای



---

۱- شهرزوری، شرح حکمه الاشراق، ص ۱۲.

۲- مازندرانی، حکمت بوعلی سینا، ج۲، صص ۴۷- ۴۸.

۳- شهرزوری، شرح حکمه الاشراق، ص ۱۲.

ویژگی های مستخلف عنه می باشد.(۱) لذا اگرچه رب و خدا نیست، اما ربّانی و خداگونه است؛ پس به اذن و امر خدا و اقتضای خلافت، (تکوین و تشریع) دست به تصرف در عالم هستی می زند.

شیخ الرئیس با بیانی منطقی و فلسفی، اصل صدور افعالی خارق العاده از انسان های عارف را ثابت کرده است. وی با آوردن نمونه های عینی، چیرگی نفس و اراده بر بدن و طبیعت را محسوس و ملموس کرده(۲) و در ادامه گفته است: «از آن جا که فرج و بهجت عارف - به سبب توجه به خداوند- برتر از انسان های دیگر است، توانایی وی بر انجام کارهای غیر عادی نیز بیشتر است. از همین جا معنای سخن حضرت امیر علیه السلام آشکار می شود که فرمود: "به خدا سوگند! درِ خیبر را نه با نیروی بدنی، که با نیروی ربّانی، از جای کندم"».(۳)

ملاصدرا نیز بر این باور است که صورت انسان بشری، خلیفه خدا در زمین است و روح خدایی، خلیفه الهی در ملکوت آسمانش.(۴)

هم چنین حکیم سبزواری می گوید: «انسان کامل بالفعل، دارای وجود جامع، وحدت جمعی، وحدت حقّه ظلیّه و وحدت حقّه حقیقیّه است(۵)... مقامش، برتر از ملکوت، و زمانش، بالاتر از دهر است؛ و با وجود این، جسد پاکش در این مکان و زمان می باشد. بر همین اساس، با همّت و علم فعلی،



---

۱- «و هو کامل للخلافه، الحریّ بان یکون بصفه المستخلف، «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَه»» . رک: رسایل حکیم سبزواری، ص ۷۱۵.

۲- محقق طوسی، شرح الاشارات، فصل ششم، نمط دهم، ج۳، صص ۴۱۶- ۳۹۵.

۳- محقق طوسی، شرح الاشارات، فصل ششم، نمط دهم، ج۳، ص ۳۹۸.

۴- صدرالدین شیرازی، مفاتیح الغیب، ج۲، ص ۶۰۶.

۵- رسایل حکیم سبزواری، ص ۷۱۴.

بـدون نیاز به اعضای خارجی و اسـتفاده از مواد، کارهایی انجام می دهـد.(۱) انسان کامل، مصداق «وَ کلَّ شَیْ ءٍ أَحْصَیْناهُ فی إِمامٍ مُبین»(۲) و محیـط بر همه حضـرات است. همه موجودات عـالم، به منزله اعضـا و جوارح او است و در عالم ماده کاینات، تصرف می کند».(۳)

۴. بی نیاز از استاد و دارای علم و آگاهی بسیار است

بوعلی سـینا، وضـعیت مردمـان عـادی و انسان های نمونه را در کسب علم و دانش چنین توضـیح می دهـد: «و چون انـدر میان مردمـان، کس بود که ورا در بیشتر چیزهـا معلم بایـد، و هیـچ حـدس نتوانـد کرد؛ بلکه نیز بود که از معلم نیز فهم نتوانـد کرد. شایـد که یکی بود که بیشتر چیزها را به حـدس به جای آورد و اندکی حاجت بود ورا به معلم. و شاید که کسـی بود نادر، که چون بخواهـد بی معلم انـدر یـک ساعت از اوائل علوم، به ترتیب حدسـی، تا آخر برسـد؛ از نیک پیونـدی وی به عقل فعّال، و چنیـن پنـدارد کـه از جـای انـدر دل وی همّی فکننـد. و ایـن کس بایـد اصـل تعلیـم مردمی از وی بـود و ایـن، عجـب نبـاید داشتن ...».(۴)

نسـفی بر این باور است که در ملک و ملکوت، هیچ چیز بر انسان کامل پوشیده نمانده است و اشیا و حکمت آنان را آن گونه که هست، می داند و می بیند.(۵)

هم چنین حاجی سبزواری تصریح کرده است: «و هو المتعلّم

ص:۱۸۶

---

۱- رسایل حکیم سبزواری، صص ۷۲۲ - ۷۲۳.

۲- سورهٔ یس، آیهٔ ۱۲.

۳- حسن حسن زاده آملی، یازده رساله، نهج الولایه، ص ۱۶۸.

۴- ابن سینا، دانشنامه علائی، بخش سوم، علم طبیعی، ص ۱۴۳.

۵- نسفی، کتاب الانسان الکامل، ص ۵.

بجمیع الاسماء بالفعل».(۱)

فلک دوران زند بر محور دل

وجود هر دو عالم، مظهر دل

هر آن نقشی که بر لوح از قلم رفت

نوشته دست حق بر دفتر دل

۵. اداره جامعه بر عهده اوست

ابونصر فارابی (متوفای ۳۳۹ق) دربـاره وظایف انسان کامل- که از او به «الفیلسوف»، «الامام»، «الرئیس الاول» و... تعبیر کرده- معتقد است: «رهبری مدینه فاضـله، شایسـته او است؛ چراکه چون قلب است در بدن. دوستدار راستی و عدالت، و دشمن دروغ و ستم باشد و دریافت های خود را از عقل فعّال بگیرد».(۲)

## نتیجه

مقایسه نظریات پیرامون وجود، ویژگی ها و وظایف انسان کامل در متون دینی و متون عرفانی- فلسـفی، نتایج زیر را به دسـت می دهد:

۱. هر دو دیدگاه، در موضوعات محوری انسان کامل، مشترک هستند. برخی از این اشتراکات عبارت است از:

- او دارای وجودی برتر و آسمانی است و به همین علت، برای انسان های معمولی، غیرقابل شناخت است؛

- در عالم هستی، همواره یک مصداق او حضور دارد؛ گاهی، آشکار و معروف و گاهی، پنهان؛

- به لحاظ جایگاهی که در عالم هستی دارد، در مراتب آفرینش تصرف می کند؛

- معصوم، دارای علم والا و آگاه از غیب است؛



---

۱- رسایل حکیم سبزواری، ص ۷۱۴.

۲- فارابی، اندیشه های اهل مدینه فاضله، ص ۲۲۴.

- از غیر خدا، ترسی ندارد و برای غیر او، کار نمی کند؛

- نجات و هدایت انسان ها و سرپرستی جامعه، از وظایف او است.

در عین حال باید در نظر داشت که دو مفهوم «نبی» و «امام» در فرهنگ دینی، و مفهوم «انسان کامل» در فرهنگ عرفان و حکمت متعالیه، نکات افتراق و ویژگی های منحصر به خود را نیز دارند؛ لذا نمی توان گفت که در این زمینه، دقیقاً و در تمام جهات، هم عقیده اند.

۲. هم سانی و هم سویی مباحث محوری انسان کامل با ولایت و امامت، نشان دهنده وحدت مبنا و مبدأ است و حکایت از آن دارد که سرچشمه و آب ریز این دو رود، یکی است.(۱) اما سؤال این جاست که اصل و مبدأ کدام است و فرع و مشتق، کدام؟!

قراین قطعی، گواهی می دهند که اندیشه ولایت و اعتقاد به پیشوای الهی- اعم از نبی، رسول و امام- اصل و مبدأ می باشد. دست کم، این اندیشه در فرهنگ اسلامی و در متن قرآن و احادیث، گوی سبقت را از هر اندیشه دیگری ربوده؛ اگرچه می توان گفت که فرهنگ یونان و روم باستان نیز مبنای الهیاتی داشته است.

این اندیشه در مذهب تشیع، از صدر اسلام مطرح بوده و در میان عرفا نیز بسیار رایج است. به تصریح علامه طباطبایی، متصوفه، این مسأله را از شیعه گرفته اند؛ چرا که زمانی این مسأله در شیعه مطرح بود، که تصوّف هنوز ماهیتی نداشت.(۲)

۳. استدلال و برهان عرشی و فرشی مدعی انسان کامل، در راستای اثبات اصل امامت، کارساز و یکی از اولیات عقلی آن، به شمار می رود.



---

۱- رک: آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۴.

۲- مجموعه آثار استاد مطهری، ج۴، ص ۸۴۸.

دیدگاه فرزانگان

برای مستند کردن این پژوهش، ناگزیر از طرح سخنان فرزانگان این وادی، پیرامون تطبیق انسان کامل بر نبی، ولیّ و امام است.

فارابی، نخستین حکیم مسلمانی است که درباره ویژگی های انسان کامل سخن گفته است. همو، نخستین کسی است که به تطبیق و هم سان سازی مفاهیم و مقولات فلسفی با آموزه های دینی پرداخت. وی، اساساً فلسفه نظری را جنبه نظری دین، و فلسفه عملی را جنبه عبادی آن به حساب می آورد. تلاش او، رفع تعارضات دین و فلسفه بود؛ و بر همین اساس، در فلسفه او، مَلَک وحی (روح القدس) عین عقل فعّال، و انسان کامل نیز نبی یا امام می باشد که رئیس مدینه فاضله، و همچو قلب در بدن آفرینش است.(۱) ارزیابی و تعیین میزان موفقیت فارابی در این زمینه، مجالی دیگر می طلبد.

در دنیای تصوف و عرفان نیز، سید حیدر آملی، شاید نخستین چهره ای بود که به شیوه رسمی و با رویکردی شیعی، به تطبیق مفاهیم صوفیّه با آموزه های دینی پرداخت. وی در مقدمه کتاب «جامع الاسرار»- که با همین هدف نگارش یافت- می نویسد: «التمس منّی جماعه من اخوانی الصالحین... أن أکتب لهم کتاباً مشتملاً... مبتیّاً علی قاعده الموحدین، المحقّقین من اهل الله المسمین بالصوفیّه، موافقاً لمذهب الشیعه الامامیّه الاثنا عشریه مطابقاً لاصول کلّ واحد منهم و قواعدهم، بحیث یرتفع به التنازع من بینهم بالکلّیه...».(۲)

وی در جای دیگری می گوید: «مراد از مطلق انسان کامل، به درجه

ص:۱۸۹

---

۱- هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه فارابی و...، صص ۵-۲۵.

۲- جامع الاسرار و منبع الانوار، ص ۳.

اول، نبی، سپس رسول، سپس ولیّ و سپس وصی است».(۱)

بوعلی سینا کمال ویژه نفس انسانی را در این می داند که صورت کل و نظام معقول در او مرتسم گردد و در نتیجه، عالم معقولی شود، موازی با عالم موجود. سپس این موجود را بر وجود نبی تطبیق می کند و می گوید: «و أفضل هؤلاء هو المستور بمرتبه النبوه».(۲)

وی، هم چنین، در مبحث خلافت الهی و امامت، پس از بیان شرایط و ویژگی های امام می نویسد: «و من فاز مع ذلک بالخواص النبوّیه کاد ان یصیر ربّاً إنسانیاً و کاد ان تحلّ عبادته بعد الله تعالی و هو سلطان العالم الارضی و خلیفه الله فیه».(۳)

نسفی نیز پس از بیان برخی اوصاف و وظایف انسان کامل گفته است: «انسان کامل را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی و ... امام، خلیفه، قطب و صاحب زمان گویند».(۴)

شمس الدین شهرزوری (قرن۷) در توضیح سخن سهروردی، انسان نمونه مورد نظر او را تا آستانه کلام نورانی حضرت امیر علیه السلام در وصف اولیای الهی پیش می برد و می گوید: «فوجب ان لاتخلو الارض عن واحد منهم... فهم حفاظ العالم و اوتاده و یتصل الفیض الباری تعالی... و ما احسن ما وصفهم علیّ علیه السلام ... بل لاتخلوا الارض من قائم لله بحجحه اما ظاهر مکشوف و اما خائف مقهور...».(۵)



---

۱- نص النصوص، تصحیح هنری کربن، ص ۲۷۹.

۲- مازندرانی، حکمت بوعلی، ج۲، ص۵۲.

۳- ابن سینا، الشفاء (الالیهات)، ج۱، ص۴۵۵.

۴- الانسان الکامل، صص ۴-۵.

۵- شهرزوری، شرح حکمه الاشراق، ص ۲۴.

ابن عربی نیز در آثارش، مکرر تصریح کرده است که مصداق انسان کامل، انبیا و وجود مبارک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.(۱)

جیلی هم صراحتاً گفته است: «اسم اصلی آن شخص که مقام انسان کامل دارد، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کنیه اش ابوالقاسم است».(۲)

ملا صدرا(۳) (۱۰۵۰ق) و حاجی سبزواری(۴) (۱۲۸۹ق) نیز در موارد متعددی تصریح کرده اند که انسان کامل، حقیقت محمدیه، وجود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان دوازده گانه علیهم السلام است.

در این میان، ملا عبدالرحیم دماوندی (۱۱۵۰ق) با بهره گیری از آیات و تفاسیر روایی به صورت بسیار زیبایی ثابت می کند که انسان کاملِ مورد ادعای تصوف و عرفان، حضرت امیر علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام هستند.(۵)

مباحث انسان کامل در آثار عرفانی حضرت امام خمینی قدس سرّه نیز در کنار مباحث ولایت و امامت مطرح شده است.(۶)

ایشان در تفسیر سوره عصر می فرماید: «مراد از "عصر" احتمال دارد در این زمان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد یا مراد "انسان کامل " باشد که مصداق بزرگ آن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وائمه هدی علیهم السلام و در عصر ما، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. قسم به عصاره موجودات عصر، فشرده موجوات. این که فشرده همه



---

۱- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱۳، ص ۲۸۳ و ۵۰۴.

۲- الانسان الکامل، ص ۲۰۶.

۳- صدرالدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۲، صص ۴۴۱-۴۴۰ و ۴۶۰ -۴۶۱ و ۴۸۷.

۴- حاجی سبزواری، رسائل حکیم سبزواری، صص۷۵۲ -۷۳۰.

۵- دماوندی، شرح اسماء حسنی . (به نقل از منتخبی از حکمای الهی، ج۳، صص ۸۵۸- ۸۵۶)

۶- امام خمینی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، بخش دوم، صص ۳۰ - ۳۵؛ امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، صص۶ – ۳۲ و ابوالفضل کیاشمشکی، ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی .

عالم است، یک نسخه است؛ نسخه تمام عالم در این موجودات است. این انسان کامل، عصاره است و خداوند به این عصاره قسم می خورد ... قسم به عصاره همه موجودات، یعنی قسم به انسان کامل».(۱)

مرحوم طیب نیز با استفاده از برهان عرفا در اثبات لزوم وجود انسان کامل، به اثبات وجود مستمر امام معصوم پرداخته و گفته است: «همه مخلوقات، بالاخص انسان، مظهر صفات و اسماء حق تعالی- مانند علم، قدرت و...- هستند؛ ولی هر یک از این مخلوقات، به خاطر محدودیت، محل بروز و نمایش برخی کمالات و صفات خدا هستند. پس ناچار باید یک آینه تمام نما باشد؛ که آن، امام معصوم است. پس او در هر عصری، موجود است».(۲)

استاد حسن زاده، حضرت امیر علیه السلام را انسان کامل، و انسان کامل را همان عقل مستفاد می داند.(۳)

بالجمله، اهل تحقیق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود، بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول، از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است؛ و در قوس صعود، حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. پس تمامی حقائق عقلانیه و رقائق برزخیه آن ها -که گاهی به عقل، گاهی به شجره، گاهی به کتاب مسطور و دیگر عبارات و اسامی، خوانده می شوند- تماماً نفس حقیقت انسان کامل و از اجزاء ذات او هستند. در واقع، حقیقت انسان کامل است که برحسب هر درجه ای از درجات، تعین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده و بدین جهت، جائز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد؛



---

۱- ابواب معرفت، گرد آوری و تنظیم موضوعی از بیانات امام خمینی، صص ۱۶۴-۱۷۴.

۲- طیب، کلم الطیب، ۳۲۸.

۳- انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۱۸۳.

چنان که در خطب منتسبه به حضرت امیرالمؤمنین و سید الموحدین علیه السلام آمده است که: «انا آدم الاول، انا نوح الاول، انا آیه الجبار، انا حقیقه الاسرار، انا صاحب الصور، انا ذلک النور الذی اقتبس موسی منه الهدی، انا صاحب نوح و منجیه، انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه؛ الی غیر ذلک من الاخبار و الآثار».(۱)

این انسان کامل است که جامع جوامع کلمات تامه وجودیه- اعم از تکوینی و تدوینی- است؛ و همان ناطق صادق است که «اوتیت جوامع الکلم» و در اخبار از علوّ مقام خود به حسب صعود فرماید: «اول ما خلق الله نوری». فافهم.(۲)

آن که اول شد پدید ازجیب غیب

بود نور پاک او بی هیچ ریب

بعد از آن، آن نور مطلق زد علَم

گشت عرش وکرسی و لوح و قلم

یک علَم ازنور پاکش عالم است

یک علَم ذریت است و آدم است

فلم یکن اقرب الیه قبولا فی ذلک الهباء الاحقیقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم المسماه بالعقل و اقرب الناس الیه علی بن ابی طالب علیه السلام امام العالم و سرالانبیاء اجمعین.(۳)

انسان کامل عصر ما، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

بازخوانی دلایل لزوم وجود انسان کامل و مطالعه اوصاف و وظایف او، و



---

۱- بحرانی، غایه المرام، ج۳، ص ۱۸؛ حاجی سبزواری، شرح الاسماءالحسنی، ج۱، ص ۲۵ و ۲۰۶؛ حسن زاده، یازده رساله، ص ۱۰۴. (به نقل از فصل هشتم مقدمات قیصری بر شرح فصوص الحکم، فص اسحاقی)

۲- حسن زاده، یازده رساله، ص ۱۰۴، به نقل ابن عربی، فتوحات مکیه، باب ششم.

۳- حسن زاده، یازده رساله، ص ۱۰۵ (به نقل از ابن عربی، فتوحات مکیه، باب ششم)

نیز تصریح علمای صاحب نام عرفان و حکمت متعالیه، مبنی بر این که انسان کامل، پس از انبیاء گذشته، نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت امیر علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام هستند و توجه به این نکته در عصر حاضر، تنها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان معصوم اهل بیت علیهم السلام در قید حیات است، جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی گذارد که انسان کامل عصر ما، تنها او است.

در میان امت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، جز علی علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام کسی ادعای جایگاه رفیع امامت و ولایت را -که حاوی ویژگی های انسان کامل باشد(۱) - نکرده است؛(۲) بر همین اساس، متصوفه (اعم از شیعه و سنی) درباره قطب، خلیفه و انسان کامل، عقیده تشیع را پذیرفته و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را خاتم اولیا، انسان کامل و قطب عصر معرفی کرده اند.(۳)

ده ها روایت که پیرامون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در کتب معتبر روایی اهل سنت وارد شده است و نیز وجود مضامین عالی در کتب تفسیری، کلامی و تاریخی درباره این موضوع، مؤیّد برداشت اهل تصوف است؛ که بیان مشروح آن، فرصتی دیگر می طلبد.(۴)

برای مثال، عزیزالدین نسفی، صراحتاً اسم مبارک هادی، مهدی، امام و صاحب الزمان را بر انسان کامل می گذارد.(۵)



---

۱- ابن عربی برای خاتم ولایت، اوصافی نقل می کند که جز بر امام معصوم قابل تطبیق نیست. ر.ك: الفتوحات المکیه، ج۱۲، ص ۱۲۳.

۲- منتخباتی از آثار حکمای الهی، ج۳، ص۸۵۱.

۳- ر.ك: مجموعه آثار استاد مطهری، ج۴، ص۹۴۴.

۴- «اعلم ان مذهبنا ان الامام بعدالنبیّ صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب و... لیس یجوز خلو الزمان ممن یصلح للامامه» . ر.ك: قاضی عبدالجبار معتزلی، شرح الاصول الخمسه، ص ۵۱۴.

۵- الانسان الکامل، ص ۴ و ۵.

ابن عربی نیز به ذکر وجود و مشخصات حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می پردازد و می گوید: «و امّا ختم الولایه المحمدیّه فهی لرجل من العرب، من أکرمها اصلاً و یداً، و هو فی زماننا الیوم، موجود عرّفت به خمس و تسعین و خمس مأه؛ و رأیتُ العلامه التی قد اخفاها الحق فیه عن عیون عباده و کشفها لی بمدینه "فاس" حتّی رأیتُ خاتم الولایه منه ...»(۱).

وی، هم چنین در جای دیگری تصریح می کند: «از آن جا که احکام شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم، با احکام دیگر شرایع و انبیا فرق دارد، ... و با آمدن او، نبوت ختم شده است، این استحقاق را دارد که ولایت خاصّه اش نیز ختم داشته باشد که این خاتم اوصیا، نامش مطابق نام حضرت، و اخلاقش در برگیرنده اخلاق اوست. او، همان کسی است که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نام دارد؛ معروف و منتظَر است و از عترت و سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است...».(۲)

اوج سخن ابن عربی، عصاره ای از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام پیرامون حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است: «بدان برای خدا، خلیفه ای هست که بیرون می آید و در حالی که زمین، پر از جور و ستم شده است، آن را پر از عدل و داد می کند. این خلیفه، از عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، از وُلد فاطمه علیها السلام، اسمش، اسم رسول صلی الله علیه و آله و سلم، جدش، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و شبیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ... است. خوشبخت ترین مردم به واسطه او، اهل کوفه اند...» .

ألا ان ختم الاولیاء شهید

و عین الامام العالمین فقید

هو السید المهدی من آل احمد

هو الصارم الهندی حین یبید



---

۱- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱۲، ص ۶۴ و ۱۲۱.

۲- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱۲، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

هو الشمس یجلو کل غیم و ظلمه

هو الوابل الوسمی حین یجود(۱)

سید حیدر آملی، در توضیح کلام ابن عربی می فرماید: «در عصر حاضر، مراد از انسان کامل، خاتم الاولیاء محمدی است و آن، همان مهدی صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "... لیخرج رجل من وُلدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی..."».(۲)

وی در جای دیگر فرموده است: «...کلمات ابن عربی در مسأله ولایت، حمل بر مفهوم امامت شیعه است».(۳)

حکیم سبزواری نیز در تفسیر «صامت العصر» می فرماید: «نزد امامیّه و اهل حق، روشن است که صامت این روزگاران، مهدی منتظَر، قائم به حق عجل الله تعالی فرجه الشریف است که موجود و زنده می باشد».(۴)

امام خمینی قدس سرّه نیز - چنان چه پیش تر ذکر شد- در تفسیر سوره عصر می فرماید: «محتمل است "عصر"، انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام و در عصر ما، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است».(۵)

شهید مطهری در تطبیق انسان کامل و ولایت عرفانی بر موضوع امامت می فرماید: «شیعه معتقد است که با رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دین جدید نمی آید؛ اما مسأله حجت و انسان کامل- که اولین انسان روی زمین چنین بود و باید آخرین انسان، چنان باشد- هرگز در میان افراد بشر تمام نشده است. در میان اهل



---

۱- دماوندی رازی، شرح اسرار اسمای حسنی در منتخبی از حکمای الهی ایران، ج ۳، ص ۸۵۹.

۲- نصوص النصوص، ص ۲۷۹.

۳- آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۱۶.

۴- رسایل حکیم سبزواری، ص ۷۳۰.

۵- امامت و انسان کامل از دیدگاه امام خمینی، ص ۶۸.

تسـنن، تنها طبقه متصوفه است که این مسأله را قبول دارند؛ منتها به نام های دیگر. این است که ما می بینیم متصوفه اهل سـنت بـا این که متصوف هسـتند، مسأله امـامت را در بعضـی بیان هایشان طوری قبول کرده انـد که یک شـیعه قبول می کنـد. محی الـدین -که اهـل انـدلس و سـنی مطلق و ناصبی است- روی ذوق عرفانی معتقـد است که زمین از حجت، خالی نیست. او نظر شیعه را قبول و اسم ائمه علیهم السلام را ذکر می کند؛ تا می رسد به حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف».(۱)

ایشـان در جای دیگری نیز فرموده است: «پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و علی علیه السـلام انسان کامل انـد؛ ... یعنی یک انسان متعادل؛ یعنی جامع اضداد».(۲)

اسـتاد جوادی آملی نیز پس از بیـان مشـروح اثبـات ضـرورت انسان کامل، در مقام تطبیق این اصل عرفانی با دیـدگاه امامت و ولایت، سـخنی را از میرزا محمود قمی شاهد می آورد: «خیلی از سخنان عرفا به برکت سخنان اهل بیت علیهم السلام قابل فهم و قبول شده اند؛ از جمله این که خداوند در مقام فعل، هر چه انجام دهد، از مجرای علمی و عملی انسان کامل است. گواه این مطلب روایاتی است که در آن ها، امامان علیهم السـلام یدالله، جنب الله و عین الله معرفی شده اند. حضـرت امیر علیه السلام نیز فرموده است: "ما لِلّه آیه اکبر منی"». (۳)

درخشـش آفتاب انسان کامل در چهره ولایت و امامت، در ادبیات عرفانی نیز بسـیار چشمگیر است؛ تا آن جا که محور اندیشه شاعرانی چون عطار، مولانا و... قرار گرفته است.(۴)

ص:۱۹۷

---

۱- مطهری، مجموعه آثار، ج۴، ص۹۴۴.

۲- مطهری، انسان کامل، ص ۸ و ۴۰ و۶۵ و ۸۶.

۳- جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد ابن ترکه، ج۸۳.

۴- رک: دماوندی، شـرح اسـرار اسـمای حسـنی، در منتخبی از حکمای الهی ایران، ج۳، ص ۸۶۳؛ فاضـلی، اندیشه عطار، ص ۱۰۴. (به نقل از منطق الطیر و گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف، ص ۱۳۴)

نقد و تحلیل

از مطالب گفته شده مشخص گشت که عقل مستفادِ مطرح در فلسفه،انسان کاملِ مطرح در عرفان و حکمت متعالیه، و نبی، ولیّ و امامِ مطرح در کلام، همه یک حقیقت اند و از یک وجود، حکایت می کنند.(۱) چنین ادعایی، فی الجمله، پذیرفتنی است و روی همین اساس، ادله عرفانی مبنی بر اثبات وجود مستمرّ انسان کامل، برای اثبات وجود مستمرّ وجود امام نیز کارایی دارند. اگرچه، یکسان انگاری این سه مقوله، در تمام ویژگی ها و شؤون، قدری مشکل است. از جمله این نقاط افتراق، عبارت است از:

۱. فلسفه، کمال نهایی انسان را رسیدن از عقل فعال به عقل مستفاد می داند؛ در حالی که در عرفان، مرتبه عقل فعال، از شؤون انسان کامل به شمار می آید.(۲)

هم چنین پایان راه حکیم، این است که انسان، جهانی از اندیشه و فکر شود؛(۳) گویی که دیدن جهان، نهایت است.(۴)

۲. انسان کامل فلاسفه، انسان ناقص است؛ چون تنها مجسمه دانایی و خالی از شوق، حرکت، حرارت، زیبایی و... است؛ ولی انسان کاملِ اسلام،



---

۱- رک: منتخبی از آثار حکمای الهی، ج۳، ص۸۵۸.

۲- جوادی آملی، تحریر تمهید القواعد، ص ۵۷.

۳- «صیروره الانسان عالماً عقلیاً مضاهیاً للعالم العینی» .

۴- مطهری، انسان کامل، ص ۱۴۲.

این گونه نیست.(۱)

۳. در کتب فلسفی اسلامی- حتی در کتاب های ملاصدرا- ایمان، تنها به شناخت، تفسیر شده است؛ حال آن که، ایمان، شناخت همراه با حرکت و گرایش به هدف است.(۲)

۴. در برخی منابع تصوف، انسان کامل به عنوان سالک راهی معرفی شده است که هر گاه تلاش و همّتش تام و تمام باشد، امام و خلیفه می شود. آنان، اصولاً ادعا و تعیین حجت و خلیفه الهی را بیهوده می دانند و خلافت الهی را در اشخاص مورد ادعای اهل سنت و شیعه منحصر نمی بینند؛(۳) در حالی که مقام خلافت و ولایت در فرهنگ دینی، به عده خاصی مربوط است که سالک نیستند؛ بلکه به مقصد رسیده اند.

۵. در فرهنگ تصوف و عرفان، پایه های انسان کامل، بر دل و عشق، استوار است و عقل و اندیشه، به منزله ابزار معرفی می شوند؛ از این رو، در این مسلک، بحث و استدلال و منطق، بی ارزش می شود. اما از نظر اسلام، انسان کامل، انسانی است که کمال عقلی هم یافته باشد.(۴)

۶. در عرفان، بیشتر به جنبه درون گرایی انسان کامل، توجه، و بُعد بیرون گرایی آن فراموش شده است. انسان کامل عرفان، سر در گریبان خود دارد و بس؛ ولی انسان کامل اسلام، ضمن برخورداری از عشق و...، برون گرا است. یعنی اگر شب، سر در گریبان دارد و دنیا را فراموش می کند،



---

۱- مطهری، انسان کامل، ص ۱۳۵.

۲- مطهری، انسان کامل، صص ۱۲۷ - ۱۲۸

۳- صفی علیشاه، عرفان الحق، صص ۱۹۴ - ۱۹۵.

۴- مطهری، انسان کامل، صص ۱۳۸ – ۱۵۱ و انسان کامل از دیدگاه فارابی، صص ۵۲ - ۵۳.

به هنگام روز، در متن جامعه است؛ چنان چه درباره اصحاب حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است: «رُهبانٌ باللیل و لُیوثٌ بالنّهار».

انسان کامل اسلام، هم ذاکر و عابد است، هم آمر به معروف و ناهی از منکر.(۱) انسان کامل از منظر اسلام، انسان متعادلی است که در او، همه ارزش های انسانی، هماهنگ رشد کرده باشد؛ مانند وجود مبارک حضرت امیر علیه السلام ؛ که جامع الاضداد است.

جمعت فی صفاتک الاضداد و لـــــهذا عزت لک الانداد(۲)

در پایان این فصل، یادآوری این نکته لازم است که نقل برخی مطالب از عرفا در این نوشتار، به معنای تأیید شخصیت یا تمامی اندیشه های آنان نبود؛ بلکه تنها به جهت ردیابی اندیشه امامت در قالب انسان کامل به آن ها پرداخته شد.



---

۱- مطهری، انسان کامل، ص ۱۵۲ -۱۵۳ و انسان کامل از دیدگاه فارابی، ص ۷۹.
۲- مطهری، انسان کامل، صص ۴۰ -۴۴.

## بخش دوم: دلایل نقلی اثبات هدویّت

### اشاره

ص:۲۰۱

## پیش گفتار

دلایـل عقلیِ اثبـات مهـدویّت، به نـوعی دلایـل برون دینی است. در این دلایـل، بـا بهره گیری از قواعـد عـام عقلی -که مورد پـذیرش فلسـفه و کلام است- به اثبات ضـرورت مهـدویّت پرداخته می شود؛ از این رو، مخاطبان این دلایل، اعم از مسـلمان و غیر مسلمان هستند.

ولی دلایـل نقلیِ اثبـات مهـدویّت، به نوعی دلایـل درون دینی است؛ که برای اثبات مـدعا، از آیات و روایاتی که تنها با فرض وجود و اسـتمرار مهـدویّت، معنا پیدا می کنند، بهره می گیرد. در این مبحث، معمولاً تلاش می شود که از منابع اهل سـنت نیز استفاده شود تا دلایل نقلی، حالت برون مذهبی به خود بگیرند و شامل حال مخاطبان شیعی و اهل سنت شوند. به همین جهت، مخاطبان این دلایل، عموم مسلمانان اند که قرآن و سنت را پذیرفته اند.

بایـد توجه داشت که هرچنـد مبـاحث مهـدویّت و دلایل اثبات آن، زیر مجموعه مباحث امامت هسـتند، ولی ادله اثبات این دو بحث، کاملًا از هم جدا است. توضـیح مطلب این که، در اثبات اصل امامت - یعنی شـخص معصوم و منصوص از جانب خدا- تلاش فراوان لازم است؛ چون مخالفان این تفکر، با این که لزوم انتخاب امام را لازم و ضـروری می داننـد، اما نمی پذیرند که امام باید معصوم و منصوص از جانب خدا باشد؛ بلکه انتخاب

ص:۲۰۲

آن را از وظـایف مردم می داننـد و در نتیجه، به امـامت خلفـای چهارگانه و حتی امامت حاکمان بنی امیه، بنی عباس و پس از آنان نیز قائل هستند.

شیعه برای اثبات عقایـد خود، ابتـدا بایست به اثبات الهی بودن جایگاه امام بپردازد؛ پس از آن، ویژگی ها و وظایف امام - که نظیر ویژگی هـا و وظایف پیامبر، منهای دریافت وحی است- را ثابت نمایـد و در انتها، امامت بلافصل امام علی علیه السـلام و یازده فرزندش را اثبات کند و برای تأمین این اهداف، می بایست از دلایل عقلی، نقلی و گزارشات مسلم تاریخی بهره گیرد.

ولی در اثبات مهدویّت، به بسیاری از این مقدمات نیاز نیست؛ زیرا مخالفین شیعه، در بحث و موضوع مهدویّت، طریق مخالفت را کنار گذاشـته و راه موافقت و رفاقت را پیش گرفته انـد. چراکه اصل موضوع مهـدویّت، مشـخصات فردی و نسبی، علائم و جزئیـات ظهـور و... مورد اتفـاق فریقین است و تنهـا دو اختلاـف، در میـان است یکی، این که اهـل سـنت بر این بـاور نـد که حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف هنوز متولـد نشـده است؛ بلکه زمانی متولد خواهد شد که شـرایط ظهور، آماده شده باشد. و دیگر این که مهدی موعود شخصـیت ممتاز برخودار از عصـمت و منصوص الهی نیست و اهل سنت چنین مقامی را برای هیچ کس پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قایل نیستند.

شایـد علت اعتقـاد به چنین باوری، دشواری پـذیرش مسأله طولانی بودن عمر حضـرت و دیگری تنافی ظاهری فلسـفه امامت با غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

در مقابـل، اهـل تشیع بـا اسـتناد به نقـل قطعی و گزارشـات مسـتند تـاریخی، بـاور دارنـد که مهـدی امت عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شده و شاهد و ناظر تحولات جامعه و افراد است.

البته اتفـاق اهـل سـنت بر امـام دوازدهم، پس از اختلاـف در یازده امام نخست، خود از شـگفتی های عالم عقایـد است که در حقیقت، از تواتر و

فراوانی نصوص مهدویّت نشأت گرفته که برای هیچ کس مجال انکار نگذارده است.

بر همین اساس، در بحث نقلی اثبات مهدویّت، نیازی به دلایل اثبات امامت نیست؛ چون امامت او -با همان اصل و نسب مورد اعتقاد شیعه- مورد پذیرش همگان است؛ لذا تلاش اصلی در این مبحث، اثبات وجود فعلی، ولادت و استمرار وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.(۱)

## گونه های دلایل نقلی اثبات مهدویّت

دلایل نقلی اثبات وجود و استمرار حیات حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف را می توان در سه بخش تقسیم کرد:

الف) آیات و روایاتی که تفسیر و تبیین صحیح آن ها، تنها با پذیرش وجود فعلی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سازگار است. سیاق و نمای کلی این روایات، به گونه ای است که می توان بر اساس آن ها، وجود امام را در هر زمان، مفروض الحصول انگاشت.

ب) روایاتی که ضمن اثبات امامت دوازده امام، خبر از غیبت طولانی امام دوازدهم می دهند. مفهوم این روایات، طول عمر حضرت است؛ یعنی وجود فعلی، حاضر و ناظر حجت الهی.

ج) شواهد و مدارک تاریخی که خبر از ولادت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف می دهد.

ص:۲۰۴

---

۱- مرحوم کلینی، برای مباحث امامتِ کتاب شریف خود، کافی، عنوان «اضطرار الناس الی الحجه» را انتخاب فرموده، که بسیار دقیق و پرمعنا است. ایشان ضمن این عنوان، روایاتی را آورده اند که نیاز همگانی و همیشگی مردمان به امام معصوم را مطرح می کنند و به وسیله ی آن ها، وجود فعلی امام اثبات می شود؛ چراکه زمین هیچ گاه از وجود امام خالی نخواهد بود. رک: کلینی، اصول کافی، کتاب الحجه، باب الاضطرار الناس الی الحجه.

برخی از موارد اتفاق امت اسلامی در موضوع مهدویّت

- حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دوازدهمین خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.(۱)

- او هم نام و هم کنیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.(۲)

- او از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نسل حضرت زهرا علیها السلام و از اهل بیت علیهم السلام است.(۳)



---

۱- برخی از روایات مربوطه که در کتب شیعی و اهل سنت نقل شده، از این قرار است: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «الائمه بعدی اثنی عشر، اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله عزّ و جلّ علی یدیه مشارق الارض و مغاربها» قندوزی، ینابیع الموده، ج۲، ص۲۹۵. «عقد ابوداوود فی سننه باباً فی المهدی وأورد فی صدره حدیث جابر بن سمره عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «لایزال هذا الدین عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه... فاشار بذلک الی ماقاله العلماء ان المهدی احد الاثنی العشر فانه لم یقع الآن وجود اثنی عشر اجتمعت الامه علی کل منهم» . سیوطی، الحاوی للفتاوی، ج۲، ص۶۵. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «لما عرض بی الی ربی جل جلاله، اتانی النداء یا محمد!... و اعطیتک ان اخرج من صلبه احد عشر مهدیاً کلهم من ذریتک من البکر البتول و آخر رجل منهم یصلی خلفه عیسی بن مریم...». شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۹ و ۲۸۳. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «الائمه بعدی اثناعشر تسعه من صلب الحسین والتاسع مهدیهم» قمی، کفایه الاثر، ص۲۳و ۳۰.

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «لاتقوم الساعه حتی یلی رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی» . شیخ طوسی، الغیبه، ص ۱۱۳؛ ابن حنبل، مسند احمد، ج۱، ص ۳۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۵ و ج ۳، ص۳۴۳؛ طبرانی، معجم الکبیر، ج۱، ص ۱۶۵؛ صحیح ابوداود، ج ۲، ص ۲۰۷. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «یخرج فی آخرالزمن من ولدی اسمه کاسمی و کنیته کنیتی...». ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۲۵. وی تصریح کرده است: «و هذا حدیث مشهور قد اخرج ابوداوود و الزهری...».

۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «کلهم من ذریتک من البکر البتول...» . شیخ صدوق، کمال الدین، ج۱، ص ۲۵۰؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص۸۴. «اولم یبق من الدهر الا یوم لبعث الله رجلا من اهل بیتی...» . طبرسی، مجمع البیان، ج۷، ص۶۷؛ ابن حنبل، مسنداحمد، ج۱، ص ۹۹؛ ابن اثیر، ج۱۱، ص ۴۹؛ سنن ابی داود، کتاب المهدی، ج۲، ص ۳۱۰ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۸.

– او در آخرالزمان، ظهور و جهان را از عدل و داد پر می کند.(۱)

– او بر جهان حکومت می کند.(۲)

– خیر و برکت، همراه او نازل می شود.(۳)

– عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان، نزول می کند و پشت سر او نماز می خواند.(۴)

مرحوم صدر می گوید: «صدها حدیث نبوی از طریق علمای اهل سنت و شیعه درباره مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رسیده و مهدویّت را چنان مسلم کرده که جای هیچ تردید نمانده است».(۵)



---

۱– قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «... لبعث الله رجلاً من اهل بیتی یملاء ها عدلا کما ملئت جوراً» . طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۶۷ و احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۱، ص۹۹. «... فیملاء الارض قسطاً و عدلاً...». ابن حنبل، مسند احمد، ج۳، ص۱۷و۲۸؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۵۵۸.

۲– قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «یرضی بخلافته اهل السماء و اهل الارض...» سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲، ص۶۷۲؛ مناوی، فیض القدیر، ج ۶، ص ۲۷۹ و۲۳ و ج ۵، ص۳۸۴و۴۲۳؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج۱، ص ۳۰۷ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۴.

۳– قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «...یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض لاتدع السماء من قطرها شیئاً الاصبته مداراً و لاتدع الارض من مائها شیئاً الاّ اخرجته...». حاکم نیشابوری، المستدرک، ج۴، ص ۴۶۵؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج۱، ص ۳۰۷؛ ابن حنبل، مسند احمد، ج۳، ص ۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص۲۲۳۴ و شیخ طوسی، الامالی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۴– قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «منا الذی یصلی عیسی بن مریم خلفه». مجلسی، بحارالانوار، ج۵۱، ص۸۴؛ سیوطی، الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۶۵ و مناوی، فیض الغدیر، ج ۶، ص ۱۷.

۵– صدر، بحث حول المهدی، ص ۴۱و۴۲

در یک اثر تحقیقی، ۶۴ حدیث از منابع اهل سنت استخراج شده است که تصریح دارند مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام است و ۱۸ حدیث که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از فرزندان امام حسین علیه السلام خوانده اند و ۱۱۲ حدیث که تاریخ ولادت حضرت را در سال ۲۵۵ ق دانسته اند و نیز موارد دیگر که مورد اتفاق فریقین است.(۱) از این گزارش معلوم می شود که در میان اهل سنت نیز کسانی هستند که ولادت حضرت را باور دارند.



---

۱- رک: فقیه ایمانی، اصالت مهدویّت در اسلام، صص۶۷-۷۳.

## آیات

### اشاره

پیش تر بیان شـد که یک گونه از دلایل نقلی، آیات و روایاتی است که تنها با اسـتمرار وجود امام، معنا و مفهوم پیدا می کنند که از شـاکله و سـیاق این نوع از آیات و روایات، می توان وجود مسـتمرّ حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را نیز برداشت کرد. در ادامه بحث، نخست به چند نمونه قرآنی و سپس به چند نمونه روایی اشاره می شود و مشروح تحقیق به خود دانشجویان واگذار می گردد.

### یکم. دستور مطلق و همیشگی بر اطاعت از ولیّ امر

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ إِن کنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِک خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلاً»(۱)

صریـح آیه شـریفه می فرمایـد که از اولی الامر خود، پیروی کنیـد. این دسـتور، مطلق است و ماننـد دیگر خطابات قرآنی، همه انسان ها را در همه



---

۱- سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۹.

زمان ها و همه مکان ها شامل می شود. لازمه این دستور دائمی، وجود ولیّ امر در هر زمان است؛ وگرنه دستور، فاقد موضوع می شود. چراکه طبق این آیه، همه مؤمنان، مکلف هستند پس از خدا و رسولش به ولیّ امر خود، مراجعه کنند. پس همواره باید ولیّ امری موجود باشد.

پرسش اصلی این است که ولیّ امر کیست؟ چه ویژگی هایی دارد؟ آیا حاکمان نمی توانند مصداق اولی الامر باشند؟

دقت در مضمون این آیه شریفه و دیگر آیات مربوط و نیز احادیث و سخن دانشمندان دینی، مسلّم می سازد که مراد از ولیّ امر، کسی است که دارای اوصاف نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - به ویژه عصمت و علم عالی- باشد.

کیفیت استدلال

۱. اطلاق دستور پیروی از اولی الامر، خود، دلیل بر عصمت او است؛ چراکه اگر ولیّ امر از کسانی باشد که مانند افراد عادی و حاکمان معمولی، مرتکب خطا، گناه و اغراء به جهل شود، مؤمنان نیز در اثر پیروی از او، به خطا و گناه آلوده می شوند؛ لذا از آن جا که خداوند، حکیم و علیم است، هیچ گاه بندگان خود را به خطا و گناه، فرمان نمی دهد و حال که خداوند چنین دستوری داده است، معلوم می شود چنین ولیّ امری باید معصوم و عالِم به جمیع جهات رهبری و هدایت باشد.

خداوند حکیم، در مورد پدر و مادر نیز دستور به اطاعت، داده است؛ اما چون عموم پدر و مادرها معصوم نیستند، خداوند دستور مطلق، صادر نکرده؛ بلکه برای پیروی و اطاعت از آن دو، حد و مرز قایل شده است:

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْناً وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كنتُمْ تَعْمَلُونَ»(۱)؛

ص:۲۰۹

---

۱- سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۸.

«وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِی عَامَيْنِ أَنِ اشْكرْ لِی وَلِوَالِدَيْك إِلَیَّ الْمَصِيرُ».(۱)

۲. دستور پیروی از اولی الامر در ردیف دستور پیروی از خدا و رسولش قرار گرفته است و این، اثبات می کند که ولیّ امر از انسان های عادی و معمولی نیست؛ بلکه انسانی است الهی و دارای صفاتی ویژه، که آن صفات، او را در کنار خدا و رسولش قرار داده است.

توضیح

هیچ جای تردید نیست که خدای حکیم، علیم و رحیم، فوق عصمت و در نهایتِ تنزه و سبوحیت است. از طرفی، مشاهده می کنیم که او، اطاعت از رسولش را عین اطاعت از خود قرار داده و فرموده است: «وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكمْ تُرْحَمُونَ».(۲) در این آیه، حتی واژه «أَطیعوا» تکرار نشده است. پس، اطاعت از رسول خدا در ردیف و - حتی- عین اطاعت از خدا است.

در آیه مورد نظر نیز اطاعت از اولی الامر عین اطاعت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده است: «وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكمْ»؛ فلذا ولی الامر، انسانی الهی و هم چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، شخصیتی یگانه است.

پس با این دو استدلال، اثبات شد که حاکمان معمولی - مانند خلفای بنی امیه و بنی عباس و دیگران- صلاحیت ولیّ امر بودن را ندارند و باید یک شخصیت الهی، به عنوان ولی ّامر، در هر زمانی موجود باشد تا انسان ها به



---

۱- سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۴.

۲- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۲.

دستور خداوند عمل کرده و به او مراجعه کنند.

جان استدلال گذشته، در کلام فخر الدین رازی نیز موجود است. وی با همین شیوه، عصمت و نزاهت ولیّ امر را نتیجه گرفته است؛ هرچند در اثر یک خطا، مصداق ولیّ امر را «اجماع» معرفی کرده و با استدلالی غیر علمی، «نشناختن» و «نیافتن» را دلیل بر «نبودن» گرفته است. وی مدعی است که اگر مراد از اولی الامر، امامان معصومِ مورد نظرِ شیعه باشند، دستور مراجعه به ایشان، تکلیف به ما لایطاق خواهد بود؛ چون مردمان، آنان را نمی شناسند.(۱)

پاسخ فخر رازی بسیار ساده است:

اولاً، چنین امامانی کاملاً معرفی شده اند.

ثانیاً، عصمت و مصونیت از خدا، یک صفت واقعی و نفسانی است و یک موصوف واقعیِ مشخص می خواهد؛ در حالی که اهل اجماع یا اهل حل و عقد، یک مجموعه اعتباری هستند و محال است که امر و صفت واقعی، قائم به امر و موصوف اعتباری باشد.(۲)

ثالثاً، اگر مراد از اولی الامر، عموم اهل حل و عقد باشند، وحدت مطیع و مطاع، لازم می آید و این معقول نیست که به کسی، دستور پیروی از خودش را بدهند.

رابعاً، در تاریخ اسلام موردی پیدا نمی شود که همه اهل حل و عقد، بر یک نظر، متفق باشند و اجماعی به معنای واقعی، تشکیل شده باشد.

خامساً، روایات فراوانی از طریق شیعه و حتی اهل سنت وارد شده است که مصداق اولی الامر را امامان اهل بیت علیهم السلام معرفی می کنند. حاکم حسکانی از



---

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۴، ص ۱۱۳، ذیل آیهٔ مذکور.

۲- کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، آیهٔ اولی الامر، ص ۱۸.

علمای اهل سنت -که ذهبی او را تمجید کرده و استاد علم حدیث خوانده - در تفسیر آیه اولی الامر، به اسناد خودش از مجاهد نقل کرده است که این آیه در حق امیرالمؤمنین، علی علیه السلام و در زمانی که پیامبر، او را در مدینه، جانشین خود کرد و حدیث منزلت را در شأن او فرمود، نازل شده است.(۱)

### دوم. همواره با صادقین باشید

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَ کونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ»(۲)

خطاب و دستور آیه شریفه، عام و مطلق است و همه مؤمنان را در همه اعصار، فرمان می دهد که تقوای الهی را رعایت کنند و همواره با صادقین باشند. از مفهوم آیه بر می آید که همان گونه که رعایت تقوا برای همه مسلمین در همه زمان ها لازم است، همراهی با صادقین نیز چنین است.

این دستور عام و همیشگی، دلالت دارد که باید در هر عصر، مصداق و فردی از صادقین باشد تا برای مردمان، امتثال و انجام این دستور عام، ممکن و میسور شود و اگر چنین نباشد، تکلیف به ما لایطاق و یا تکلیف بی موضوع خواهد شد و هر دو قسم، قبیح و صدور آن از خداوند، محال می باشد.

فخر رازی نیز چنین نتیجه ای را با بیانی مشابه، از آیه مورد نظر، استباط کرده است: «انه تعالی أمر المؤمنین بالکون مع الصادقین و متی وجب الکون مع الصادقین فلابدّ من وجود الصادقین فی کل واحد».(۳) اما باز هم در تطبیق و تشخیص صادقین، راه غفلت را پیموده و با تعبیری سرد و بی روح، گفته است: «و ذلک یمنع من اطباق الکل علی الباطل... فهذا



---

۱- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج۲، ص۱۹۰. حاکم نیشابوری نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: «اطاعت از علی، اطاعت از من است». المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۵.

۲- سورۂ توبه، آیۂ ۱۱۹.

۳- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۰، ذیل آیۂ مورد بحث.

یدل علی ان اجماع الامه حجه».(۱)

وی، ادعای شیعه- مبنی بر این که مراد از صادقین، امامان معصوم هستند- را با یک بهانه دور از منطق علمی ردّ کرده و مجدداً معروف نبودن و ناشناخته بودن معصوم را دلیل بر نفی آن گرفته و گفته است: «چون ما معصومی نمی شناسیم، لذا باید مصداق آن را اجماع امت معرفی کنیم».(۲) مشخص است که این بیان، منطقی نیست؛ چراکه هیچ گاه عدم معرفتِ یک موضوع، موجب سلب و نفی موضوع نمی شود. در مقابل، ادعای شیعه، مبنی بر معرفی شدن معصومین توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کاملاً منطبق بر منطق است.

برخی منابع اهل سنت با روایاتی ضعیف تلاش کرده اند خلیفه اول و دوم را نیز مصداق صادقین معرفی کنند و این امر، خود، نشان می دهد که مصداق، افراد خاصی هستند؛ نه اجماع.

اکنون که بر اساس این آیه شریفه، وجود و استمرار صادقین حتمی شد، این پرسش مهم مطرح می شود که مصداق صادقین چه کسانی هستند؟ برای یافتن پاسخی علمی، نخست باید معانی و مشخصات صدق و صادق را از منابع لغت به دست آورد و سپس به کاربردهای قرآنی این واژه پرداخت.

کاربرد لغوی واژه صدق

در لسان العرب آمده است: «الصدق نقیض الکذب، رجل صدق نقیض رجل سوء، و کذلک ثوب صدق و خمار صدق، رجل صدق، نعم الرجل».(۳)

ابن درستویه گفته است: «انما الصدق، الجامع الاوصاف



---

۱- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۰، ذیل آیهٔ مورد بحث.

۲- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۱.

۳- ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص۱۹۳.

المحموده».(۱)

خلیل نیز می گوید: «الصدق، الکامل من کل شی».(۲)

و راغب اصفهانی نیز معتقد است: «و یعبر عن کل فعل فاضل ظاهراً و باطناً بالصدق، فیضاف الیه ذلک للفعل الذی یوصف به...».(۳)

از این عبارت، معلوم می شود که صفت صدق، وصف کلام، لفظ و سخن نیست تا این توهم پیش آید که صادق، صرفاً کسی است که راست گو باشد و صفت راست گویی نیز صرفاً یک وصف اخلاقی است که در بسیاری موارد، احراز آن ساده است. بلکه وصف صدق، یک توصیف وجودْ شناختی و دارای زوایای گوناگون است.

کاربرد قرآنی واژه صدق

در قرآن کریم، واژه صدق، صفت عناصری قرار گرفته است که از مقوله سخن و کلام نیستند:

«أَکانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنَا إِلَی رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ قَالَ الْکافِرُونَ إِنَّ هَـذَا لَسَاحِرٌ مُّبِینٌ»؛(۴)

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُواْ حَتَّی جَاءهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّک یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامه فِیمَا



---

۱- کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، ج۵، ص۴۲.

۲- کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، ج۵، ص۴۲.

۳- راغب اصفهانی، المفردات، مکتبه الرضویه، ماده الصدق، ص ۲۷۷.

۴- سورهٔ یونس، آیهٔ ۲.

كانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»؛(۱)

«وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنک سُلْطَاناً نَّصِیراً».(۲)

در آیات مذکور، صدق، صفت قدم (گام)، جایگاه و مکان ورود و خروج قرار گرفته است.

هم چنین خداوند در آیه ای دیگر، به صورت مشروح، صادقین را معرفی می کند و ویژگی آن ها و متقیان را بر می شمرد؛ تا دستور بر رعایت تقوی و همراهی با صادقین، دارای موضوع باشد:

«لَّیْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَکمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَـکنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِکه وَالْکتَابِ وَالنَّبِیِّینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّآئِلِینَ وَ فِی الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاه وَآتَی الزَّکاه وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولَـئِک الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَـئِک هُمُ الْمُتَّقُونَ»(۳)

خداوند، در این آیه، نخست برّ و نیکی را در بُعد عقیده- ایمان به خدا، روز قیامت، فرشتگان، کتاب آسمانی و پیامبران- و در عمل -انفاق به خویشاوندان، مستمندان، در راه ماندگان، گدایان و آزادساختن بردگان و وفای به عهد- و در بُعد اخلاقی - صبر و پایداری در سختی ها- یادآور می شود و سپس، انسان هایی را که دارای این سه بُعد هستند، به صدق و



۱- سورهٔ یونس، آیهٔ ۹۳.

۲- سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۰.

۳- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۷.

تقوا می ستاید و آن ها را صادقین و متقین معرفی می کند.

آیه قبل از این آیه، درباره سه نفر از مسلمانان نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در جنگ تبوک همراهی نکردند و از جنگیدن سرباززدند و پس از آن که مسلمانان و حتی همسرانشان، با آنان قطع رابطه کردند، نادم و پشیمان شدند و توبه کردند و توبه شان پذیرفته شد.(۱) قرآن کریم، پس از ذکر این حادثه، طی دستوری همگانی می فرماید: «همراه صادقان باشید».

پس، از سیاق آیات، به خوبی مشخص می شود که مراد از صادقین، پیشوای الهی است؛ نه افراد عادی، که صرفاً در سخن و کلام، راست گو هستند.

آیه بعدی نیز همین دستور را روشن تر بیان می کند. آن جا که می فرماید: «اهل مدینه و اطراف آن، نباید از پیامبر خدا تخلف کنند؛ از آن حضرت، روی گردان شوند و...».(۲) در حقیقت، این آیه نیز تأکیدی است بر دو آیه پیشین؛ تا ملازمت و همراهی با پیشوای الهی فراموش نشود.

همراهی راستگویان جایز است؛ نه واجب

یکی دیگر از شواهدی که صادقین را در جایگاهی ویژه و الهی ترسیم می کند، این است که از این آیه، وجوب همراهی با صادقین، استنباط می شود؛ در حالی که در متون فقهی، آن چه واجبِ شرعی شمرده شده، راست گفتن است و نه همراهی با راست گویان. اگر در این آیه شریفه، صادقین به معنای راست گویان است، چرا فقها، طبق آن دستور نداده اند؟!



---

۱- «وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۱۸.
۲- «ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِه...» .

پس مسلم است که مفهوم و مصداق صادقین در این آیه، فراتر از راست گویان است و مراد، کسانی اند که صدق مطلق را دارا هستند؛ نه مطلق صدق را. به عبارت دیگر، صادقین کسانی هستند که در کردار، گفتار و پندارشان، صداقت دارند و معصوم اند و روشن است که همراهی با معصومان- یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام - لازم و واجب است.

اصولاً معقول نیست خداوند به دنبال دستور به تقوا، دستور دهد که با راستگویان همراه باشید. همراه بودن با صادقان، صرفاً همراهی جسمی و فیزیکی نیست؛ بلکه مراد، هم راهی، هم دلی و پیروی است و چنین معیتی، مفید و ثمربخش است و در کنار دستور تقوا قرار می گیرد.(۱)

کاربرد روایی واژه صدق

روایاتی از طریق شیعه و -بعضاً- اهل سنت، وارد شده است که تأیید می کنند مراد از صادقین، امامان معصوم علیهم السلام هستند؛ چنان چه مرحوم بهبهانی می گوید: «و قد استفاضت الروایات من طریقنا و طریق العامه ان الصادقین، هم اهل بیت النبی المطهرون».(۲)

در این جا به چند نمونه از این روایات، اشاره می شود:

۱. قال علی علیه السلام : «... انشدکم الله أتعلمون ان الله انزل "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین" فقال سلمان: یا رسول الله عامه هذا ام خاصه؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم : اما المؤمنون فعامه المومنین أمروا بذلک و اما الصادقون فخاصه لأخی علی و اوصیائی من بعده الی یوم



---

۱- کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، ص ۴۷.

۲- کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، ص۴۹ (به نقل از علامه محقق سید علی بهبهانی، مصباح الهدایه، ص۹۲) و بحرانی، غایه المرام، ص ۲۴۸.

القیامه».(۱)

این روایت همراه با نوعی استدلال است که به تنهایی، پاسخ فخر رازی و نیز برخی روایات ضعیف، که مصداق صادقین را غیر اهل بیت علیهم السلام می دانند، می دهد. روایت مذکور تصریح کرده است که مخاطب آیه، همه مؤمنان هستند. حال، اگر مراد از صادقین نیز همه مؤمنان باشند، وحدت مطیع و مطاع، و نیز، مرجع و راجع، لازم می آید و این صحیح نیست که خدای حکیم، مؤمنان را دستور دهد که همراه خود باشند.

از طرف دیگر، از این که مؤمنان به صادقین ارجاع داده می شوند، معلوم می شود که صادقین، افراد استثنایی و معصوم هستند و روشن است که عصمت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، تنها برای امامان اهل بیت علیهم السلام ادعا شده است.

۲. امام باقر علیه السلام درباره همین آیه فرمود: «ایانا عنی».(۲)

۳. حاکم حسکانی(۳) در کتاب خود، احادیثی آورده است که مراد از صادقین را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام تفسیر کرده اند. در این جا به یک نمونه از روایات کتاب او اشاره می شود:

مالک بن انس از نافع روایت کرده است که عبدالله بن عمر درباره قول خدای تعالی، «وَ کونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» گفت: «خداوند، تمامی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فرمان داده که از خدا بترسید؛ سپس به آنان گفت: با صادقان، یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام (و در حدیث دیگر: با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت



---

۱- جوینی، محمد بن ابی بکر، فرائد السمطین، ج۱، ص۳۱۲؛ شیخ صدوق، کمال الدین، ص۲۶۴ و علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.
۲- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۸.
۳- ذهبی، رجالی بزرگ اهل سنت، درباره او می گوید:«استاد، دارای اتقان و استواری و عالم به علم حدیث است». رک: تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۲۵۸.

او علیهم السلام ) باشید».(۱)

### سوم. وعده پیروزی صالحان و حکومت جهانی

«وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمه وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»(۲)

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(۳)

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»(۴)

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»(۵)

در این آیات، قرآن، از پیروزی قطعی صالحان، مستضعفان و پرهیزگاران خبر می دهد و روشن است که چنین حادثه ای بدون رهبری شایسته الهی، امکان ندارد و آن رهبر، همان موعود و منجی، یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

به این ترتیب، صورت استدلال چنین می شود که از نظر قرآن -که مورد پذیرش همه مذاهب اسلامی است- پیروزی حق طلبان، حتمی و قطعی است. این پیروزی- که وعده الهی است- هنوز محقق نشده و تحقق آن،



---

۱- حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۳۵۷.

۲- سورهٔ قصص، آیهٔ ۵.

۳- سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵.

۴- سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۳.

۵- سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۵.

نیازمند یک رهبر الهی است و آن رهبر را رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی نموده است: «یبلغ سلطانه المشرق و المغرب».(۱)

اساساً اندیشه نجات جهانی و انتظار منجی موعود، از دیرباز، اندیشه محوری و بنیادین ادیان و مکاتب بوده است؛(۲) چنان که در جوامع امروزی نیز، در چهره حکومت واحد جهانی مطرح است. به گفته شهید مطهری، «اندیشه پیروزی نهایی نیروی حق، صلح و عدالت بر نیروی باطل، ستیز و ظلم، گسترش جهانی ایمان اسلامی، استقرار کامل و همه جانبه ارزش های انسانی، تشکیل مدینه فاضله و جامعه ایده آل و بالاخره، اجرای این ایده عمومی و انسانی به وسیله شخصیتی مقدس و عالی قدر _ که در روایات متواتر اسلامی، از او به مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تعبیر شده است _ اندیشه ای است که کم و بیش، همه مذاهب و فرق اسلام، با تفاوت ها و اختلاف ها، بدان معتقد و مؤمن اند؛ زیرا این اندیشه به حسب اصل و ریشه، قرآنی است. این قرآن مجید است که با قاطعیت تمام، پیروزی نهایی ایمان اسلامی (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كلِّه )، غلبه قطعی صالحان و متقیان (أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُون )، کوتاه شدن دست جباران و



---

۱- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸، ح ۲۷.

۲- آیین زرتشت، به حکومت و نجات جهانی در سایه منجی موعود، به نام «سوشیان» ( Saoshyan ) باور دارد. (رک: جان ناس، تاریخ ادیان، ص ۳۱۹ و کامل سلیمان، روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۳)عقیده آیین هند نیز بر حکومت و نجات جهانی در سایه منجی موعود به نام «ویشنو» ( Vishnu ) است که به کلکی یا کلکین معروف می باشد. (رک: موحدیان، گونه شناسی موعود، ص۱۱۷ و صادقی، بشارات عهدین، ص ۲۴۶) آیین بودا نیز به حکومت و نجات جهانی در سایه «دالهانمی» ( Dalhanemi ) معتقد است. (رک: آلن وین، پیش گویی آینده، ص۲۳۲ و لوئیس لنکستر، میتریه موعود بودایی، ص۲۲۲) یهود، به حکومت و نجات موعود در ظهور «مسیح» ( Messian ) باور دارد. (رک: کتاب مقدس، سفر مزامیر داود، مزمور ۳۷ و جندقی، مهدویّت از دیدگاه دین پژوهان، ص ۲۶۵) و مسیحیان انتظار ظهور دوم مسیح را می کشند. (رک: انجیل لوقا، باب دوازدهم، بند ۳۵ و ۳۶ و ۴۱)

ستمگران برای همیشه (أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُون ) و آینده درخشان و سعادت مندانه بشریت (وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِین ) را نوید داده است».(۱)

برای اثبات مدعا (مهدویّت)، از دو طریق می توان به این آیات استناد کرد:

الف) تحلیل نقلی: روایاتی که تحقق این وعده را به دنبال ولادت، غیبت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند و حضرت را به عنوان رهبر این نهضت معرفی می کنند، از مسلمات تاریخی است. از طرفی، حکومت جهانی مستضعفان و صالحان که عدل جهانی را ایجاد می کند، هنوز محقق نشده است. از همین روی می توان گفت که این روایات، تحقق این حکومت را در عصر مهدوی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند.

برای مثال، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه استخلاف جهانی صالحان(۲) می فرماید: «لم یجی تأویل هذا الآیه و لو قام قائمنا بعد، سیری من یدرکه ما یکون من تأویل هذه الآیه و لیبلغنّ دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما بلغ اللیل، حتی لایکون مشرک علی ظهر الارض کما قال تعالی: یعبدوننی لایشرکون بی شیئا...».(۳)

در برخی منابع اهل سنت نیز از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «انّ وصیّی والخلیفه من بعدی علی بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن ثم الحسین یتلوه تسعه من صلب الحسین ائمه ابرار... اذا مضی الحسین فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی علی



---

۱- مطهری، قیام و انقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، صص۶۴ - ۶۷.

۲- سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵.

۳- کلینی، اصول الکافی، ج ۸ ص ۲۰۱

فابنه محمد ثم ابنه علی ثم ابنه الحسن ثم الحجه بن الحسن فهذه اثناعشر عدد نقباء بن اسرائیل».(۱)

ب. تحلیـل عقلی: تحقق این وعـده هـای الهی، بـدون یـک رهبر الهی و یـک سازمـان کارآمـد، ممکن نیست؛ چراکه روایات فریقین، حکومت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را آورنده امنیت جهانی، رفاه عمومی، عدالت فراگیر، تکنولوژی برتر، اخلاق انسانی، تمدن اسـلامی و در یک کلام، اسلام راستین می دانند و بی تردید، پیروزی چنین حکومتی با چنین دست آوردهـای جهانی، بـدون حضور رهبر، امکان نـدارد. چراکه رهبر چنین نهضتی بایـد از تمام پیـچ وخم های نظامی، سیاسـی و اقتصادی قلمرو خویش با خبر باشد.

عمق این اسـتدلال، وقتی روشن می شود که بـدانیم عصر ظهور، یـک عصـر بسیار پیچیـده و در نهایت تکامل است و رهبری قیامی در آن عصـر، آگاهی مضاعف می خواهـد. رهبر قیام جهانی باید اطلاعات و کاردانی جهانی داشـته باشد؛ از تمام نقاط قوت و امکانات ارتش خود باخبر باشد؛ مدت ها پیش از قیام، یارگیری کرده باشد؛ صاحب منصبان را مشخص و وظایفشان را توجیه کرده باشد؛ تمام نقاط ضعف دشمن را بداند؛ از عکس العمل های دشمن آگاه باشد و واکنش های احتمالی را بررسی کرده باشد. روشن است که آگاهی بر این امور، مستلزم حضور رهبر است.

ممکن است گفته شـود که رهـبر این قیـام، از راه غیبت و معجزه بر این امـور آگـاهی می یابـد و خـدا کـار او را به سامـان می رساند.

در پاسـخ، بایـد گفت که در علم کلاـم، ثـابت شـده است که معجزات، برخلاـف قانون معروف طبیعی هسـتند و از آن جا که خداوند، به حفظ قانون و سنتی که خود، بنا نهاده است، عنایت دارد، انجام معجزات، یک استثنا

ص:۲۲۲

---

۱- جوینی، فراید السمطین، ج ۲، ص۱۳۳ و۱۳۴.

محسوب می شود که تنها در موارد بسیار نادر محقق می شود.(۱)

پس خداوند بنا ندارد که کارهای جهان را بدون امور، اسباب و علل طبیعی به سامان برساند و اگر چنین بود، در جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام، قیام حسینی و... انجام می داد.

از طرف دیگر، به فرض که رهبر قیام، از راه غیب و معجزه در بطن تحولات قرار گیرد؛ اما سرداران، فرماندهان و کارگزاران، چگونه بر این امور آگاهی می یابند؟!

علاوه بر این، توجه به رسالت ها و اهداف حکومت در اسلام، ضرورت وجود و حضور رهبر آن را روشن تر می سازد؛ چراکه در اسلام، وظیفه حکومت، تنها رسیدگی به دنیای مردم و تأمین خواسته های دنیوی آن ها نیست؛ بلکه افزون بر این، باید سعادت واقعی دنیایی و اخروی انسان ها را با توجه به ابعاد روحی و جسمی آنان نیز تأمین کند.

### چهارم. وجود همیشگی امام؛ لازمه استمرار عهد الهی

هنگامی که حضرت ابراهیم علیه السلام به دستور الهی به مقام امامت رسید، از خداوند درخواست کرد که این عهد و مقام، به فرزندان او نیز برسد؛ اما خداوند در پاسخ فرمود: «لا يَنالُ عَهْدِی الظّالِمِین».(۲)

از این که حضرت ابراهیم علیه السلام خواهان حفظ این مقام در نسل خود می شود، معلوم می گردد که چنین مقام و منصبی، استمرار دارد؛ یعنی اصل استمرار آن، نزد ابراهیم علیه السلام، مسلم و مفروض بوده است. پاسخ خداوند هم در حقیقت، اشاره به پذیرش اصل استمرار دارد؛ اگرچه این منصب را نصیب ظالمان نمی داند.



---

۱- در قرآن مجید آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با برخی درخواست های طلب معجزه از سوی کفار و مشرکان مخالفت می فرمود و چنین نبود که هر معجزه ای انجام شود.

۲- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۴.

این مفهوم، بـدون هیـچ کمکی از روایات و شأن نزول به دست می آیـد؛ پس تفسـیر آیه محسوب می شود؛ نه تأویل یا مفهوم روایی آن. فعل مضارع «لاینال» نیز به خوبی، حکایت از استمرار این منصب می کند.

### پنجم. وجود یک هادی برای هر قوم

قرآن مجیـد، در سوره رعـد، میـان «منـذر» و «هـادی» تفکیک کرده، منصب نخست را برای رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم ثـابت دانسـته و منصب دوم را به حـالت اسـتمرار بیـان کرده است: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكلِّ قَوْمٍ هاد».(۱) پس ایـن معنی از تفسیر خود آیه فهمیده می شود که سنت الهی بر وجود یک هدایتگر برای هر قومی، تعلق گرفته است.

پرسشـی که در این جا مطرح است این است که هـادی یا هادیان امت های گوناگون، چه کسـی و یا چه کسانی هسـتند؟ فخر رازی در این رابطه می گویـد: «انـذار کننده، پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم و هدایت کننده، علی علیه السـلام است. چون ابن عباس می گوید: پیامبر، دست مبارک را بر سـینه اش گذاشت و فرمود: "أنا منذر" و سـپس اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: " أنت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی"».(۲)

اگرچه شـناخت مصادیق هادی یا هادیان امت های گوناگون، در جای خود قابل بررسـی می باشد؛ اما مهم این است که تفسیر و فهم صـحیح آیه، جز با قبول اسـتمرار وجود هادی ممکن نیست؛ و این، در حقیقت زمینه تئوری مهدویّت را فراهم می آورد؛ چراکه اقوام آخرالزمان نیز، نیاز به هادی دارند.

در فرهنگ شیعی، این آیه در کنار آیات دیگر به گونه ای تفسیر شده است



---

۱- سورهٔ رعد، آیهٔ ۷.

۲- فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۱۹، ص۱۴.

که تنها با اندیشه وجود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم خوانی دارد. در تفسیر نور الثقلین، پانزده روایت در این زمینه آورده شده است. از جمله آن که امام صادق علیه السلام فرمود: «کل امام هادی کل قوم فی زمانه؛ کل امام هاد للقرآن الذی هو فیه».(۱)

علاوه بر این، خداوند در آیات مختلفی از قرآن به «حجه»، «بینه» و «حجه بالغه» اشاره کرده است: «لِئَلَّا یَکونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللَّهِ حُجَّه»(۲)، «لِیَهْلِک مَنْ هَلَک عَنْ بَیِّنَهٍ وَ یَحْیی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَهٍ»(۳) و «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَه»(۴). حال، اگر پیشوایی الهی و هدایتگری زنده در میان انسان ها نباشد، این مفاهیم، موضوعیت نخواهند داشت. پس فهم و تفسیر این آیات نیز متوقف بر پذیرش مهدویّت است. چنان چه امیرمؤمنان علیه السلام نیز بر این استدلال، صحه گذارده اند: «اللهم بلی لاتخلو الارض من قائم لله بحجه اما ظاهراً مشهوراً و اما خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بیناته».(۵)

### ششم. قیامت و امام اختصاصی برای هر قوم

بر اساس آیه «ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیم»(۶)، پرسش ها و مؤاخذات رستاخیز، از تکالیف و نعمت های دنیایی است. از طرفی، در قیامت، مردم در زمره امامشان فراخوانده می شوند: «یَوْمَ



---

۱- حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۸۲.

۲- سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۶۵.

۳- سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۲.

۴- سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۴۹.

۵- نهج البلاغه، ح ۱۴۷.

۶- سورهٔ تکاثر، آیهٔ ۸.

نَدْعُوا کلَّ أَناسٍ بِإِمامِهِم».(۱) پس هر گروهی، امام و پیشوایی دارد و این امام، همان امام دنیایی است؛ لذا باید در دنیا برای هر گروه و فرقه ای، امامی باشد؛ خواه، امام نور و خواه، امام نار.

همان گونه که علامه طباطبایی پس از تبیین معنای امام و عهد الهی، از این آیه، استمرار وجود امام در همه زمان ها را نتیجه گرفته است: «فالامام هو الذی یسوق الناس الی الله سبحانه یوم تبلی السرائر کما انه یسوقهم الیه فی ظاهر هذه الحیاه الدنیا و باطنها و للآیه مع ذلک تفید ان الامام لایخلو عنه زمان من الازمنه و عصر من الاعصار لمکان قوله تعالی "کل اناس" و یستفاد ان الارض و فیها الناس لاتخلو عن امام حق».(۲)

ایشان، ذیل آیه مورد بحث می فرماید: «المستفاد من ظاهر الآیه ان هذه الدعوه تعم الناس جمیعاً من الاولین و الآخرین... فالمتعین ان یکون المراد بامام کل أناس ... او امام الحق خاصه و هوالذی یجتبیه الله سبحانه فی کل زمان لهدایه اهله بأمره نبیا کان کابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم او غیر نبیّ».(۳)



---

۱- سورهٔ اسراء، آیهٔ ۷۱.

۲- طباطبایی، المیزان، ج ۱، صص ۳۷۶ - ۳۷۷.

۳- طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۶۶.

## روایات

### اشاره

در منـابع معتبر فرقین، روایاتی آمـده است که در آن ها از حقایقی خبر داده شـده و یا تکالیفی خواسـته شـده که لازمه آن ها، وجود و اسـتمرار امـام معصوم است؛ یعنی، صـحت معنـای این گونه روایـات، وابسـته به فرض وجود فعلی امـام عصـر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. در این بخش، به برخی از این روایات، اشاره می شود.

### یکم. خبر از امامان دوازده گانه

بیان اجمالی

در متون روایی معتبر شـیعه و سـنی، روایاتی وارد شـده است که خبر از آمدن دوازده امام و خلیفه و جانشـین برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می دهند و به روایات «اثنی عشر خلیفه» مشهور ند.

از آن جا که عقیده به اثنی عشر خلیفه مسلم است،(۱) عده ای از دانشمندان دینی غیر شیعی تلاش کرده اند که این روایات را بر خلفای بنی امیه و



---

۱- برای مطالعه مشروح اسناد و طرق این حدیث از منابع اهل سنت، رک: قرشی، اتفاق در مهدی موعود، صص ۱۵-۱۳.

بنی عباس تطبیق دهند؛ اما توفیقی نیافته اند. لذا بهترین و تنهاترین محمل و مصداق ائمه اثنی عشر، امامان اهل بیت علیهم السلام هستند؛ چنان که برخی از دانشمندان غیر شیعی هم بر حقانیت این تطبیق، اعتراف دارند.

حال که آمدن دوازده خلیفه، مسلّم است و یازده خلیفه آن، پشت سر هم و پیوسته، متولد شده اند، حتماً دوازدهمین نفر نیز از نسل آنان و پیوسته به آنان، متولد شده است. شماری از دانشمندان اهل سنت - مانند ابی داود سجستانی،(۱) جلال الدین سیوطی،(۲) ابن کثیر،(۳) شیخ سلیمان قندوزی(۴) و...- به صراحت، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را یکی از خلفای دوازده گانه مورد نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر شمرده اند.

بیان تفصیلی

قبل از بررسی احادیث اثنی عشر خلیفه، می بایست نمونه هایی از آن را -که در منابع معتبر فریقین آمده است- مورد کنکاش قرار داد.

برای مثال، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام فرمودند: «الائمه بعدی اثنا عشر، اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله عزوجل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها».(۵)

جابر بن سمره، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نیز نقل می کند که آن حضرت



---

۱- سنن ابن داوود، کتاب المهدی، ج ۲، ص ۳۰۹. در این کتاب، حدیث اثنی عشر خلیفه در ضمن اخبار مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آمده است.

۲- سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۸.

۳- وی ذیل آیهٔ ۱۲ سوره مائده: «وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقیباً» حدیث اثنی عشر خلیفه را نقل کرده و گفته است: «والظاهر انّ منهم المهدی المبشر به فی الاحادیث الوارده بذکره فذکر انه یواطی اسمه اسم النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اسم ابیه اسم ابیه، فیملاء الارض عدلاً و قسطاً...». تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴.

۴- قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ب ۷۷، ص ۱۰۵.

۵- شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۲ و همو، امالی، ص ۱۱۱، ح ۹.

فرمود: «لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعه او یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش».(۱)

بخاری، همین مضمون را نقل کرده و گفته است: «سمره، ناقل حدیث می گوید: آخر حدیث را نشنیدم؛ اما پدرم گفت که پیامبر فرمود: "همگی از قریش اند"».(۲)

احمد بن حنبل نیز برخی از این روایات را در مسند خود آورده است؛ که دو روایات ذیل، از جمله آن ها است:

«یکون بعدی اثناعشر خلیفه کلهم من قریش»؛(۳)

«یکون لهذه الامه اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش».(۴)

شاکله و سیاق احادیث مذکور، نشان می دهد که میان تولد خلفای دوازده گانه، هیچ تراخی و فاصله ای نیست؛ چراکه قیام دین، به حضور و وجود خلفاء دوازده گانه منوط شده است و اگر زمانی فرا رسد که خلیفه ای نباشد، قیامت فرا خواهد رسید.

حفظ ارتباط نسبیِ «کلهم من قریش» نیز در گرو ولادتِ پیوسته است؛ وگرنه با فرض هزاران سال فاصله، دیگر این ارتباط محفوظ نخواهد ماند؛ به ویژه که روایات، مهدی امت عجل الله تعالی فرجه الشریف را از اولاد فاطمه علیها السلام و فرزند امام یازدهم علیه السلام می داند. آیا امام یازدهم علیه السلام غیر از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزندی داشته است که نسل آن ها پخش شده باشد و روزی، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از میان آن ها قیام



---

۱- نیشابوری، صحیح مسلم، کتاب اماره، ج ۶، ب ۱، ص۳ و احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۹۹.
۲- صحیح بخاری، کتاب الاحکام، ج ۸، ص ۱۲۷.
۳- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۹۲.
۴- مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۰۶ و طبرانی، معجم الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۸.

کند؟!

تطبیق حدیث قطعی اثنی عشر خلیفه بر امامان اهل بیت علیهم السلام

پیش تر بیان شد که شماری از دانشمندان اهل سنت پذیرفته اند که مقصود از این احادیث، همان امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام هستند؛ چون مضامین این احادیث، تنها با عقیده امامیه سازگاری دارد.

تعداد ۱۲ نفر (اثنی عشر خلیفه)، قریشی بودن (کلهم من قریش)، خلیفه بودن بر امت اسلامی (یکون لهذه الامه او یکون علیهم) و بودنِ همیشگی یکی از آن ها در جهان (لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعه) از جملهٔ این مضامین است.

بر اساس احادیث دیگری از منابع شیعی و اهل سنت، شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را یکی از همان خلفای دوازده گانه معرفی کرده اند:

«من خلفائکم خلیفه یحثو المال حثیاً لا یعدّه عدداً»؛(۱)

«یکون فی آخر امتی خلیفه یحثی المال حثیاً لایعده عدداً»؛(۲)

«یخرج فی آخرالزمان خلیفه یعطی المال بغیر عدد»(۳)و ...

حمّوئی و قندوزی حنفی، حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که به روشنی، مصداق خلفای اثنی عشر را معرفی می کند: «ان خفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثناعشر؛



---

۱- صحیح مسلم، کتاب فتن، ص ۶۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۵، ۳۷، ۴۹ و در المنثور، ج ۶، ص ۵۸.

۲- صحیح مسلم، کتاب فتن، ص ۶۷۳ و مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۵۴.

۳- مسند احمد، ج ۳، ص ۵، ۳۸، ۴۸، ۴۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۴ و امالی طوسی، ج۲، ص۱۲۶.

اوّلهم اخی و آخرهم ولـدی، قیـل یـا رسول الله و من اخوک؟ قـال علی بن ابی طـالب،قیل و من ولـدک؟ قال : المهـدی الـذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً ...».(۱)

این دو دانشـمند اهل سـنت، شـش حدیث دیگر را نیز با اسناد گوناگون، نقل کرده اند که به وضوح، علی علیه السلام و یازده فرزند حضرت زهرا علیها السلام را مصداق اثنی عشر خلیفه معرفی می کنند.

خوارزمی حنفی نیز به نقل از سـلمان فارسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت می کند: «دخلت علی النبی و اذا الحسـین علی فخذه هو یقبل عینیه و یلثم فاه ویقول: انک سـید ابن سید ابوساده انک امام ابن امام ابو أئمه انک حجته ابن حجه تسعه من صلبک تاسعهم قائمهم».(۲)

بـا این وصف، وقتی هشت امـام پیشـین از اولاـد بلافصل امام حسـین علیه السـلام بوده انـد، حتماً امام دوازدهم نیز چنین است؛ چون فرزند هشتم امام حسین علیه السلام، فرزندی جز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نداشته است.

هم چنین، برخی از دانشـمندان اهل سنت، حدیثی را نقل می کنند که خط سیر خلافت را در علی علیه السلام و اولاد او ترسیم می کند: «قال علی: قلت یا رسول الله أمنا آل محمد، المهدی؟ او من غیرنا؟ فقال صلی الله علیه و آله و سلم لابل منا یختم الله به الدین کما فتح بنا».(۳)



---

۱- جوینی، فرائد السـمطین، ج ۲، ص۳۱۳، ح ۵۶۴؛ ینـابیع الموده، ب ۵۶ (موده عاشره)، ص۲۵۸ و ب۷۸، ص۴۴۷ و ب ۴۹، ص۴۹۳ و...

۲- خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ب ۷، ص ۱۴۶ و حسین ترمذی، مناقب مرتضوی، ب ۲، ص ۱۳۹.

۳- ابن حجر، صواعق، باب خصوصـیاتهم...، ص ۲۳۵ و مناوی، کنوز الحقایق، حاشـیه جامع الصغیر، ج۲، ص ۱۲۸، باب المیم. علامه مناوی هم چنین در فیض القدیر، ج ۶، ص ۳۶۲ می نویسد: «ولهذا کان جد المهدی علی کرم الله وجه من اعلم الصحابه بدقایق العلوم ولطائف الحکم وکان من أجل علومه علم اسرار الحروف...» .

شمس الدین ابن طولون حنفی ( ۹۵۵ ق) از دانشـمندان بلند منزلت نزد جامعه دمشق، کتاب مسـتقلی به نام «الائمه الاثنی عشر» نگاشـته و از منـابع اهل سـنت، درباره هرکـدام از دوازده امام، مطالبی آورده است. وی، حضـرت مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را چنین معرفی می کنـد: «و ثانی عشـر هم ابنه محمـد بن الحسن و هو ابوالقاسم محمـد بن الحسن بن علی الهادی بن محمـد الجواد بن علی الرضا بن موسـی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمـد الباقر بن علی بن زین العابدین بن الحسـین بن علی ابی طالب رضی الله عنهم».(۱)

بسـیاری از شـعرا، من جمله احمـد جامیِ ژنده پیل (۵۳۶)، عطـار نیشابوری حنفی (۶۱۸)، محی الـدین ابن عربی (۶۳۸)، مولانا جلال الدین بلخی (۶۷۲)، فضل بن روزبهان شافعی (۹۲۷)، مولانا خالد نقش بندی شهرزوری (۱۱۹۷) و... - که هر کدام از دانشـمندان نام دار عصر خویش بوده اند- اسامی دوازده امام را با القاب و توصیفاتشان، به رشته شعر در آورده اند که همه، از حدیث معروف اثنی عشر خلیفه الهام گرفته شده است.(۲)

در مقابل، تردیدی نیست که اشخاصی چون معاویه، یزید، ولید، متوکل و...- که همه دانشمندان اسلامی در فسق، ظلم و فساد آنان شکی ندارند- نمی توانند مصداق خلفای دوازده گانه باشند؛ خصوصاً که در برخی از روایات، آمده است که آن دوازده امام، مانند دوازده نقیب حضرت موسی علیه السلام هستند؛ آیا نقباء موسی علیه السلام مانند یزیدیان بوده اند؟!



---

۱- خوشنویس، میلاد حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص ۲۷۸.
۲- خوشنویس، میلاد حضرت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، صص ۲۹۲-۲۷۵.

جای تعجب است که با وجود این وضوح عقلی، اشخاصی مانند سیوطی تلاش کرده اند دوازده امام و خلیفه را بر خلفای بنی عباس و بنی امیه تطبیق دهند. بر این توجیه سرد و بی منطق سیوطی، محمود ابوریه، حاشیه خوبی زده است. وی می گوید: «خدا بیامرزد کسی را که بگوید سیوطی [با این توجیهش] مانند کسی است که شبانه برای گردآوری هیزم رفته [و هر خس و خاری را با زخمی ساختن خود، جمع می کند]».(۱)

در یک نگاه کلی، می توان گفت از آن جا که احادیث اثنی عشر خلیفه، قطعی و غیر قابل انکار هستند، دانشمندان شیعه، بالاتفاق، با استناد به قرآن و دیگر روایات، مصادیق این احادیث را همان امامان دوازده گانه ای که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به نام و مشخصات معرفی کرده اند، می دانند و این تطبیق، نه تنها مشکلی ندارد، بلکه مشکلات احتمالی را نیز حل کرده است.

اما دانشمندان دینی اهل سنت در قبال این احادیث، سه گروه شده اند؛ گروهی منطق و استدلال شیعه را پذیرفته و مصداق اثنی عشر خلیفه را همان امامان دوازده گانه می دانند. در مقابل، گروهی، بی اعتنا به مفاسد و ستم های بنی امیه، از شخص ابوبکر تا دوازده نفرِ نخست از خلفا را کاندیدای این حدیث دانسته اند؛ و گروهی دیگر برخی از خلفای بنی امیه و بنی عباس را در کنار خلفای راشدین، مصداق دوازده خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده اند،(۲) این گروه، مقام جانشینی و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تا سر حدّ اشخاص فاسدی - مانند یزید و مروان- پایین آورده اند و حتی به عقیده اهل سنت نیز توهین کرده و ابوبکر و عمر را با یزید -که شرب خمر، کار همیشگی او بود- و



---

۱- ابوریه، اضواء علی السنه المحمدیه، ص ۲۳۵.

۲- رک: امینی، معارف اسلامی(۲)، ص۱۲۱. (به نقل از ابن حجر، فتح الباری فی شرح البخاری، ج ۱۳، ص ۱۸۴)

مروان -که طرید رسول خدا و منفور مسلمانان بود- هم نشین و هم رتبه قرار داده اند.(۱)

اما گروه سوم که زشتی نظریه بالا را دریافته اند، راه حل گزینشی را برگزیده اند و پس از خلفای راشدین، کسانی از بنی امیه و بنی عباس را که به نظرشان عملکرد بهتری داشته اند، مصداق خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده اند.(۲)

جای بسیار شگفتی است که هر دو نظریه اخیر، امام حسن مجتبی علیه السلام که منتخب مسلمانان و نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است را در لیست خود قرار نداده اند!!

اما در مقام پاسخ به ادعای دو گروه اخیر، باید گفت که حاکمان بنی امیه نمی توانند مصداق خلفای اثنی عشر باشند؛ زیرا اولاً، تعداد آنان، نه نفر بوده است؛ ثانیاً، اسامی آن ها با آن اسامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده است، هم خوانی ندارد؛ ثالثاً، هیچ کدام از آن ها لیاقت جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نداشته اند؛ چراکه معاویه، مهم ترین حاکم بنی امیه، بر امام و خلیفه مفروض الطاعه که با انتخاب شورای حل و عقد و نیز رأی عموم مردم انتخاب شده بود، خروج کرد و خروج بر امام و خلیفه، به نظر تمام مذاهب اهل سنت، حرام است. جانشینان بعدی او نیز، همه، از طریق وراثت و برخلاف هنجار مسلمانان، قدرت را غصب کردند.

حاکمان بنی عباس نیز شایستگی این مقام را نداشته اند؛ چراکه اولاً، تعداد آنان، ۳۷ نفر بوده است؛ ثانیاً، اسامی آنان نیز با آن اسامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم



---

۱- صدرالدین شیرازی، شرح الاصول الکافی، صص ۴۰۰ -۴۰۹.

۲- ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴. رک: امینی، معارف اسلامی (۲)، به نقل از تاریخ خلفاء، صص ۱۲-۱۰.

برای خلفای اثنی عشر ذکر کرده، هم خوانی ندارد؛ ثالثاً، رهبر آنان و دیگر حاکمان بنی عباس، با قهر و حیله، قدرت را غصب کرده اند.

سگ بازی و شراب خواری یزید بن معاویه(۱)، ترویج غناء و شراب خوری وتیرباران و پاره کردن قرآن مجید توسط ولید بن یزید بن عبدالملک(۲) و قصد او برای شراب خواری در بام کعبه و کشته شدن او به دست مسلمانان(۳)، و جنایات خلفای بنی عباس در شهید کردن فرزندان زهرا علیها السلام، اندیشه خلافت و جانشینی آنان را کاملاً نفی می کند.

### دوم. همراهی همیشگی فردی از عترت با قرآن

بیان اجمالی

حدیث شریف ثقلین، نزد شیعه و سنی، معتبر و مورد قبول است. در این حدیث، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خبر از دو میراث گران بها و گران سنگ می دهد که هرگز از هم جدا نمی گردند و در کنار یک دیگر، مایه نجات امت می شوند. از آن جا که دین اسلام، دین خاتم و جاویدان است، این دو میراث گران بها نیز می بایست برای همیشه در میان بشریت حضور داشته باشند. ثقل اکبر و اول، بنا به تصریح رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن است که در اختیار همگان قرار دارد. ثقل اصغر و دوم نیز عترت پیامبر علیهم السلام هستند؛ که طبق این حدیث قطعی، باید همواره در کنار قرآن باشند؛ وگرنه نسبت کذب و خطا به پیامبر داده می شود که با عصمت ایشان، منافات دارد. پس باید همواره، فردی از تبار اهل بیت علیهم السلام در میان انسان ها باشد.



---

۱- سیوطی در صفحۀ ۲۰۹ کتاب تاریخ خلفاء می گوید: «انه رجل ینکح امهات الاولاد... و یشرب الخمر و یدع الصلوه» .

۲- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۱۸۰_۱۷۷

۳- سیوطی، تاریخ خلفاء، ص ۲۵۰.

بیان تفصیلی

مستدل و منطقی ساختن این گفتار، متوقف بر اثبات این امور است: صحت متن و سند حدیث، تطبیق اهل بیت علیهم السلام به عنوان مصداق عترت و دلالت حدیث بر مدعا.

صحت متن و سند حدیث

حدیث شریف ثقلین، در مهم ترین منابع شیعه و سنی با مضمون هایی یکسان و گاه، متفاوت، نقل شده است که همه این نقل ها در معنا و مفاد، وحدت دارند؛ بنابراین، حدیث ثقلین، تواتر معنوی دارد. در این جا به چند نمونه از این روایات که در منابع اهل سنت آمده است، بسنده می شود:

صحیح مسلم: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «أنا تارک فیکم ثقلین، اولهما کتاب الله فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب الله و استمسکوا به فحث علی کتاب الله و رغب فیه ثم قال و اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی؛ اذکرکم الله فی اهل بیتی؛ اذکرکم الله فی اهل بیتی».(۱)

سنن ترمذی و مسند احمد: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : «انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلّوا بعدی احدهما اعظم من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما».(۲)

فخر رازی و حاکم نیشابوری: عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم : «... و انی تارک فیکم الثقلین، کتاب



---

۱- صحیح مسلم، چاپ مصر، ج ۷، ص ۱۲۲ و شرح النووی، کتاب الفضایل، باب فضایل علی بن ابی طالب ۷، ج ۱۵، ص ۱۸۰.

۲- الجامع الصغیر و هو سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷ و سیوطی، الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۸۵، ذیل آیهٔ اعتصام.

الله عزوجل و عترتی کتاب الله حبل الممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض فانظرونی بم تخلفونی فیهما».(۱)

ابن حجر هیثمی درباره سند این حدیث می گوید: «برای حدیث تمسک به ثقلین، طرق بسیاری است. این حدیث، از بیست و چند صحابی نقل شده و در برخی از این طرق، آمده است که حضرت، آن را در مدینه و به هنگام بیماری بیان کرده است و در برخی دیگر آمده که آن را در غدیر، و در برخی دیگر آمده که پس از بازگشت از طائف فرموده است. به هر حال، میان این اقوال منافاتی نیست؛ بلکه اهمیت قرآن و عترت را می رساند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همیشه و در همه جا مسلمانان را به آن توجه داده است».(۲)

علامه بحرانی، حدیث ثقلین را به ۳۹ طریق از اهل سنت و ۸۲ طریق از شیعه بیان کرده است.(۳)

عبقات الانوار نیز اسامی ده نفر از دانشمندان اسلامی را آورده است که در رابطه با این حدیث، کتابی مستقل نگاشته اند.(۴)

در سال های اخیر، مؤسسه «دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه» مصر، رساله ای پیرامون اسناد و متون حدیث ثقلین منتشر کرد؛ که قطعی بودن سند آن را روشن ساخت و



---

۱- فخر رازی، تفسیر الکبیر، با حاشیه ابی مسعود، ج۳، ص۱۸، ضمن آیه اعتصام و حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۴۸.

۲- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ص ۱۵۰.

۳- بحرانی، غایه المرام، ص ۲۱۷ و ۲۳۴.

۴- موسوی، عبقات الانوار، ج۶، ص ۱۲۴۵ و نقوی، خلاصه عبقات الانوار، ج ۱، ص ۳۳ تا ۱۰۰.

مشخص کرد که اساتید مصر و پایه گذاران دارالتقریب، همگی، به صحت و تواتر این حدیث ایمان دارند.(۱)

هم چنین، به تازگی، کتابی به نام «امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حدیث ثقلین» منتشر شده است که هر گونه تردید درباره سند و متن این حدیث را برطرف می کند.(۲)

اما در رابطه با متن حدیث، صحبت اصلی بر سر واژه ثقل است. ثقل، به فتح «ث» و «ق»، به معنای نفیس و گران بها، و به کسر «ث» و سکون «ق»، به معنای سنگین (لنگر)است(۳) که در هر دوصورت، نتیجه این می شود که انسان، آماج پدیده های خطرآفرین، ره زن و گمراه کننده است و همواره نیازمند منبعی برای دریافت حقیقت و لنگری برای سکون کشتی زندگی خود در امواج پرتلاطم حوادث می باشد و این دو پناهگاه، قرآن مجید و اهل بیت علیهم السلام است.

چنان چه مفسران، حدیث ثقلین را ذیل آیه شریفه اعتصام(۴) آورده اند(۵) و این، خود، تأییدی بر این معنا است.

تطبیق اهل بیت بر عترت

قراین و شواهدی قطعی در دست است که زهرا علیها السلام، همسر و یازده فرزندش علیهم السلام را مراد و مصداق «عترتِ» بیان شده در احادیث و از جمله، حدیث ثقلین معرفی می کند.



---

۱- وشنوی، حدیث الثقلین، صص ۱۰- ۴۷

۲- جمعی از نویسندگان، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در حدیث ثقلین .

۳- طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۱۴.

۴- «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا» سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۰۳.

۵- رک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۸۴ و فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۸.

برای مثال، ابن اثیر می گوید: «عتره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولد فاطمه (رض) هذا قول ابن سیده ... عتره الرجل أخصّ اقاربه».(۱)

ابن منظور نیز آورده است: «العتره ولد الرجل و ذریته و عقبه من صلبه فعتره النبی صلی الله علیه و آله و سلم ولد فاطمه البتول علیها السلام».(۲)

هم چنین، فخر رازی، ذیل آیه مباهله تصریح می کند که اهل بیت علیهم السلام، همین پنج تن هستند و سخن خود را به این روایت، مستند می کند: «و روی انه علیه السلام، لما خرج فی المرط الاسود، لجاء الحسن رضی الله عنه فادخله، ثم جاء الحسین رضی الله عنه فادخله ثم فاطمه ثم علی رضی الله عنهما ثم قال "انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً" و اعلم ان هذه الروایه کالمتفق علی صحتها بین اهل التفسیر و الحدیث».(۳)

در سنن ترمذی نیز بر این مطلب تأکید شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس از نزول آیه تطهیر در منزل ام سلمه، فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را فراخواند؛ کساء (ردا یا عباء) را روی سرشان کشید و فرمود: «بارالها! اینان، اهل بیت من هستند؛ پلیدی و بدی را از آن ها دورگردان». ام سلمه عرض کرد: «ای پیامبر! من هم جزء آن ها هستم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تو جای خود را داری».(۴)

حاکم نیشابوری نیز پس از نقل این حدیث نبوی: «اهل بیتی



---

۱- ابن اثیر، النهایه، ج ۳، ص ۱۷۷.

۲- ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۵۳۸.

۳- فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۰.

۴- الجامع الصحیح و هو سنن الترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳، ح ۳۷۸۷، کتاب المناقب.

علیاً و فاطمه و الحسن والحسین» اضافه می کند: «هذا حدیث صحیح الاسناد و صحت الروایه علی شراط الشیخین (بخاری و مسلم)».(۱)

سیوطی نیز علاوه بر این که همین حدیث را از ابن سعد، ابن جریر ابی حاتم رازی، ابن مردویه، ترمذی و... روایت کرده،(۲) به نقل از ابن عباس آورده است: «زمانی که آیه مودت نازل گردید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: «یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مؤدتهم؟» و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: «علی و فاطمه و ولدهما».(۳)

ابن جریر نیز چنین آورده است: «عن عائشه؛ خرج رسول الله غداه و علیه مرط مرّحل من شعر اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسین فدخل معه، ثم جائت فاطمه فادخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال انما یرید الله لیذهب ...».(۴)

مسلم در صحیح خود، پس از ذکر حدیث ثقلین، از زید بن ارقم نقل می کند: «فقلنا من اهل بیته؟ نساؤه؟ قال لاوأیم و الله ان المرأه تکون مع الرجل العصر من الدهر ثم یطلقها فترجع الی ابیها و قومها، اهل بیته اصله و عصبته الذین حرموا الصدقه بعده».(۵)

اما حاکم نیشابوری، حدیث ثقلین را با این ادامه نقل کرده: «... ثم اخذ بیدعلی رضی الله عنه فقال من کنت مولاه



---

۱- نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲- سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۴.

۳- سیوطی، الدرالمنثور، ج ۷، ص ۳۴۸.

۴- طبری ابن جریر، تفسیر جامع البیان، ج ۱۰، ص ۳۹۶ و بیهقی، سنن، ج ۲، ص ۱۴۹.

۵- صحیح مسلم، ج ۱۵، ص ۱۸۱.

فهذا علی مولاه اللهم ...» و افزوده است که این حدیث، دارای شرایطی است که صحیح مسلم و بخاری، برای اعتبار و صحت یک حدیث، لازم می دانند.(۱)

خوارزمی نیز احادیثی را نقل کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جریان نزول آیه تطهیر، فرموده است: «اهل بیت من، فاطمه، علی و اولاد آن دو هستند»(۲)و بالاخره، ابن حجر هیثمی صراحتاً گفته است: «اکثر مفسرین، آیه تطهیر را در حق علی علیه السلام و اولاد او علیهم السلام می دانند».(۳)

دلالت حدیث بر مدعا

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده است که انسان، پیوسته نیازمند قرآن و عترت است؛ چون همواره، خطر گمراهی او را تهدید می کند.

۲. این دو پناهگاه، قرآن و امامان اهل بیت علیهم السلام هستند.

۳. قرآن، کلام خدا است و هیچ کذب و خطایی در آن نیست؛ پس امامان -که عدل و هم سنگ و ثقل آن هستند- نیز باید معصوم و الهی باشند تا در هیچ موردی از قرآن جدا نشوند (لن یفترقا...).

۴. تسمک به یکی از آن دو، کفایت نمی کند؛ بلکه آن ها، با هم و در کنار هم، مایه نجات اند.

۵. همان طور که قرآن، پیوسته در دسترس مردمان است، امام نیز باید همواره موجود باشد.

ابن حجر هیثمی، این گونه به این مطلب، اشاره کرده است:

«و فی احادیث الحث علی التمسک باهل البیت



---

۱- نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۹، کتاب معرفه الصحابه، فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام .

۲- خوارزمی، المناقب، ص ۶۱.

۳- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ص ۱۴۳.

اشاره الی عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به الی یوم القیامه، کما ان الکتاب العزیز کذلک و لهذا کانوا اماناً لأهل الارض کما یأتی و یشهد لذلک الخبر السابق: فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی».(۱)

حال، اگر به جهان اسلام نگاه شود و آثار امت اسلامی مورد بررسی قرار گیرد، از میان اهل بیت پیامبر، کسی که به نص و سخن آن حضرت، جزو اهل بیت ایشان باشد،(۲) باقی نمانده است؛ جز حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف .

گواه دیگر:

در احادیث صحیح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که پس از ایشان، خلافت تا روز قیامت به قریش اختصاص دارد و هیچ قوم و قبیله دیگری را از آن، بهره ای نیست:

«لایزال هذالامر فی قریش مابقی من الناس اثنان».(۳)

هم چنین در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که شمار خلفای قریشی تبار برای کل امت اسلامی، دوازده نفر هستند:

«لایزال الدین قائماً حتی تقوم الساعه، او



---

۱- ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ص ۱۵۱.

۲- عن عبد الله قال: «بینما نحن عند رسول الله ۶ اذا اُقبل فتیه من بنی هاشم، فلما رآهم النبی صلی الله علیه و آله و سلم اغر ورقت عیناه و تغییر لونه قال فقلت ما نزال نری فی وجهک شیئاً نکرهه فقال انا اهل بیت اختار الله لنا الآخره علی الدنیا و ان اهل بیتی سیلقون بعدی بلاء و تشریداً و تطریداً حتی یأتی قوم من قبل المشرق معهم رایات سود فیسئلون الخیر فلا یعطونه فیقاتلون فینصرون فیعطون ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یدفعوها الی رجل من اهل بیتی فیملؤها قسطاً کما ملئت ظلما و جورا». قزوینی، سنن ابن ماجه، باب خروج المهدی، ج ۲، ص۱۳۶۶؛ مسند احمد، ج۱، ص۸۴ و سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۸.

۳- صحیح مسلم، کتاب اماره، ب ۱، ج ۴، ص ۱۵۵.

یکون علیکم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش»؛[(۱)]

«یکون لهذه الامه اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش»[(۲)]

و مشخص است که تنها کسی که در عصر حاضر، دارای شرایط فوق می باشد، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و اگر ایشان را مصداق احادیث یاد شده ندانیم، در جهان کنونی، مصداقی برای حدیث نخواهد ماند. در این صورت، احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کذب خواهد شد؛ در حالی که ساحت ایشان از کذب به دور است و صحت و صدق احادیث ایشان، مورد پذیرش فریقین می باشد.

علامه مناوی، جان استدلال پیشین- مبنی بر این که حدیث ثقلین، دلالت بر حضور و وجود فردی از عترت و اهل بیت دارد- را چنین بیان می کند:

«و فی روایه ان اللطیف أخبرنی أنهما "لن یفترقا" ای الکتاب والعتره، أی یستمرّا امتلاـ زمان "حتی یردا علی الحوض"، ای الکوثر یوم القیامه. زاد فی الروایه "کهاتین" و اشاره بأصبعیه، و فی هذا مع قوله اولاً انی تارک فیکم، تلویح بل تصریح بانهما کتوأمین خلفهما و وصیّ امته بحسن معاملتهما و ایثار حقهما علی انفسهم و استمساك بهما فی الدین».

وی، در ادامه می نویسد:

«قال الشریف (علامه سمهودی): هذا الخبر یفهم وجود من یکون أهلاً للتمسک به من أهل البیت و العتره الطاهره فی کل زمن الی قیام الساعه حتی یتوجه الحثّ المذکور الی التسمک به، کما ان الکتاب کذلک، فلذالك كانوا أماناً لاهل الارض فاذا ذهبوا ذهب اهل الارض».[(۳)]

ص:۲۴۳

---

۱- صحیح مسلم، کتاب اماره، ب ۱، ج ۴، ص ۱۵۵ و مسند احمد، ج ۵، ص ۹۹.

۲- مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰۶ و طبرانی، معجم کبیر، ج ۲، ص ۱۹۸.

۳- مناوی، فیض القدیر، ج ۳، صص ۲۰-۱۹.

### سوم. تکلیف همیشگی بر شناخت امام زمان

روایـاتی صـحیح، قطعی و مقبول از طرق شـیعی و سـنی، در دست است که حکایت از این فرموده نبوی دارنـد: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه».

این، یک دسـتور عمومی و همیشـگی برای همه مسلمانان و بلکه، همه انسان ها است و چنین دستوری، اقتضاء می کند که در هر زمـان، یـک امـام موجود باشـد؛ وگرنه حکم و تکلیف، بـدون موضوع خواهـد بود. پس، از آن جا که مسـلمانان و مردمان عصر حاضر نیز، مخاطب این تکلیف هستند، حتماً امامی موجود است.

بیان تفصیلی

تحکیم و تثبیت این استدلال، نیازمند بیان چند مسأله است:

۱. بررسی متن و سند حدیث

۲. کشف مصداق امام زمان

بررسی متن و سند حدیث

متون این حـدیث - مانند حدیث ثقلین- به اَشـکال گوناگونی وارد شده است که همه آن ها با اندک تفاوتی، یک معنا را می رساند و می توان گفت که این روایت، تواتر معنوی دارد. نمونه هایی از آن، چنین است:

من مات بغیر امام مات میته جاهلیه؛(۱)

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه؛(۲)

من مات لیس علیه امام فمیتته میته



---

۱- مسند ابی داود، دارالمعرفه، ج ۲۵۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۶؛ تاریخ بخاری، ج ۶، ص ۴۴۵؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۹، ص ۳۸۸ و هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۴۷۵؛ السید مرتضی، الذخیره، ص ۴۹۵؛ حر عاملی، وسایل، ج ۱۶، ص۴۴۶. (به نقل از: مهدی پور، او خواهد آمد، ص ۷۵)

جاهلیه؛(۱)

من مات و لیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه.(۲)

تفتازانی از متکلمان برجسته اهل سنت نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل کرده است:

«من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه».(۳)

یکی از پژوهشگران معاصر، با تلاش فراوان، متن های گوناگون این حدیث را از منابع مهم شیعه و سنی چنان دسته بندی وگردآوری کرده است که ما را از هر گونه تحقیق جدید، بی نیاز می کند.(۴) علامه مجلسی در کتاب شریف بحار الانوار، بابی با عنوان «من مات و لم یعرف...» باز کرده و چهل حدیث آورده،(۵) و پژوهشگر معاصر دیگری نیز، ضمن بررسی اسناد، به محتوا و مطالب پیرامون آن نیز پرداخته است.(۶)

اساساً باور به وجود امام و لزوم بیعت با او، از زمان صدر اسلام، به عنوان عقیده ای ریشه دار و مسلّم مطرح بوده است؛ تا آن جا که تاریخ گواهی می دهد زمانی که عبدالله بن عمر از بیعت با امام بر حق، علی علیه السلام، خودداری کرد، شبانه به منزل حجاج رفت تا با او برای عبدالملک بیعت کند و علت



---

۱- کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۶ و ابویعلی، مسند، ج ۱۳، ص۳۶۶.
۲- صحیح مسلم، چاپ بیروت، دار الفکر، ج ۳، ص ۱۴۷۸، ح ۱۸۵۱؛ نووی، المجموع، ج ۱۹، ص ۱۹ و طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۹، ص ۳۵.
۳- تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۹.
۴- رک: مهدی پور، او خواهد آمد، صص ۹۴- ۱۱۵
۵- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، صص ۷۶-۹۳؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۳ و شیخ صدوق، کمال الدین، ص ۴۰۹، ح ۹.
۶- رک: فقیه ایمانی، شناخت امام.

عجله و صبر نکردن تا صبح را این حدیث قرار داد که: «من مات و لا امام له مات میته جاهلیه».(۱)

امام زمان کیست؟

این احادیث، به روشنی دلالت دارند که شناخت امام زمان، عین دین، و عدم شناخت او مساوی با جاهلیت است. پس بدون تردید، منظور و مصداق این امام، حاکمان جور نمی تواند باشد؛ چنان چه قرآن تصریح کرده است:

«وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّار»؛ (۲)

«وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لا يُصْلِحُون»؛(۳)

«يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن يَكْفُرُواْ بِهِ».(۴)

هم چنین حاکمان، پادشاهان و کسانی که ریشه ای در خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارند نیز نمی توانند مراد این حدیث باشند؛ چون پیش تر، بیان و ثابت شد که امامان و خلفای دوازده گانه باید از قریش باشند و امروزه یگانه شخصیتی که قریشی است و مقام امامت، برای او ثابت شده است، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

مرحوم صدر المتألهین، گوشه ای از واقعیت زندگی خلفا را به صورت مستدل و مستند به تحریر در آورده و پس از آن، به حدیث «من مات و



---

۱- حسینی میلانی، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آینه روایات، ص ۱۱۶.

۲- سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۳.

۳- سورهٔ شوری، آیات ۱۵۰ و ۱۵۱.

۴- سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۰.

لم یعرف...» پرداخته و اضافه کرده است که خلفایی چون معاویه، یزید قمارباز، ولید خمّار و مروان حمار، هرگز موجب رهایی از مرگ جاهلی نیستند و اعتقاد به آن ها، غلط و شرم آور است.(۱)

در انتها شایان ذکر است که در برخی منابع اهل سنت، با استناد به احادیث نبوی، مصداق چنین امامی، مولا علی علیه السلام معرفی شده است:

«و من مات و هو یبغضک یا علی مات میته الجاهلیه»؛(۲)

«و من مات یحبک بعد موتک ختم الله له با لا ـ من و الایمان ما طلعت شمس او غربت و من مات یبغضک مات میته جاهلیه».(۳)

## سخن آخر

دستور همگانی بر شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در هر عصری فعلی و منجز، و لازمهٔ چنین تکلیفی وجود امام در هر عصری است.

در آیات و روایات، این امام، یک شخصیت ویژه و دارای اوصاف عالی معرفی شده، و چنین شخصی، کسی جزء حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست.

نگاهی به ولادت و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در منابع اهل سنت

دلایل قطعی عقلی و نقلی، وجود و استمرار شخصیت الهی را اثبات کرد. اکنون برای پیگیری این دستاورد، برخی منابع اهل سنت که صریحاً یا تلویحاً ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را پذیرفته و یا موضوع غیبت ایشان را طرح کرده اند، مورد بررسی قرار می گیرند.

براساس اظهار نظر یکی از پژوهشگران معاصر، ۱۱۲ منبع اهل سنت



---

۱- صدرالدین شیرازی، شرح اصول الکافی، کتاب الحجه، صص ۴۰۰- ۴۰۹.

۲- هیثمی، مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۲۲؛ ابویعلی، مسند، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳- هیثمی، مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۲۲ و طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۳۲۱.

تصریح کرده اند که مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال ۲۵۵ ق متولد شده است.(۱)

ابن جوزی می گوید: «هو [مهدی] محمدبن الحسن بن علی بن موسی الرضا... و هو آخرالائمه انبأنا عبدالعزیز بن محمود بن البزاز عن ابن عمر قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : یخرج فی آخرالزمان رجل من ولدی اسمه کاسمی و کنیته کنیتی... و هذا حدیث مشهور قد اخرج ابو داود و الزهری و...».(۲)

ابن اثیر نیز آورده است: «در سال ۲۶۰ هجری، حسن بن علی، ابومحمد علوی عسکری، یکی از امامان دوازده گانه شیعه و پدر «محمد» که شیعه او را منتظَر می داند، از دنیا رفت».(۳)

شمس الدین ابن طولون حنفی که به معرفی امامان اثنی عشر پرداخته است، ذیل معرفی امام دوازدهم می گوید: «و ثانی عشرهم ابنه محمد بن الحسن و هو ابوالقاسم محمدبن الحسن بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم... کانت ولادته رضی الله عنه، یوم الجمعه، منتصف شعبان سنه ۲۵۵ و لما توفی والده المتقدم ذکره کان عمره خمس سنین».(۴)

ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در ادبیات اهل سنت

یحیی بن سلامه حصکفی -از علمای نام دار قرن ششم- که یاقوت حموی، شرح حال او را در کتاب معجم الادباء آورده است، ضمن یک قصیده، اسامی دوازده امام را ذکر می کند تا به این بیت می رسد:

الحسن التالی ویتلو تلوه

محمد بن الحسن المعتقد



---

۱- فقیه ایمانی، اصالت مهدویّت در اسلام، صص ۷۹ -۹۹.

۲- ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۳۲۵.

۳- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۳۲۰.

۴- مجله تخصصی انتظار، مسلسل۶، خوشنویس، مقاله «میلاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف»، ص ۲۷۷.

قوم هم ائمتی و سادتی

و ان الحانی معشر وفنّدوا(۱)

هم چنین احمـد بن ابوالحسن جامی معروف به «ژنـده پیل» (متوفی ۵۳۶)، طی یک قصـیده، امامان اهل بیت علیهم السلام را بر می شمرد و در انتها می گوید:

عسکری نور دو چشم عالم و آدم بود

هم چون مهدی یک سپهسالار در میدان کجاست(۲)

فریدالدین عطار نیشابوری (متوفای ۶۱۸) نیز در قصـیده ای مفصل به توصیف پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم السلام می پردازد و در ضمن ابیاتی می نویسد:

صد هزاران اولیا روی زمین

از خدا خواهند مهدی را یقین

یا الهی مهدیم از غیبت آر

تا جهان عدل گردد آشکار

ای توهم پیدا و پنهان آمده

بنده عطارت ثناخوان آمده(۳)

محیی الدین ابن عربی (متوفای ۶۳۸) هم در مدح حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین می سراید:

ألا ان ختم الأولیاء شهید

و عین امام العالمین فقید

هو السید المهدی من آل احمد

هو الصارم الهندی حین یبید(۴)

در پایان این گفتار، مطالعه سـخنان یکی از پژوهشـگران معاصـر اهل سـنت، راهگشا است. آقای مولوی آخونـد رهبر، که امام جمعه ترکمان صحرا

۱- حسن آن کسی که به دنبال او فرزندش محمدبن الحسن می آید که مورد اعتقاد من است. ای قوم، این ها امامان و سروران من هستند؛ گرچه گروهی با من جدال کنند و بخواهند عقیده مرا زایل کنند. رک: مجله تخصصی انتظار، شماره ۶، ص۲۷۵. (به نقل از ابن جوزی حنفی، المنتظم، ج ۳، ص۱۸۳).

۲- مجله تخصصی انتظار، مسلسل۶، صص۲۷۹-۲۸۰.

۳- مجله تخصصی انتظار، مسلسل۶، صص۲۷۹-۲۸۰.

۴- بدانید که خاتم اولیاء، زنده و ناظر است. او چشم امام عالمیان (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ) است که در میان مردم نیست. او سید ما، مهدی از آل احمد است. او شمشیر برّان هندی است؛ آنگاه که کفار را نابود می سازد. رک: مجله تخصصی انتظار، مسلسل۶، ص۲۸۱.

و استاد جامعه الرسول است، می گوید:

«با نام خداوند آغاز می کنیم و سپاس می گوییم که احمد را به همه خلق، شرف داد و اهل بیت او را سفینه نجات دانست و از هر گونه رجس و پلیدی دور داشت؛ آن جا که در آیه شریفه فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»(۱)و آن طور که امام شافعی سرود که هر کس در نماز به شما درود نفرستد، نمازش صحیح نیست و این فضل شماست.

من در کشورهای سوریه، عربستان و مصر تحصیلاتی داشته ام و درباره منجی میان اهل سنت تحقیق کرده ام و دریافته ام که سه نظریه وجود دارد؛ اول، نظریه عرفان اهل سنت است؛ مثل محی الدین عربی، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، بهاء الدین نقشبندی، امام بخاری، عبدالقادر گیلانی و نجم الدین کبری. سفرهایی به حدود چهل کشور آفریقایی و کشورهای شوروی سابق داشته ام و نظریات اهل سنت پیرامون موعود را نوشته ام. لازم است دوستان از کتابخانه های بزرگ کشورها بازدید کنند و ببینند نظریات عرفانی اهل سنت چقدر به نظرات شیعه نزدیک است.

نظر دیگر هم نظر سلفیّون است که خود را اهل حدیث می دانند و سایر احادیث را جعلی می پندارند و نظرات خشکی نسبت به امام مهدی دارند.

طبق نظرات اهل سنت، در ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بین هیچ یک از فرق اسلامی اختلاف نیست و انکار کسانی که منکر آن هستند نیز از روی بی اطلاعی است. روایات زیادی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم درباره ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد شده است. ام سلمه هم روایت می کند که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عترت پیامبر و از فرزندان فاطمه است.



---

۱- سورهٔ احزاب، آیهٔ ۳۳.

بنده به جرأت می گویم صدها کتاب درباره حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در کتابخانه های مسکو، سمرقند، تاشکند و آفریقا دیدم که نیاز به مطالعه پژوهشگران دارد. محی الدین عربی هم روایتی دارد که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، فرزند امام حسن عسکری است و در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شد و باقی خواهد ماند تا با پسر مریم ظهور کند. اما سلفی ها همه این احادیث را جعلی می دانند و تنها به یک حدیث استناد می کنند. اما نظر سوم در اهل سنت، ذیل آیات قرآنی است که به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مربوط می شود».(۱)



---

۱- افق حوزه، شماره۲۳، ص۸، همایش موعود در ادیان.

## منابع و مآخذ


۱.قرآن کریم.

۲.نهج البلاغه.

۳.آشتیانی سید جلال الدین، مقدمه تمهیدالقواعد، چاپ دوم، انجمن حکمت، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۴. شرح مقدمه قیصری، چاپ سوم، امرکبیر، ۱۳۷۰ ش.

۵.آشتیانی، میرزا مهدی، اساس التوحید، انتشارات مولی، تهران، ۱۳۶۰ ش.

۶.آملی، سید حیدر، جامع الاسرار، تصحیح هانری کربن، چاپ دوم، علمی فرهنگی ۱۳۶۸.

۷. نص النصوص، تصحیح هانری کربن، چاپ دوم، توس، تهران، ۱۳۶۷ ش.

۸.ابن اثیر مجدالدین جزری، النهایه فی غریب الحدیث، مکتبه العلمیه، بیروت؛ تحقیق محمود طناحی، چاپ چهارم،اسماعیلیان.

۹.ابن اثیر، عزالـدین علی ابن الکرم الشـیبانی، الکامل فی التاریـخ، تحقیق عمر تدمری، چاپ چهارم، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۲۴ق.

۱۰.ابن بابویه، علی، الامامه و التبصره من الحیره، تحقیق مدرسه امام هادی علیه السلام، قم، بی تا.

۱۱.ابن بطریق، الاسدی الحلی، العمده، چاپ اول، جامعه مدرسین، قم،۱۴۰۷ ق.

۱۲.ابن جوزی، تذکره الخواص، مؤسسه اهل بیت، بیروت، ۱۴۰۱ق.

۱۳.ابن حجر، هیتمی مکی، الصواعق المحرقه، چاپ دوم، قاهره.

۱۴.ابن حنبل، احمد، مسند احمد، دار الصادر، بیروت، ۶ جلدی.

۱۵. داالفکر، با حاشیه کنز العمّال، جلد ۳.

۱۶.ابن رشد، ابوولید، تهافت التهافت، تصحیح سلیمان دنیا.

۱۷.ابن سینا ابوعلی حسین بن عبدالله، الرسالهالعرشیه، تصحیح ابراهیم هلال، کلیهالبنات، الازهر، مصر.

۱۸. المباحثات، تحقیق محسن بیدارفر، چاپ اول، بیدار، قم، ۱۴۱۳ ق.

۱۹. الاشارات والتنبیهات، دفتر نشر کتاب، تهران.

۲۰. دانشنامه علایی، طبیعیات، تصحیح محمد مشکوه، چاپ دوم، دهخدا.

۲۱. شرح اثولوجیا (ارسطو عند العرب)، تحقیق عبد الرحمن بدوی.

۲۲. التعلیقات، تحقیق عبد الرحمان بدوی، دفتر تبلیغات اسلامی.

۲۳. الشفاء (الالیهات)، تحقیق ابراهیم مدکور، مکتبه المرعشی، قم، ۱۴۰۴ ق.

۲۴.ابن عربی، محی الدین، فتوحات المکیه، دارالصاد، بیروت.

۲۵.، تحقیق عثمان یحیی، هیئه المصریه،قاهره، ۱۴۰۸ق.

۲۶.ابن عساکر، تاریخ مدینه الدمشق، تحقیق علی شیری، دار الفکر، ۱۴۱۵ ق، بیروت.

۲۷.ابن کثیر، ابی الفداء اسماعیل القرشی الدمشقی، تفسیرالقرآن العظیم، دار المعرفه، بیروت،۱۴۱۲ق.

۲۸.ابن منظور، جمال الدین محمد، لسان العرب، چاپ اول، دارالصاد، بیروت، ۲۰۰۰ م.

ص:۲۵۳

۲۹.ابن میثم بحرانی، کمال الدین، قواعد المرام، چاپ دوم، مکتبه المرعشیه، ۱۴۰۶ق.

۳۰.ابن میمون، دلاله الحائرین، تقدیم حسین آتای، مکتبه الثقافه.

۳۱.ابویعلی، احمد بن علی بن المثنی التمیمی، مسند ابویعلی موصلی، تحقیق سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، ۱۲جلدی.

۳۲.ابوریه محمود، أضواء علی العقاید الشیعه الامامیه (أضواء علی السنه المحمدیه)، بی جا، بی تا.

۳۳.اخوان صفا، رسایل اخوان الصفا، دار بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳۴.اصفهانی، حسین بن محمد راغب، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق گیلانی، مکتبه الرضویه.

۳۵.اصفهانی، شیخ محمد حسین، حاشیه المکاسب، تحقیق عباس محمد آل سباع، چاپ اول، انوارالهدی، ۱۴۱۸ق.

۳۶.افلوطین (فلوطین)، افلوطین عندالعرب، تحقیق عبدالرحمن بدوی.چاپ سوم، وکاله المطبوعات، کویت،۱۹۷۷م.

۳۷.امام خمینی، روح الله، مصباح الهدایه الی الخلافه والولایه، مرکز نشر آثار.

۳۸. تعلیقات علی شرح الفصوص، چاپ دوم، پاسدار اسلام، قم، ۱۴۱۰ ق.

۳۹.امینی، علیرضا، معارف اسلامی، دفتر نشر معارف،قم، ۱۳۸۵ش.

۴۰.امینی، ابراهیم، بررسی مسایل کلی امامت، چاپ دوم، دفتر تبلیغات، قم.

۴۱..انصاری، خواجه عبدالله، تفسیر ابوالفضل میبدی، چاپ ششم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶ ش.

۴۲. شناخت امام یا راه ر هایی از مرگ جاهلی، چاپ امیر، بی جا، ۱۴۱۲ق.

۴۳.باقی، محمد رضا، مجالس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ دوم، انتشارات نصایح، ۱۳۷۹ ش.

ص:۲۵۴

۴۴.بحرانی، سید هاشم، غایه المرام، تحقیق علی آشور، هفت جلدی، بی تا، بی جا.

۴۵.بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، دار الفکر، لبنان، ۱۴۰۱ق.

۴۶.بهبهانی، علی، مصباح الهدایه فی اثبات الولایه، تحقیق استادی، چاپ چهارم، دارالعلم.

۴۷.بیهقی، احمد بن الحسین بن علی، السنن الکبری، دار الفکر، بیروت، ۱۰جلدی.

۴۸.ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، تحقیق عبدالرحمن بن عثمان، چاپ دوم دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۴۹.تستری، محقق اسد الله، کشف القناع عن وجوه حجیه الاجماع، موسسه آل البیت لاحیاء التراث، بی جا.

۵۰.تفتازانی، سعد الدین بن مسعود، شرح المقاصد، تحقیق عبد الرحمن عمیره، چاپ اول، منشورات الرضی قم، ۱۴۰۹ق.

۵۱.تهانوی، محمدعلی، موسوعه کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم، ناشرون، لبنان.

۵۲..جامی، عبدالرحمان، نقد فصوص، تصحیح ویلیام چینیک، چاپ دوم، مؤسسه مطالعات.

۵۳.جرجانی، میر شریف، التعریفات، تحقیق عبدالرحمن عمیره، چاپ اول، بیروت.

۵۴.جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی، تنظیم واعظی، چاپ دوم، اسرا، قم.

۵۵. عید ولایت، چاپ اول، اسراء، جیبی.

۵۶. پیرامون وحی ورهبری، چاپ سوم، انتشارات الزهراء.

۵۷. ادب فنای مقربان، چاپ اول، نشر اسراء.

۵۸. تحریر تهمید الاقواعد، چاپ اول، الزهرا، ۱۳۷۲ ش.

ص:۲۵۵

۵۹.جوینی، ابراهیم بن محمد بن ابی بکر، فرائد السمطین فی فضائل مرتضی، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول، موسسه المحمودی، بیروت، ۱۴۰۰ق.

۶۰.جیلی، عبدالکریم، ا لانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوایل، تصحیح فاتن اللّبون، چاپ اول، لبنان، ۱۴۲۰ ق.

۶۱.حاجی سبزواری، ملا هادی، شرح المنظومه، چاپ اول، لقمان، ۱۳۷۲ ش.

۶۲. با تعلیقه آیه الله حسن زاده آملی، چاپ اوّل، نشر ناب،قم، ۱۴۱۶ق.

۶۳.حائری، مرتضی، خلافت در قرآن، مجله بینات، شماره ۱۱، سال سوم، به کوشش حسین رضوانی.

۶۴.حاکم حسکانی، عبید الله بن عبدالله احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ اول، وزارت ارشاد، بی جا،۱۴۱۱ ق.

۶۵.حاکم نیشاپوری، المستدرک علی الصحیحین، دار المعرفه، بیروت

۶۶..حسن حسن زاده آملی، انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، چاپ اول، قیام، قم ۱۳۷۲.

۶۷. یازده رساله، نهج الولایه، چاپ اول، مؤسسه مطالعات، بی جا، ۱۳۶۳ ش.

۶۸.حسینی میلانی، سید علی، مهدی در آینه روایات، فصلنامه علمی تخصصی انتظار، شماره ۶، سال دوم، زمستان ۱۳۸۱ش.

۶۹.حلبی، محمد بدرالدین، کتاب نصوص الکلم، شرح فصوص الحکم (المجموع للمعلم الثانی)، چاپ اول، مطبعه السعاده،مصر، ۱۳۲۵ ق.

۷۰.حمصی رازی، سدید الدین، المنقذ من التقلید، چاپ اول، جامعه مدرسین،۱۴۱۲ ق.

۷۱.حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق علی عاشور، چاپ اول، مؤسسه التاریخ العربی، بیروت،۱۴۲۲ ق.

۷۲.خراسانی، شرف الدین، دائرهالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اوّل، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران،۱۳۸۰ ش.

ص:۲۵۶

۷۳.خراسانی، محمدکاظم، کفایه الاصول، چاپ چهارم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ ق.

۷۴.خرازی، سید محسن، بدایه المعارف الالهیه، چاپ اول، مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، ۱۴۱۱ ق.

۷۵.خرّمشاهی، بهاءالدین، پیشگفتار (خدا در فلسفه)، چاپ دوم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

۷۶.خالقیان، فضل اللّه، قاعده امکان اشرف، خرد نامه صدرا، شماره ۱۴، ۱۳۷۷ ش.

۷۷..خلیفه عبدالحکیم، عرفان مولوی، ترجمه محمدی و میر علائی،چاپ چهارم،علمی فرهنگی.

۷۸.خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد مکی، المناقب، تحقیق مالک محمودی، چاپ دوم، نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.

۷۹.خوشنویس، جعفر، میلاد حضرت مهدی موعود در ادبیات اهل سنت، فصلنامه علمی تخصصی انتظار، شماره ۶، سال دوم، زمستان ۱۳۸۱.

۸۰.سبحانی، جعفر، المحصول، ج ۳، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۱۴ق.

۸۱.سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابن داود، تحقیق سعید محمد اللحام، چاپ اول، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ق.

۸۲.سحبان، الخلیفات، مقدمه رسایل ابوالحسن عامری، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۵ ش .

۸۳.سبزواری، حاجی هادی، اسرارالحکم، تصحیح فیضی، چاپ اول، مطبوعات دینی.

۸۴.سهروردی، شهاب الدین یحیی، هیاکل النور (ثلاث رسایل)، تحقیق احمد تویسرکانی، چاپ اول، آستان قدس.

۸۵. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هنری کربن، چاپ سوم، پژوهشگاه علوم.

۸۶. التلویحات، تصحیح هانری کربن، تهران، ۱۳۶۹ ق.

۸۷.سیوطی، جلال الدین، الدّر المنثور فی التفسیر المأثور، چاپ اول، دار الفکر، بیروت.

۸۸. جامع الصغیر من حدیث بشیر و النذیر، تحقیق محمد محی الدین، چاپ اول، مطبعه حجازی قاهره، ۱۳۵۲ش.

۸۹. الحاوی للفتاوی، جماعه عن طلاب العلم، طباعه المنیریه، بی جا، ۱۳۵۲ ش.

۹۰. تاریخ الخلفاء، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۹۱.سیوری حلی، مقداد بن عبدالله، اللوامع الالهیه، تحقیق محمد علی القاضی الطباطبایی، تبریز، ۱۳۹۶ ق.

۹۲.شبرّ، عبدالله، انواراللامعه (با اختران تابناک ولایت)، ترجمه گلشیخی، چاپ سوم، آستان قدس.

۹۳.شبستری، شیخ محمود، شرح گلشن راز، تصحیح عسکر حقوقی، چاپ دوم.

۹۴.شیروانی، علی، ترجمه و شرح نهایه الحکمه، چاپ چهارم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ ش.

۹۵.علامه حلی، کشف الیقین فی فضایل امیرالمومنین، تحقیق حسین در گاهی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق

۹۶. نهج الحق و کشف الصدق، موسسه دار اللجره مطعبه الصدر، بی جا، بی تا.

۹۷.شریف کاشانی، مولی حبیب الله، وسیله المعاد، چاپ سنگی.

۹۸.شریف مرتضی، علم الهدی، الذخیره فی علم الکلام، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ق.

۹۹. شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۲ ق.

۱۰۰. شهرزوری شمس الدین محمد، شرح حکمه الاشراق، تصحیح ضیایی، چاپ اول، مؤسسه مطالعات.

۱۰۱.شیرازی صدرالدین محمد، کتاب المشاعر، تعلیق هنری کربن، چاپ دوم، کتابخانه طهوری.

۱۰۲. شرح اصول کافی، تصحیح خواجوی، موسسه مطالعات، تهران، ص ۱۳۶۷.

۱۰۳. الحکمه المتعالیه، چاپ سوم، داراحیاء التراث، بیروت.

۱۰۴. الشواهد الربوبیه، تصحیح آشتیانی، چاپ اول، دانشگاه مشهد.

۱۰۵. الرساله العرشیه، تصحیح ابراهیم هلال.

۱۰۶. مفاتیح الغیب، تعلیقه ملا علی نوری، چاپ اول، مؤسسه تاریخ العربی، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۱۰۷. شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، تحقیق هاشم حسینی تهرانی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۸۷ ش.

۱۰۸. کمال الدین، چاپ اول، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۰ش.

۱۰۹.شیخ طوسی، ابی جعفرمحمدبن حسن، الامالی، مقدمه محمد صادق بحر العلوم، مکتبه الاهلیه، بغداد، ۱۳۸۴ق.

۱۱۰. الغیبه، تحقیق عبدالله طهرانی، چاپ اول، مؤسسه المعارف، قم، ۱۴۱۱ ق.

۱۱۱.شیخ مفید، اوایل المقالات، به قلم فضل الله زنجانی، چاپ دوم، مکتبه سروش، تبریز،۱۳۷۱ ش.

۱۱۲. الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین.

۱۱۳.دوانی محقق، جلال الدین محمد، شواکل الحور فی شرح هیاکل النور (ثلاث رسائل)، تحیق تویسر کانی، چاپ اول، آستان قدس، مشهد، ۱۴۱۱ ق.

۱۱۴.دینانی، غلام حسین، قواعد کلّی فلسفی، چاپ دوم، مؤ سسه مطالعات وزارت فرهنگ، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۱۱۵. نیایش فیلسوف، چاپ اول، دانشگاه رضوی مشهد.

۱۱۶.ذهبی حافظ ابی المحاسن محمد بن علی، تذکره الحفاظ، تحقیق زکریا عمیرات، منشورات محمد علی بیضون، چاپ اول، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ بیروت.

۱۱۷..رازی حسین بن علی ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان، ج۱۶، ص۲۷، تصحیح یاحقی، چاپ دوم، آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۸ ش.

۱۱۸.ربانی گلپایگانی، علی، گفتمان سوم مهدویت، مؤسسه فرهنگی نور، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.

۱۱۹.ربانی، محمدرضا، جلوات ربانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹ ش.

۱۲۰.رحیمیان، سعید، فیض و فاعلیت وجودی، چاپ اول، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ ش.

۱۲۱. رخ شاد، حسین، در محضر علامه طباطبایی، چاپ علی نهاوندی، قم، بی تا.

۱۲۲. رزم جو، حسین، انسان کامل، کیهان فرهنگی، سال هشتم، مسلسل ۷۹، سال ۱۳۷۰،

۱۲۳.رضازاده، محمد امین، نبوت و نبی اکرم، مقالات کنگره شیخ مفید، چاپ اول، شماره ۶۲، قم.

۱۲۴.رضوی، سید محمد تقی، امام دوازدهم در نظام آفرینش، مجله مشکوه، مسلسل ۲۲، ۱۳۶۸ ش.

۱۲۵.رفیق، عجم، موسوعه مصطلحات الامام الغزالی، چاپ اول، ناشرون، بیروت.

۱۲۶.زینتی، علی، انسان کامل از دیدگاه روان شناسی و صدر المتالهین، مجله معرفت، شماره۳۸، ۱۳۷۹ش.

۱۲۷.صدر، سید محمد باقر، بحث حول المهدی، تحقیق عبدالجبار شراره، چاپ اول، الغدیر، قم، ۱۴۱۷ق.

۱۲۸.صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا)، شرح الاصول الکافی، تصحیح محمد خواجوی، چاپ اول، موسسه مطالعات، تهران، ۱۳۶۷ش.

۱۲۹.صغیر، جلال، الولایه التکوینیه حق الطبیعی للمعصوم، چاپ دوم، دارالاعراف، ۱۴۱۹ ق.

۱۳۰.طباطبایی، علامه محمد حسین، شیعه در اسلام، انتشارات اسلامی، چاپ چهاردهم.

۱۳۱. المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسهاعلمی، بیروت ۱۴۱۱ ق.

۱۳۲. نهایه الحکمه، جامعه مدرسین، قم.

۱۳۳.طبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی، المعجم الکبیر، تحقیق عبد المجید السلفی، چاپ دوم، مکتبه ابن تیمیه، قاهره و بغداد.

۱۳۴.طبرسی نوری، سید اسماعیل، کفایه الموحدین، انتشارات علمیه اسلامیه، چهار جلدی.

۱۳۵.طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن امین الاسلام، مجمع البیان، تصحیح رسول محلاتی، دار احیاء تراث، بیروت، ۱۳۷۹ق.

۱۳۶.طبری، ابن جریر، تفسیر جامع البیان، دار الکتاب العلمیه.

۱۳۷.طریحی فخرالدین، مجمع البحرین، تحقیق محمود عادل، چاپ دوم، دفتر نشر.

۱۳۸.طوسی، شیخ ابوجعفر، مصباح المتهجد، چاپ اول، موسسه فقه الشیعه، بیروت.

۱۳۹.طوسی، خواجه نصیر الدین، قواعد العقاید، تحقیق ربانی گلپایگانی، حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.

۱۴۰. شرح الاشارات، فصل ششم، نمط دهم، چاپ اول، نشر البلاغه، قم، ۱۳۷۵ش.

۱۴۱.طیب عبدالحسین، کلم الطیب، بنیاد فرهنگ، تهران.

۱۴۲.طیب زاده، محمد احمدآبادی، شمس الطالعه در شرح زیارت جامعه، بی جا، بی تا.

۱۴۳.عامری، ابوالحسن، رسایل ابوالحسن عامری، تصحیح سحبان خلیفات، چاپ اول، نوبهار، دانشگاه تهران.

ص:۲۶۱

۱۴۴.علامه حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح حسن زاده آملی، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ ق.

۱۴۵.علامه حلی، انوار الملکوت، تحقیق نجمی زنجانی، چاپ دوم، بیدار.

۱۴۶.عمید، موسی، رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات، چاپ دوم، انجمن آثار، همدان، ۱۳۸۳ ش.

۱۴۷.غزالی، ابوحامد محمد، موسوعه مصطلحات، رفیق عجم، چاپ اول، ناشرون، بیروت.

۱۴۸. تهافت الفلاسفه، تحقیق سلیمان دنیا، دارالمعارف، مصر،۱۹۶۱م.

۱۴۹.فارابی، ابونصر محمد، کتاب السیاسه المدنیه، تحقیق علی بوملحم، چاپ اول، دار و مکتبه الهلال.

۱۵۰. نصوص الکلم، شرح نصوص الحکم (المجموع للمعلم الثانی)، بی جا، بی تا.

۱۵۱. عیون المسایل (المجموع للمعلم الثانی)، بی–جا، بی تا.

۱۵۲. آراء اهل مدینه، چاپ ششم، دارالمشرق، تحقیق نصیر نادر، بیروت.

۱۵۳.فاضلی، قادر، اندیشه عطار، چاپ اول، طلایه، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۱۵۴.فخرالدین، محمد رازی، تفسیر الکبیر، با حاشیه ابی مسعود، مطبعه الازهر، چاپ اول، ۱۳۰۸ق.

۱۵۵.فقیه ایمانی مهدی، اصالت مهدویت در اسلام از دید گاه اهل سنت، چاپ چهارم، نمونه،قم، ۱۴۱۸ق.

۱۵۶.فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق مهدی مخزومی، دار و مکتبه الهلال.

۱۵۷.فناری، محمد بن حمزه، مصباح الانس، انتشارات فجر، تهران، ۱۳۶۳ ش.

۱۵۸.فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، دارالهجره، چاپ اول، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۱۵۹.قاضی، عبد الجبار معتزلی، شرح اصول الخمسه، چاپ اول، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۴ ق.

۱۶۰..قرشی سید علی اکبر، اتفاق در مهدی موعود، چاپ پنجم، جامعه مدرسین،قم، ۱۳۷۶ش.

۱۶۱.قمی، قاضی سعید، التعلیقه علی الفواید الرضویه، بی جا، بی تا، تک جلدی ها.

۱۶۲.قمی رازی، خزاز، کفایه الاثر فی النص علی الائمه الاثنی عشر، تحقیق حسینی خوئی، بیدار،قم، ۱۴۰۱ ق.

۱۶۳.قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت دو جلدی.

۱۶۴.قندوزی، شیخ سلمیان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، تحقیق علی جمال حسینی، چاپ اول، اسوه، ۱۴۱۶ق، بی جا.

۱۶۵.قوشجی، شرح تجرید الاعتقاد، چاپ سنگی.

۱۶۶.قونوی، صدرالدین، مفتاح الغیب و شرحه مصباح الانس، تصحیح خواجوی، چاپ اول، موسی، تهران.

۱۶۷. مصباح الانس، چاپ دوم، انشارات فجر، ۱۳۶۳ ش.

۱۶۸.قیصری، داود بن محمود، شرح القیصری علی فصوص الحکم، بیدار، قم، ۱۳۶۳ ش.

۱۶۹.کاشانی، فیض، علم الیقین، تحقیق محسن بیدارفر، چاپ اول، بیدار.

۱۷۰.کاشانی، مولی حبیب الله، وسیله المعاد، چاپ سنگی.

۱۷۱.کاردان، امامت و عصمت امامان در قرآن، چاپ اول، عترت قم، ۱۴۲۱ق.

۱۷۲.کسّار، جوادعلی، پژوهشی در پرسمان امامت، چاپ اول، دار الصادقین، ایران، ۱۴۱۹ق.

۱۷۳.کفوی، ابی البقاء، الکلیات والفروق اللغویه، چاپ دوم، الرساله، بیروت، ۱۴۱۳ق.

۱۷۴.کلینی، ثقهالاسلام، اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه (آخوندی)، ۱۳۶۵ش.

ص:۲۶۳

۱۷۵.کندی، یعقوب بن اسحق، کتاب الکندی الی المعتصم (رسایل الکندی) تحقیق ابوریده، چاپ دوم، قاهره.

۱۷۶.کیاشمشکی، ابوالفضل، آراء امام خمینی (ولایت در عرفان)، چاپ اول، دارالصادقین.

۱۷۷.کرمانی، احمد حمیدالدین، المصابیح فی اثبات الامامه، چاپ اوّل، دارالمنتظر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.

۱۷۸.لاریجانی، صادق، مجله موعود، مصاحبه، مسلسل ۱۰ و ۱۱.

۱۷۹.لاهوری اقبال، کلیات اشعار فارسی، کتابخانه سنایی، مقدمه احمد سروش.

۱۸۰.لاهیجی، عبدالرزاق فیاض، گوهر مراد، تحقیق قربانی، چاپ اول، وزارت فرهنگ،۱۳۷۲ ش.

۱۸۱.لاهیجی، شرح گلشن راز، تصحیح عسکر حقوقی.

۱۸۲.مازندرانی، محمد صالح، حکمت بوعلی سینا، تصحیح حسن فضائلی، انتشارات علمی، بی جا.

۱۸۳.مجتهدی، دکتر کریم، فلسفه در قرون وسطی، چاپ اول، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۱۸۴.مجلسی، محمدباقر، رساله للعلامه المجلسی (شرح باب حادی عشر)، خط عبدالرحیم، مرکز نشر الکتاب، ۱۳۷۰ ق.

۱۸۵. بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۲ق.

۱۸۶.مسعودی، ابی الحسن بن علی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، به کوشش کمال حسن مرعی، چاپ اول، مکتبه العصریه، بیروت، ۱۴۲۵ق.

۱۸۷.معرفت، مجله موعود، شماره ۸، سال ۱۳۷۷ ش.

۱۸۸.مصاحب غلام حسین، دائره المعارف فارسی، امیر کبیر، چاپ دوم،تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۸۹.مصباح یزدی، محمد تقی، اصول عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی.

۱۹۰. آموزش فلسفه، چاپ هشتم، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش.

ص:۲۶۴

۱۹۱.مطهری مرتضی، مجموعه آثار، چاپ یازدهم، صدرا.

۱۹۲. امامت و رهبری، چاپ سوم، انتشارات صدرا.

۱۹۳. قیام وانقلاب مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ سیزدهم، صدرا، تهران،۱۳۷۳ش.

۱۹۴.مناوی، محمد عبد الروؤف، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبد السلام، چاپ اول، دارالکتاب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.

۱۹۵.مهدی پور، او خواهد آمد، چاپ دوازدهم، رسالت، قم، ۱۳۸۴ش.

۱۹۶.میر داماد، محمد بن محمد، القبسات، اهتمام مهدی محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ش.

۱۹۷.موسوی بجنوردی، کاظم، دائره المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ش.

۱۹۸.مسعودی، ابی الحسن بن علی، مروج الذهب و معادن الجوهر، به کوشش کمال حسن مرعی، چاپ اول، مکتبه العصریه، بیروت ۱۴۲۵ق.

۱۹۹.نراقی، ملا محمد مهدی بن ابی ذر، انیس الموحدین، تصحیح حسن زاده آملی، چاپ دوم، الزهراء، تهران، ۱۳۶۹ ش.

۲۰۰.نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، تصحیح ماریژان مولد، کتابخانه طهوری، تهران.

۲۰۱.نعمت عبدالله، هشام بن الحکم، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۵ ق.

۲۰۲.نقوی حسینی، سید حامد، خلاصه عبقات الانوار، تلخیص میلانی، موسسه البعثه، قم، ۱۴۰۶ق.

۲۰۳.نووی، محی الدین، المجموع فی شرح المهذب، دارالفکر.

۲۰۴.نوبختی ابو اسحاق ابراهیم بن نوبخت، الیاقوت فی علم الکلام، تحقیق علی اکبر ضیایی، چاپ اول، مکتبه المرعشیه، قم، ۱۴۱۳ق.

۲۰۵.نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت.

۲۰۶.شیخ قوام الدین، حدیث ثقلین، چاپ اول، المجمع العالمی للتقریب، قاهره، ۱۴۱۶ق.

۲۰۷.هلال، ابراهیم، مقدمه بر الرساله العرشیه، ابن سینا، تصحیح ابراهیم هلال، کلیهالبنات، جامعه الازهر، مصر، ۱۴۰۰ق.

۲۰۸.همایی، جلال الدین، مولوی نامه، چاپ نهم، هما.

۲۰۹.همتی،دکتر همایون، عالم مثال از دیدگاه شیخ اشراق، مشکوه، شماره ۳۹، سال ۱۳۷۲.

۲۱۰.هیثمی، نورالدین، مجمع الزواید و منبع الفواید، دارالکتب العلمیه، ۱۰جلدی، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۲۱۱.هیئت تحریریه، انسان کامل از دیدگاه بودا و ...، موسسه مکاتباتی اسلام شناسی، تهران، ۱۳۶۱ش.

۲۱۲.انسان کامل از دیدگاه فارابی، موسسه مکاتباتی اسلام شناسی، تهران، ۱۳۶۱ش.

۲۱۳.یثربی، یحیی، فلسفه امامت، چاپ اول، وثوق، ۱۳۷۸ش.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹